

بَابِ اَوَّلِ

دَرِ دِيَاچَهِي كِتَابِ



«دیباچه»

۱- حمد بی حد و ثنای بی عد پادشاهی را که وجود هر موجود نتیجه‌ی جود اوست و وجود هر موجود، حمد و ثنای وجود او که «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ أَلَّا يُسَبِّحَ بِحَمْدِهِ». آن خداوندی که از بدیع فطرت و صنیع حکمت به قلم کرم، نقوش نفوس را بر صحیفه‌ی عدم رقم فرمود و آب حیات معرفت را در ظلمات صفات خلقت بشریت تعبیه کرد که «و فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ».

مفهوم: سپاس بی اندازه و ستایش بی شمار خدایی را که آفرینش هر موجود نتیجه‌ی بخشش اوست و دلیل آفرینش هر موجود این است که او را ستایش کند. آن خداوندی که با آفرینش بدیع و علم به بخشش خود موجودات را از عدم آفرید و معرفت را در تاریکی وجود جسمانی انسان قرار داد که «در وجود خود شماسست، اگر بینا باشید».

کلمه مثال ۱: منظور از «پادشاه» در عبارت «حمد بی حد و ثنای بی عد پادشاهی را که وجود هر موجود نتیجه‌ی جود اوست» کیست؟

- (۱) نجم‌الدین رازی (۲) پروردگار (۳) پادشاه زمان (۴) خلیفه‌ی مسلمین
- پاسخ: گزینه «۲» منظور از پادشاه خداوند متعال است.

۲- قلندروشان تشنه‌ی بادیه‌ی طلب را سکندروار به قدم صدق، سلوک راه ظلمات صفات بشریت میسر گردانید و به عنایت بی‌علت، خضرصفنان سوخته‌جگر آتش محبت را به سرچشمه‌ی آب حیات معرفت رسانید که «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ».

مفهوم: برای عارفانی که با قدم صدق تشنه‌ی وصال بودند مانند اسکندر با قدم صدق، راه‌هایی از ظلمات را فراهم کرد و با عنایت بی‌علت مانند خضر، کسانی را که ره‌جویان واقعی بودند به سر منزل مقصود هدایت کرد که «آیا کسی که مرده بود (مرده از صفات بشری) را زنده نکردیم و برای او نورانی‌تی قرار دادیم که با آن نور بین مردم راه می‌رود».

۳- و درود بسیار و آفرین بی‌شمار بر ارواح مقدس صد و بیست و اند هزار نقطه‌ی نبوت و عنصر فتوت باد که سالکان مسالک حقیقت و مقتدایان ممالک شریعت بودند که «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوءَةَ»، خصوصاً بر سرور انبیاء و قافله‌سالار قوافل اولیا سید و سند تمام اصفیا، محمد مصطفی صلوات الله علیه و علی آله و ازواجه و عترته الطیبین الطاهیرین و خلفائه الرأشدين الهادین المهدیین و اصحابه اجمعین و سلم تسليماً كثيراً.

مفهوم: و درود و ستایش بسیار بر ارواح پاک صدوبیست و چند هزار مرکز نبوت و عنصر جوانمردی که ره‌جویان واقعی حقیقت و پیشوایان ادیان الهی بودند، «آن‌ها کسانی هستند که کتاب و علم پیغمبری بر آن‌ها عطا کردیم» به ویژه بر بزرگ انبیاء، قافله‌سالار اولیا و آقا حجت تمام پاکان، پیامبر اکرم، درود بر او و بر خاندانش و همسرانش و اولاد پاکش و خلفاء راشدین هدایتگر و هدایت‌شده و تمامی صحابه‌اش و سلام فراوان بر آن‌ها.

۴- اما بعد اِغْلَمُوا أَحْوَانِي فِي التُّقَى وَ أَعْوَانِي عَلَى الْهُدَى وَ وَقَفْنَا اللَّهُ وَ إِنَّا كُمْ لِلتُّرْقَى مِنْ حَضِيضِ الْبَشَرِيَّةِ إِلَى ذُرْوَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَ رَزَقْنَا وَ إِنَّا كُمْ النَّحْلِي عَنْ صِفَاتِ النَّاسُوتِيَّةِ وَ النَّحْلِي بِصِفَاتِ الْأَاهُوتِيَّةِ، که مقصود و خلاصه از جمله‌ی آفرینش وجود انسان بود و هر چیزی را که وجودی هست از دو عالم، به تبعیت وجود انسان است و اگر نظر تمام افتد، بازبیند که خود همه‌ی وجود انسان است:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم کیی هر چه هستی تویی

مفهوم: اما بعد، ای دوستان و برادرانم در پرهیزکاری و یارانم در راه هدایت آگاه باشید و خداوند ما و شما را موفق کند از صفات پست انسانی به درجات بالای عبودیت پیش برویم و به ما خالی شدن از صفات ناسوتی و آراسته شدن به صفات لاهوتی را روزی می‌دهد، زیرا هدف از آفرینش وجود انسان بود و هرچه در هر دو عالم غیب و شهادت وجود دارد، به پیروی از وجود انسان آفریده شده است و اگر با دقت نگاه کنیم، مشخص می‌شود که کل هستی برای انسان است.



فصل اول

«در بیان آنکه فایده‌ی نهادن کتاب در سخن ارباب طریقت و بیان سلوک چه چیز است»

قال الله تعالى: «فَأَنبَأَ يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ» (قرآن کریم) و قال النبی علیه السلام: «كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةٌ كُلِّ حَكِيمٍ».

ترجمه‌ی آیه: آسان کردیم خواندن این قرآن را بر زبان تو تا با آن به پرهیزکاران بشارت دهی و پیامبر اکرم می‌فرماید: کلام حکمت‌آمیز گمشده‌ی هر حکیمی است.

۱- بدان که سخن حقیقت و بیان سلوک راه طریقت، دوای شوق و بواعث طلب در باطن مستعد طالبان پدید آورد و شرر آتش محبت در دل صدیقان مشتعل گرداند؛ خصوصاً چون از منشأ نظر عاشقان صادق و کاملان محقق صادر شود:

هر قصه که گوید همه دلکش باشد	آن را که دل از عشق پر آتش باشد
بشنو، بشنو که قصه‌شان خوش باشد	تو قصه‌ی عاشقان همی کم شنوی

مفهوم: بدان که سخن حقیقت و بیان راه و روش رسیدن، در باطن و درون مستعد طالبان، انگیزه‌های شوق و موجبات طلب را پدید می‌آورد و آتش محبت را در دل دوستداران واقعی شعله‌ور می‌کند. به‌خصوص، اگر سخن طریقت از نظر عاشقان صادق و کاملانی که به حقیقت رسیده‌اند بیان شود، مؤثرتر خواهد بود.

۲- و نیز بی‌خبران را از دولت این حدیث انتباهی باشد و بتوان دانست که قفل این سعادت به کدام کلید گشاده شود «و الأذن تَغْشِقُ قَبْلَ الْعَيْنِ أَخْيَانًا». آن قوم را دولت این حدیث از در سمع درآمد ابتدا که گفتند: «إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا».

مفهوم: غافلان نیز از شنیدن این ماجرا بی‌نصیب نخواهند بود و باعث بیداری آن‌ها می‌شود و خواهند دانست که قفل سعادت رسیدن به حقیقت با کدام کلید گشاده خواهد شد و «گوش‌ها گاهی اوقات پیش از چشم‌ها عاشق می‌شوند». کسانی که به راه عشق از طریق شنیدن وارد شدند، گفتند: «به درستی که ما صدای منادی به ایمان را شنیدیم و به خدای شما ایمان آوردیم».

کج مثال ۱: «انتباه» به چه معنایی آمده است؟

(۱) نصیب (۲) بیداری (۳) گشایش (۴) سرزنش

پاسخ: گزینه «۲» انتباه به معنای بیداری است.

۳- اگرچه تخم عشق در زمین دل‌ها ابتدا به دستکاری خطاب «آلستُ بِرَبِّكُمْ؟» انداختند، اما تا توفیق تربیت آن تخم، کدام صاحب دولت را دادند، زیرا که مملکت جاودانی عشق به هر شاه و ملک ندهند:

منشور غمش به هر دل و جان ندهند	ملک طلبش به هر سلیمان ندهند
کین درد به طالبان درمان ندهند	درمان طلبان ز درد او محرومند

مفهوم: اگرچه اولین بار تخم عشق در زمین دل‌ها به واسطه‌ی خطاب «آیا من پروردگار شما نیستم» قرار داده شد؛ اما توفیق تربیت عشق را به کدام خوش‌اقبالان دادند؟ زیرا مملکت جاودانی عشق نصیب هر کسی نمی‌شود.



فصل دوم

«در بیان آنکه سبب نهادن این کتاب چه بود، خاصه به پارسی»

قال الله تعالى: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» (قرآن کریم) و قال النبی علیه السلام: «كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ».

ترجمه‌ی آیه: و نفرستادیم هیچ فرستاده‌ای را مگر به زبان قومش. پیامبر اکرم می‌فرماید: با مردم به اندازه‌ی درک و عقلشان سخن بگویید.

۱- بدان که اگرچه در طریقت، کُتب مطول و مختصر بسیار ساخته‌اند و در آن بسی معانی و حقایق پرداخته، ولیکن بیشتر به زبان تازی است و پارسی‌زبانان را از آن زیادت فایده‌ای نیست:

با او به زبان او سخن باید گفت	با یار نو از غم کهن باید گفت
چون با عجمی، کن و مکن باید گفت	لا تَفْعَلْ و أَفْعَلْ نکنند چندین سود

مفهوم: بدان که اگرچه درباره‌ی طریقت، کتاب‌های طولانی و کوتاه بسیاری تألیف شده و در آن‌ها بسیاری از معانی و حقایق به‌طور کامل مطرح شده است، بیشتر آن کتاب‌ها به زبان عربی بوده‌اند و فارسی‌زبانان نمی‌توانند از آن‌ها فایده‌ی چندانی ببرند. با عجمی به زبان فارسی باید حرف زد.

کج مثال ۱: معنای واژه‌ی «مطول» چیست؟

(۱) خلاصه شده (۲) مفصل (۳) ترجمه شده (۴) باطل شده

پاسخ: گزینه «۲» مطول یعنی طولانی شده، مفصل.

۲- و چون مدتی بود تا جمعی طالبان محقق و مریدان صادق، هر وقت ازین ضعیف با قَلت بضاعت و عدم استطاعت، مجموعه‌ای به پارسی التماس می‌کردند. اگرچه پیش از این چند مجموعه در قلم آمده بود به حسب استعداد و التماس هر طایفه، فاما مجموعه‌ای می‌خواستند قلیل الحجم کثیر المعنی که از ابتدا و انتهای آفرینش و بدو سلوک و نهایت سیر و مقصد و مقصود عاشق و معشوق خبر دهد. هم جام جهان‌نمای باشد و هم آینه‌ی جمال‌نمای، هم استفادت مبتدی ناقص را شامل بود و هم افادت منتهی کامل را.

مفهوم: مدتی بود که گروهی از طالبان به حقیقت رسیده و شاگردان راستین از این ضعیف (نجم‌الدین) با وجود سرمایه کم و توان ناچیز من، مجموعه‌ای به زبان فارسی درخواست می‌کردند. اگرچه پیش از این براساس استعداد و درخواست هر قوم، چند مجموعه نوشته بودم، آن‌ها کتابی می‌خواستند با حجم کم و معنی بسیار که از ابتدا و انتهای آفرینش و آغاز راه و رسم عرفان و پایان این مسیر و مقصد و مقصود عاشق و معشوق خبر دهد. هم بر عالم شهود دلالت کند هم بر عالم غیب، هم مورد استفاده‌ی سالک تازه‌کار باشد و هم مفید فایده‌ی انسان کاملی که به انتهای راه عرفان رسیده است.

کج مثال ۲: منظور از «مجموعه» در اینجا چیست؟

(۱) نویسندگان (۲) رساله (۳) نامه (۴) جمع

پاسخ: گزینه «۲» مجموعه در اینجا به معنای رساله و کتاب است.



فصل سوم

«در بیان آنکه این کتاب بر چه نسق و نهج نهاده آمده»

قال الله تعالى: «وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: اوست که آفریده می‌آرد از آغاز و آن را زنده کند باز.

و قال النبي صلى الله عليه و سلم: «يَمُوتُ النَّاسُ عَلَى مَاعَاشٍ فِيهِ وَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ».

ترجمه‌ی حدیث: انسان می‌میرد بر آنچه در آن زندگی کرده است و برانگیخته می‌شود آنچه به خاطر آن مرده است.

۱- بدان که انسان را به حکم این آیت و خبر سه حالت ثابت می‌شود: اول بدایت فطرت و آن را مبدأ خوانیم و دوم، مدت حیات و آن را معاش می‌گوییم و سیم حالت قطع تعلق روح از قالب به اضطرار یا از صفات قالب به اختیار و آن را معاد می‌نویسیم. پس این کتاب مبنی بر سه اصل می‌افتد: مبدأ و معاش و معاد و در هر اصل، بابی نهاده می‌آید مشتمل بر چند فصل تا در هر مقام شمه‌ای از احوال انسان فراخور این مختصر بیان کرده شود، ان شاء الله.

مفهوم: بدان که برای انسان به ضرورت این آیه و حدیث سه حالت ثابت می‌شود: اول، آغاز آفرینش که به آن مبدأ می‌گوییم. دوم، مدت زمان زندگی که به آن معاش گفته می‌شود و حالت سوم، که روح به اجبار جسم را ترک می‌کند و یا روح به اختیار صفات جسم را ترک می‌کند که به آن معاد می‌گوییم. پس این کتاب بر سه اصل نگاشته می‌شود: مبدأ، معاش و معاد و در هر اصل بابی قرار داده می‌شود که شامل چند فصل است تا در هر قسمت مقدار کمی از احوال انسان بنا بر مقتضیات این کتاب بیان شود.

۲- چنان که در باب مبدأ از بدایت فطرت ارواح و اشباح و ملک و ملکوت شرحی داده آید و در باب معاش از تربیت انسان و سیر و سلوک او در اطوار بشریت و انوار روحانیت و تبدیل اخلاق و تغییر صفات و احوال مختلف او در اثنای روش و احتیاج به اسباب تربیت، طوفی نموده شود و در باب معاد از مراجعت و معاودت نفوس سعدا و اشقیبا و مرجع و معاد هر صنف بیانی کرده آید بر قانون روش انبیاء و اولیاء و یک باب در بیان سلوک طوایف مختلف بدان مقرون شود تا هر طایفه‌ای از فواید این کتاب محفوظ و بهره‌مند باشند و یک باب در دیباچه‌ی یک کتاب گفته آمده است. جملگی کتاب بر پنج باب و چهل فصل بنا می‌افتد، چنان که در فهرست شرح آن نموده آمد. تبرک و تیمن در عدد پنج ابواب بدانچه بنای اسلام بر پنج رکن است که «بنی اسلام علی خمس شهادة إن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله و إقام الصلوة و إيتاء الزكوة و صوم شهر رمضان و حج البيت من استطاع اليه» حدیث صحیح است به روایت عبدالله بن عمر، رضی الله عنهما و در فصول عدد چهل تبرک بدانچه در تربیت انسان عدد اربعین خصوصیتی دارد، چنان که فرمود «و اذا واعدنا موسى اربعين ليلة» و خواجه، علیه السلام، می‌فرماید: «مَنْ أَخْلَصَ اللَّهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً طَهَّرَتْ بَيْنَايِعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» و در اول هر فصل آیتی از قرآن و حدیثی از احادیث پیغامبر، صلی الله علیه و سلم، مناسب آن فصل آورده آید تا تمسک به کتاب و سنت بود.

مفهوم: در باب مبدأ، درباره‌ی آغاز آفرینش ارواح و اشباح و ملک (عالم شهادت) و ملکوت (عالم غیب) توضیح داده می‌شود. در باب معاش، درباره‌ی تربیت انسان و سیر و سلوک او در گونه‌های مختلف انسانی و انوار روحانیت و تبدیل اخلاق و تغییر صفات و احوال مختلف او در سلوک و احتیاج او به اسباب رشد و کمال مقداری شرح داده خواهد شد و در باب معاد، از بازگشت نفوس افراد خوشبخت و بدبخت و محل بازگشت هر طبقه، طبق روش انبیاء و اولیاء، صحبت خواهد شد. یک باب نیز درباره‌ی سلوک طبقات مختلف مردم نگاشته می‌شود تا همه‌ی افراد و طبقات از آن استفاده کنند. یک باب نیز در دیباچه‌ی کتاب آمده است. همان گونه که در شرح فهرست آمده است، تمام کتاب در پنج باب و چهل فصل پایه‌گذاری می‌شود.

کتاب در پنج باب است؛ زیرا بنای اسلام بر پنج رکن است چنان که حدیثی که صحت دارد و آن را عبدالله بن عمر، خدا از او خشنود باشد، آن را روایت کرده، این گونه است: «اسلام بر پنج اصل بنا شده است: گواهی دادن بر اینکه خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد رسول خداست، برپا داشتن نماز، دادن زکات، روزه‌ی ماه رمضان و زیارت خانه خدا در صورت استطاعت».

باب دوم

در بیان مبدأ موجودات



فصل اول

«در بیان فطرت ارواح و مراتب معرفت آن»

- ۱- قال الله تعالى: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ السَّافِلِينَ»، وقال النبي صلى الله عليه و سلم: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ وَ فِي رِوَايَةٍ بِالْأَلْفَى سَنَةٍ» این حدیث مفسر آیت آمد بدان معنی که اول ارواح انسانی آفرید آنگه اجساد و اجسام. ترجمه‌ی آیه: خداوند تعالی فرمود: «انسان را در بهترین سال شمار آفریدیم سپس به اسفل السافلین فرستادیم» و پیامبر اکرم، صلوات خدا بر او باد، فرمود: «به درستی که خداوند ارواح را پیش از اجساد آفرید در چهل هزار سال و در روایت دیگر هزار سال آمده است (ارواح را چهل هزار سال پیش از اجساد آفرید). این حدیث تفسیرکننده‌ی آیه‌ی مذکور است، به این معنی که اول ارواح انسانی آفریده شد، سپس اجسام و اجساد.
- ۲- بدان که مبدأ مخلوقات و موجودات، ارواح انسانی بود و مبدأ ارواح انسانی، روح پاک محمدی بود، علیه الصلوة و السلام، چنانکه فرمود: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى رُوحِي» و در روایتی دیگر «نوری». چون خواجه، علیه الصلوة و السلام، زبده و خلاصه‌ی موجودات و ثمره‌ی شجره‌ی کائنات بود که «لولاک لما خلقت الافلاک»، مبدأ موجودات هم او آمد و جز چنین نباید که باشد؛ زیرا که آفرینش بر مثال شجره‌ای است و خواجه، علیه الصلوة و السلام، ثمره‌ی آن شجره و شجره به حقیقت از تخم ثمره باشد.
- مفهوم: بدان که ارواح انسانی، مبدأ خلقت دیگر موجودات بود و مبدأ ارواح انسانی، روح پاک محمدی بود؛ چنان که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «اولین چیزی که خداوند تعالی آفرید، روح من بود» و در روایت دیگری فرمودند: «نوری» (اولین چیزی که خدا آفرید، نور من بود). به این دلیل که پیامبر اکرم (ص) برگزیده و خلاصه‌ی موجودات و میوه‌ی درخت آفرینش است و «اگر تو (حضرت محمد (ص)) نبودی، افلاک را نمی‌آفریدم». بنابراین مبدأ موجودات روح پیامبر اکرم بود و جز این نیز نباید باشد؛ زیرا آفرینش همچون درختی است و پیامبر اکرم (ص) میوه‌ی آن درخت و درخت، به حقیقت، از تخم میوه به وجود می‌آید.

کدام مثال ۱: لغت «سُفْت» به چه معناست؟

(۴) کتف

(۳) کمک

(۲) روح

(۱) محکم

پاسخ: گزینه «۴» سفت به معنای دوش و کتف است.

- ۳- پس حق تعالی چون موجودات خواست آفرید، اول نور روح محمدی را از پرتو نور احدیت پدید آورد، چنان که خواجه، علیه الصلوة و السلام، خبر می‌دهد «أَنَا مِنَ اللَّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ مِنِّي» و در بعضی روایات می‌آید که حق تعالی به نظر محبت بدان نور محبت محمدی نگریست، حیا بر وی غالب شد و قطرات عرق از او روان گشت، ارواح انبیاء را، علیهم الصلوة و السلام، از قطرات نور محمدی بیافرید.
- مفهوم: پس وقتی خداوند بلندمرتبه خواست که موجودات را بیافریند، اول نور روح محمدی را از پرتو نور یگانگی خود به وجود آورد، همان گونه که پیامبر اکرم (ص) می‌گوید: «من از نور خدا هستم و مؤمنان از من به وجود آمدند.» و در بعضی از روایات آمده که حق تعالی به نظر محبت و لطف بدان نور محمدی نگریست، حیا بر وی غالب شد و قطرات عرق پدید آمد و ارواح انبیاء، علیهم الصلوة و السلام، را از قطرات عرق نور محمدی بیافرید.
- ۴- پس از انوار ارواح انبیاء، ارواح اولیاء بیافرید و از انوار ارواح اولیاء، ارواح عاصیان بیافرید و از ارواح عاصیان، ارواح منافقان بیافرید و کافران و از انوار ارواح انسانی، ارواح ملکی بیافرید و از ارواح ملکی، ارواح مؤمنان بیافرید و از ارواح مؤمنان، ارواح جن بیافرید و از ارواح جن، ارواح شیاطین و مرده و ابالسه بیافرید بر تفاوت مراتب و احوال ایشان و از درد ارواح ایشان، ارواح حیوانات متفاوت بیافرید آنگه انواع ملکوتیات و نفوس و نباتیات و معادن و مرکبات و مفردات عناصر پدید آورد، چنانکه شرح آن در فصل دوم و سیم بیاید، ان شاء الله.



فصل دوم

«در شرح ملکوتیات و مدارج آن»

قال الله تعالى: «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: پاک و منزّه است کسی که به دست اوست پادشاهی همه چیز و بازگشت همه به سوی اوست.

و قال النبی صلی الله علیه و سلم: «اول ما خلق الله العقل».

ترجمه‌ی حدیث: اولین چیزی که خداوند آفرید عقل بود.

۱- بدانک چنانک مبدأ عالم ارواح، روح پاک محمدی، علیه الصلوة و السلم، آمد، بدان شرح که در فصل سابق برفت، مبدأ عالم ملکوت، عقل کل آمد و ملکوت، باطن جهان باشد. ظاهر جهان را ملک خوانند، باطن جهان را ملکوت و بحقیقت، ملکوت هر چیز، جان آن چیز باشد که آن چیز بدان قائم باشد و جان جمله چیزها به صفت قیومی خداوند تعالی قائم است، چنانک فرمود: «بیده ملکوت کل شیء» و هیچ چیز به خود قائم نیست، الا ذات پاک خداوندی، جلّ جلاله و ملکوت هر چیز مناسب آن چیز باشد، چنانک می‌فرماید: «اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض»؛ ملکوت آسمان، مناسب آسمان و ملکوت زمین، مناسب زمین.

مفهوم: بدان که، همان‌گونه که در فصل پیشین شرح آن آمد، مبدأ عالم ارواح روح پاک محمدی است. به طور کلی دو عالم وجود دارد: یکی عالم امر (ملکوت) و دیگری عالم خلق (مُلک).

مبدأ عالم ملکوت نیز عقل کل است و ملکوت همان باطن جهان است و ظاهر جهان مُلک است. در واقع، ملکوت هر چیزی جان است که با آن استوار و برپاست و جان همه چیز به صفت پایدارداندگی خداوند بلندمرتبه پابرجاست، همان‌گونه که فرموده است: «ملکوت (جان) هر چیز به دست اوست» و هیچ چیز به خود استوار نیست، مگر ذات پاک خداوندی. جان و ملکوت هر چیز نیز به تناسب همان چیز است، همان‌گونه که می‌فرماید: «آیا به ملکوت آسمان‌ها و زمین نمی‌نگرید». ملکوت آسمان مناسب آسمان و ملکوت زمین مناسب زمین است.

۲- اما ملکوتیات اگرچه بر انواع است، ولیکن جمله بر دو قسم است: قسمی از قبیل عالم ارواح است و آن هم بر دو نوع است: علوی و سفلی؛ علوی چون ارواح انسان و ملک و سفلی چون ارواح جن و شیاطین و حیوان و نبات روح نامیه و مبدأ و منشأ این قسم روح محمدی است، علیه الصلوة و السلم، چنانک شرح آن برفت. و قسمی دیگر از قبیل عالم نفوس است و آن هم بر دو نوع است: علوی و سفلی؛ علوی چون نفوس سماوی از نفوس کواکب و افلاک و بروج و سفلی چون نفوس اجسام زمینی و آن هم بر دو نوع است: مفرد و مرکب. مفرد چون عناصر اربعه و ملکوت آن خواص و طبایع آن است، چنانک آب را رطوبت و برودت طبیعت است و دفع تشنگی خاصیت و آتش را بیوست و حرارت طبیعت است و احراق، خاصیت و خاک را بیوست و برودت طبیعت است و انبات، خاصیت و باد را رطوبت و حرارت طبیعت و امداد روح خاصیت.

و مرکب از دو نوع است: جماد و نبات. جماد را ملکوت هم خواص و طبایع اوست، چنانک خواص احجار و طبایع آن. و ملکوت نبات نفس نامیه است و خواص و طبیعت آن و منشأ این قسم عالم، عقل است. دیگر باره اقسام ملکوتیات ارواح و نفوس در نبات جمع شود. از این است که ملکوت نبات را روح نامیه و نفوس نامیه خوانند؛ زیرا که او واسطه‌ی دو عالم حیوانی و جمادی آمد چون درو نشو و نماست که در جماد نیست و از خواص حیوانی است از قبیل ذوات الروح. و ملکوت آن را روح نامیه گویند و چون در او حس نیست که از خاصیت جماد است، از قبیل ذوات النفوس شمرند و نفس نامیه خوانند.

و در هر نوع ملکوت ارواح و نفوس علوی و سفلی، صفتی از صفات ملکوتیات دیگر توان یافت، چنانک در ملکوت ارواح از صفات ملکوت نفس و در ملکوت نفوس از صفات ملکوت ارواح، اما در هر یک چون آن نوع غالب افتاد و دیگرها مغلوب بدان نوع غالب یاد کرده آمد و شرح هر این به اطناب انجامد.



فصل سوم

«در ظهور عوالم مختلف از ملک و ملکوت»

قال الله تعالى: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِزَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ».

ترجمه‌ی آیه: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: به درستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی‌ها که بر روی آب در حرکت‌اند و بارانی که خدا از بالا فرودرستاد تا زمین را بعد از مردن زنده کرد و سبز و خرم گردانید و در برانگیختن انواع حیوانات در آن و در وزیدن ابرها به هر طرف و در خلقت ابر که میان آسمان و زمین را مسخّر است و در همه‌ی امور عالم برای عالمان، دلیلی روشن بر علم و قدرت آفریننده است.

وقال النبي صلى الله عليه وسلم: «خَلَقَ اللَّهُ التُّرْبَةَ يَوْمَ السَّبْتِ وَخَلَقَ الْجِبَالَ فِيهَا يَوْمَ الْأَحَدِ وَخَلَقَ الشَّجَرَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَخَلَقَ الْمَكْرُوهَ يَوْمَ الثَّلَاثِ وَخَلَقَ النُّورَ يَوْمَ الْارْبَعَاءِ وَبَثَّ فِيهَا الدَّوَابَّ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَخَلَقَ آدَمَ بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فِي آخِرِ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ فِيمَا بَيْنَ الْعِصْرِ وَاللَّيْلِ».

ترجمه‌ی حدیث: و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و سلم می‌فرماید: «خداوند خاک را در روز شنبه آفرید و کوه‌ها را در روز یکشنبه و درختان را در روز دوشنبه و مکروه را در روز سه‌شنبه و نور را در روز چهارشنبه و در روز پنج‌شنبه حرکت در آنها انداخت و آدم را در غروب روز جمعه در آخرین ساعات آن در لحظه‌ای بین عصر و شب آفرید».

۱- بدانکه از مبدأ عالم ارواح تا منتهای عالم اجسام، خداوند تعالی عالم‌های مختلف آفریده است از دنیا و آخرت و ملک و ملکوت و در هر عالم صنفی از مخلوقات آفریده است: روحانی و جسمانی و از هر صنف انواع مختلف آفریده و در هر یک خاصیتی دیگر نهاده؛ چنانکه از صنف مَلِکِی چندین نوع ملک آفریده است از کروی و روحانی و جمله‌ی عرش و ملائکه‌ی هر آسمان تا هفتم که هر یک نوعی دیگرند و سَفَرَه و برره و کرام الکاتبین و ملائکه‌ی هوا که ابر و باران و رعد و برق و باد به حکم ایشان است. در روایت می‌آید که بر هر قطره‌ی باران ملکی موکل است تا آن قطره بدان موضع فرود آرد که فرمان خداوندی است و ملائکه‌ای که بر دریاها موکلند و ملائکه‌ی زمین و ملائکه‌ی حفظه از اهل شب و اهل روز او ملائکه‌ی حلقه‌ها و مجالس ذکر و ملائکه‌ی ارحام] و ملائکه‌ای که در باطن آدمی القاء خواطر کنند و ملائکه‌ای که دفع شیطان از بنی آدم کنند و آن‌ها که محافظت اطفال کنند و منکر و نکیر که سؤال کنند دیگرند، و آن‌ها که مبشرند، و آن‌ها که معذبند و ملائکه‌ی موت که قبض ارواح کنند و ملائکه‌ی حیات که نفخ صور کنند و ملائکه‌ای که بر روزی‌ها موکل‌اند و ملائکه‌ای که زیر زمین دیگرند و آن‌ها که اولی اجنحه مثنی و ثلاث و رباع و ملائکه‌ای که خزانه‌ی بهشتند و زبانیه و مالکان و آن‌ها که بر دوزخ موکلند و آن‌ها که بر اطباق و درکات موکل‌اند و ملائکه‌ی زمین و ملائکه‌ای که عروق زمین‌ها و کوه‌ها به دست ایشان است و آن ملک که گاو و ماهی و جهان بر سفت اوست دیگر است و ملائکه‌ای که خزانه‌ی بهشتند دیگرند و ملائکه‌ی رضوان دیگرند و ملائکه‌ای که خزنه‌ی دوزخند دیگرند و زبانیه دیگرند و مالکان دوزخ دیگرند و آن‌ها که به اطباق دوزخ موکلند دیگرند و ملائکه‌ای که خدام بهشتند دیگرند و روح که او در یک صف باشد و جملگی ملائکه در یک صف باشند و دیگر انواع ملائکه‌ای که در آسمان و زمین و دنیا و آخرتند که جز خدای تعالی نداند کمیت و کیفیت هر صنف.

مفهوم: بدانکه خداوند از آغاز عالم ارواح تا پایان عالم اجسام، عالم‌های گوناگونی را آفریده است؛ مانند دنیا، آخرت، عالم خلق و عالم امر و در هر عالم از مخلوقات را آفرید از روحانی و جسمانی و از نوعی، انواع گوناگون آفرید و در هر کدام ویژگی‌هایی قرار داد؛ برای مثال، از نوع فرشتگان، چندین نوع آفرید از مقرب و روحانی و همه‌ی اهل عرش و فرشتگان هر آسمان تا آسمان هفتم که هر کدام با نوع دیگر فرق دارند و فرشتگان نیکوکار و فرشتگان ثبت‌کننده‌ی اعمال بد و خوب هر کدام متفاوت هستند و فرشتگان هوا که ابر و باران و رعد و برق و باد به فرمان آن‌هاست. در روایت آمده است که بر هر قطره باران فرشته‌ای حاکم شده که آن قطره دقیقاً بر همان جایی فرو آید که خداوند اراده کرده است.



فصل چهارم

«داستان آفرینش آدم»

قال الله تعالى: «إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِّن طِينٍ»

ترجمه‌ی آیه: همانا آدم را از گل بیافریدم.

و قال النبي صلى الله عليه و سلم حكاية عن الله تبارك و تعالی: «خَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»

ترجمه‌ی حدیث: پیامبر اکرم از خداوند نقل می‌کند که: گل آدم را در چهل روز به دست خود سرشتم.

۱- بدان که قالب انسان را چون از چهار عنصر آب و آتش و باد و خاک خواستند ساخت، آن عناصر را بر صفت عنصری و مفردی بنگذاشتند، آن را به درکات دیگر فرو بردند. اول درکه‌ی مرکبی، زیرا که عنصر مفرد تا در مقام مفردی به عالم ارواح نزدیک‌تر است بر آن قضیه که شرح رفته است و چون به مقام مرکبی خواهند رسانید، مقام مفرد نباید گذاشت و به مرکبی آمد؛ پس به یک درکه از ارواح دورتر افتد و چون به مقام نباتی خواهد آمد، مقام مرکبی و جمادی نباید گذاشت، پس درکه‌ای دیگر دورتر افتد از عالم ارواح و از نباتی چون به حیوانی پیوندد درکتی دیگر فروتر رود و از حیوانی چون به مقام انسانی رسد درکتی دیگر فروتر رود. از شخص انسانی درکتی دیگر فروتر نیست، اسفل سافلین عبارت از آن است. این سخن با عناصر است که به تغییر احوال بدین درکات می‌رسد از بُعد ارواح، و لکن اگر نظر با ملکوت جمادی کنی که بدین مراتب به مرتبه‌ی انسانی رسید، این معنی درجات باشد نه درکات و در هر مقام به ارواح نزدیک‌تر می‌شود نه دورتر. فاما سخن ما در صورت عناصر می‌رود که ملک است نه در ملکوت آن، پس بدین اشارت که رفت و تقریر که کرده آمد قالب انسانی از جمله‌ی آفرینش به مرتبه‌ی فروتر افتاد و اسفل السافلین به حقیقت او آمد، اشارت «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ السَّافِلِينَ» به تعلق روح است به قالب. پس از اینجا معلوم شود که اعلی علیین آفرینش روح انسان است و اسفل سافلین قالب انسان و از اینجا روشن شود معنی این بیت:

جهان را بلندی و پستی تویی ندانم که‌ای هر چه هستی تویی

مفهوم: بدان که وقتی خواستند جسم انسان را از چهار عنصر آب و آتش و باد و خاک بیافرینند، آن عناصر را به صفت عنصری و مفردی‌شان قرار ندادند، بلکه آن‌ها را به پله‌های پایین‌تر نزول دادند. اولین مرحله‌ای که آن‌ها را نزول دادند، مرکبی بود؛ زیرا عنصر مفرد تا زمانی که در مرحله‌ی مفردی باشد همان‌گونه که شرح شد به عالم ارواح نزدیک‌تر است. وقتی به مرحله‌ی مرکبی می‌رسند مرحله‌ی مفردی را ترک می‌کنند و به مرحله‌ی مرکبی، یک مرحله از ارواح دورتر می‌شوند و زمانی که به مرحله‌ی نباتی درآیند باید مقام مرکبی و جمادی را رها کنند؛ بنابراین مرحله‌ای دیگر از عالم ارواح دورتر می‌شوند و وقتی از مرحله‌ی نباتی به حیوانی برسند، پله‌ی نزولی دیگری را طی خواهند کرد و وقتی از حیوانی به مقام انسانی برسند مرحله‌ای دیگر از عالم ارواح دور خواهند شد. از قالب انسانی مرحله‌ای فروتر وجود ندارد، اسفل السافلین این است. اسفل السافلین بودن در مورد انسان به تغییر حالات عناصر مربوط می‌شود؛ زیرا عناصر با این تغییرات از عالم ارواح دور می‌شوند، اما اگر به باطن جمادی دقت کنی، این تغییر مراتب صعودی است نه نزولی زیرا از منظر ملکوت جمادات، مرتبه‌ی انسانی به ارواح نزدیک‌تر است، اما سخن ما در مورد ظاهر عناصر است که مربوط به عالم ملک (ظاهر) است نه ملکوت (باطن). پس با توجه به اشاره‌ای که شد و سخنی که نگاشته شد، جسم انسان از تمام آفرینش پایین‌تر است؛ منظور از اسفل السافلین همین است. مفهوم آیه‌ی «پس او را به اسفل السافلین فرو فرستادیم» تعلق گرفتن روح است به جسم. از اینجا معلوم می‌شود که «اعلی علیین» آفرینش روح انسان است و اسفل السافلین به جسم او مخصوص شد.

مفهوم شعر: بلندی و پستی همه از وجود توست، من نمی‌دانم تو چه کسی هستی، اما هر چه هستی تویی!

کج مثال ۱: مفهوم بیت زیر در کدام گزینه نیامده است؟

ندانم که‌ای هر چه هستی تویی»

«جهان را بلندی و پستی تویی

۲) اشاره به اعلی علیین که روح انسان است.

۱) اشاره به اسفل سافلین که قالب انسان است.

۴) اشاره به عالم ملکوت

۳) هدف از کل آفرینش، خلق انسان است.

پاسخ: گزینه «۴» اشاره به عالم ملکوت نشده است.



فصل پنجم

«در بدو تعلق روح به قالب»

قال الله تعالى: «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَسَجِدْ لَهُ أَلَمْ يَسْجُدْ لَكَ يَا آدَمُ»

ترجمه‌ی آیه: هنگامی که دم به پیمانه زده شد و از روح خود در او دمیدم، پس همگان بر او سجده می‌کنند.

و قال النبي صلى الله عليه و سلم: «إِنَّ خَلْقَ أَحَدِكُمْ، يَجْمَعُ فِي بطنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلِكًا بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ قَالَ: «يَقُولُ الْكُتُبَ رِزْقَهُ وَ عَمَلَهُ وَ أَجَلَهُ وَ شَقِيًّا أَمْ سَعِيدًا، ثُمَّ يَنْفَخُ فِيهِ الرُّوحَ وَ أَنْ أَحَدَكُمْ لِيَعْمَلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَكُونَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَخْتَمُّ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا وَ أَنْ أَحَدَكُمْ لِيَعْمَلَ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَخْتِمَ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا. حَدِيثٌ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ صِحَّتُهُ»

ترجمه‌ی حدیث: هرگاه قرار است یکی از شما آفریده شوید، در شکم مادرتان به مدت چهل روز جمع می‌شوید سپس تبدیل به نطفه می‌شوید، سپس تبدیل به مایه گوشت جسمانی می‌شوید الی آخر. بعد خداوند فرشته‌ای را به چهار کلمه برمی‌انگیزد و به او می‌گوید: «بنویس روزی‌اش، عملش، مرگش و اینکه آیا خوشبخت یا بدبخت خواهد بود» سپس از روح خود در او می‌دمد. اگر یکی از شما عمل اهل بهشت را انجام دهد به طوری که فاصله‌اش با بهشت یک متر باشد اما در لوح سرنوشت پیش، او اهل جهنم به حساب آمده باشد، او را وارد جهنم می‌کنند و برعکس. صحت این حدیث مورد قبول همه است.

۱- بدانکه چون تسویه‌ی قالب به کمال رسید، خداوند تعالی چنانکه در تخمیر طینت آدم هیچ‌کس را مجال نداده بود و به خداوندی خویش مباشر آن بود، در وقت تعلیق روح به قالب هیچ‌کس را محرم نداشت، به خداوندی خویش به نفخ روح قیام نمود.

در اینجا اشارتی لطیف و بشارتی شریف است که روح را در حمایت بدرقه‌ی نفخه‌ی خاص می‌فرستد. یعنی «او را از اعلی مراتب عالم ارواح به اسفل درکات عالم اجسام می‌فرستیم. مسافتی بعید است و دوست و دشمن بسیار بر راه‌اند، نباید که در این منازل و مراحل به دوست و دشمن مشغول شود و مرا فراموش کند و از ذوق انسی که در حضرت یافته است محروم ماند که راهزنان بر راه بسیارند ز دشمنان حسود و ز دوستان غیور. چون اثر نفخه‌ی ما با او بود نگذارد که ذوق انس ما از کام جان او برود تا او در هیچ مقام به هیچ دوست و دشمن بند شود.

مفهوم: وقتی که متعادل‌سازی قالب انسان کامل شد، خداوند همان‌گونه که در هنگام ساختن گل آدم به هیچ‌کس اجازه‌ی دخالت نداد و خود به تنهایی کارگزار آن بود، در هنگام اتصال روح به قالب نیز کسی را محرم ندانست و بدون هیچ‌گونه دخالتی، به تنهایی روح را در کالبد آدم دمید. در اینجا نکته‌ی ظریفی وجود دارد و آن این است که خداوند روح را به همراهی نفس خاص خود می‌فرستد. یعنی آدم را از بالاترین مراتب عالم ارواح به پایین‌ترین عالم اجسام می‌فرستیم». مسافت بسیار دوری است و دوست و دشمن بر سر راه او وجود دارد. مبدا که در مراحل این سفر به دوست و دشمن مشغول شود و مرا فراموش کند و از ذوقی که به خاطر انس به پروردگار یافته است، محروم بماند؛ زیرا راهزنان در راه بسیار هستند از دشمنان حسود و دوستان رشک‌ورز. چون اثر دمیده‌ی ما با او است، نمی‌گذارد ذوق انس ما از جان او برود و در هیچ مقام به هیچ دوست و دشمن توجهی نمی‌کند.

۲- دیگر آنکه روح را بر سبب و شصت هزار عالم روحانی و جسمانی، ملکی و ملکوتی گذر خواهیم داد و در هر عالم او را نزلی انداخته‌ایم و گنجی از بهر او دفین کرده تا آن روز که او را در سفلی عالم اجسام به خلافت فرستیم، این نزل‌ها و گنج‌ها با او روان کنیم. بر آن خزائن و دفائن کس را اطلاع نداده‌ایم، جمله من نهاده‌ام. من دانم که چه نهاده‌ام و کجا نهاده‌ام و چون نهاده‌ام و من دانم که هر یک چون بر باید گرفت؟

مفهوم: دیگر آنکه روح را از سبب و شصت هزار عالم روحانی و جسمانی و ملکی و ملکوتی خواهیم گذراند و در هر عالمی از این عوالم، برای او غذایی تدارک دیده‌ایم و گنجی مخصوص او پنهان کرده‌ایم تا روزی که او را برای خلافت و جانشینی به عالم پست اجسام می‌فرستیم، این غذاها و گنج‌ها را با او همراه می‌کنیم. کسی از آن خزاین و دفینه‌ها خبر ندارد، همه را من آماده کرده‌ام. من می‌دانم که چه چیزی را کجا قرار داده‌ام و چگونه قرار داده‌ام و فقط خودم می‌دانم که به هر یک چطور باید دست پیدا کرد.

باب سوم در معاش خلق



فصل اول

«حُبُّ روح انسان از تعلق قالب»

«وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: قسم به زمان که انسان در زیان است.

۱- بدان که چون روح انسان را از قربت و جوار ربّ العالمین به عالم قالب و ظلمت آشیان عناصر و وحشت‌سرای دنیا تعلق می‌ساختند، بر جملگی عوالم ملک و ملکوت گذر دادند و از هر عالم، آنچه زبده و خلاصه‌ی آن بود با او همراه کردند و باقی آنچه گذاشتند از هر عالم یا در آن نفعی بود یا ضرری با آنش هم نظری می‌بود، از بهر جذب منافع و دفع مَضَرَات که روح انسان مجبول بر آن است که جذب منافع کند و دفع مضار. پس از عبور او بر چندین هزار عوالم مختلف روحانی و جسمانی تا آنکه که به قالب پیوست، هفتاد هزار حجاب نورانی و ظلمانی پدید آمده بود، چه نگرش او به هر چیز هر عالم اگرچه سبب کمال او خواست بود، حال را هر یک او را حجابی شد تا بواسطه‌ی آن حُجُب از مطالعه‌ی ملکوت و مشاهده‌ی جمال احدیت و ذوق مخاطبه‌ی حق و شرف قربت محروم ماند و از اعلیٰ علیین قربت به اسفل سافلین طبیعت افتاد: آسوده بدم با تو، فلک نپسندید خوش بود مرا با تو، زمانه نگذاشت

مفهوم: بدان که وقتی روح انسان را از نزدیکی و همسایگی پروردگار جهانیان به عالم جسم و آشیانه‌ی تاریک عناصر متضاد و سرای وحشتناک دنیا وابسته می‌کردند، از همه‌ی سرزمین‌های ملک و ملکوت عبور دادند و از هر عالم، هر چیزی که برگزیده و خلاصه‌ی آن بود با روح همراه کردند و به باقیمانده هم که نفعی یا ضرری داشتند توجه کرد، برای به دست آوردن منافع و دفع کردن زیان‌ها؛ زیرا روح انسانی بر به دست آوردن منافع و دفع ضررها سرشته شده است. پس به دلیل عبور او از آن عوالم روحانی و جسمانی تا زمانی که به قالب تن برسد، هفتاد هزار پرده‌ی نورانی و تاریک به وجود آمده بود، چون نگرش او به هر چیزی در هر یک از آن عوالم اگرچه باید سبب کمال او می‌شد، حالا به حجابی تبدیل شده بود که به واسطه‌ی آن پرده‌ها، از بررسی ملکوت و دیدن روی پروردگار و ذوق صحبت با حق و شرف نزدیکی به او محروم شد و از بالاترین درجات نزدیکی به حق، به پایین‌ترین منازل عالم طبیعت افتاد. مفهوم شعر: فلک نگذاشت و گرنه من با تو آسوده بودم. زمانه نگذاشت و گرنه حال من با تو خوش بود.

کلمه مثال: واژه‌ی «ضر» در کدام گزینه به درستی معنا شده است؟

(۴) کدورت

(۳) ظلمت

(۲) ضر

(۱) قسودت

پاسخ: گزینه «۲» ضر به معنای ضرر است.

۲- و بدین روزی چند مختصر که بدین قالب تعلق گرفت، آن روح پاک که چندین هزار سال در خلوت خاص بی‌واسطه، شرف قربت یافته بود، چندان حُجُب پدید آورد که به کلی آن دولت‌ها فراموش کرد و امروز هر چند براندیشد از آن عالم هیچ یادش نیاید. اگر نه به شومی این حجب بودی چندین فراموشکار نشدی و آن همه انس که یافته بود، بدین وحشت بدل نکردی و جان حقیقی به باد ندادی.

و مثال تعلق روح انسانی به قالب و آفات آن چنان است که شخصی تخمی دارد. اگر بکارد و پرورش دهد یکی صد تا هفتصد می‌شود و اگر آن تخم نکارد، همچنان از آن نوعی انتفاع بتوان گرفت، ولیکن چون تخم در زمین اندازد و پرورش ندهد، خاصیت خاک آن است که تخم را بپوساند و آن استعداد انتفاع که در وی بود، باطل کند.

پس تخم روح انسانی پیش از آنکه در زمین قالب اندازند، استعداد استماع کلام حق حاصل داشت، اگرچه از بهر آن کردند، این مزارعت تا بینایی و شنوایی و گویایی که داشت یک، صد و یا هفتصد شود.



فصل دوم

«حکمت تعلق روح به قالب»

«وَمَا خَلَقْنَا الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: نیافریدیم پری و آدمی را مگر برای عبادت کردن.

۱- بدان که زمین دنیا را شایستگی آن دادند که تخمی از انواع حبوب و ثمار در وی اندازند و پرورش دهند، یکی را صد تا هفتصد بردارند. همچنین زمین قالب انسان را استعداد آن داده‌اند که چون تخم روحانیت در وی اندازند و به آفتاب عنایت و آب شریعت پرورش دهند، از آن ثمرات قربت و معرفت چندان بردارند که در وهم و فهم و عقل هیچ آفریده نگنجد و بیان هیچ گوینده به کنه آن نرسد.

مفهوم: بدان که به زمین دنیا این شایستگی را دادند که انواع دانه‌ها و میوه‌ها را در آن بکارند و پرورش دهند تا از یکی، صد تا هفتصد (محصول) برداشت کنند. همچنین در زمینی که کالبد انسان را در آن بنا نهادند، این استعداد نهاده شد که اگر بذر معنویت در آن کاشته شود، با آفتاب عنایت پروردگار و آب دین، محصول نزدیکی و شناخت پروردگار را چندان زیاد به دست بیاورند که در وهم، فهم و عقل هیچ آفریده‌ای نگنجد و هیچ گوینده‌ای نمی‌تواند عمق آن را بیان کند.

۲- و چنان‌که از بهر مزارعت تخم دنیاوی تا به کمال ثمرگی خود رسد چندین اسباب و آلات و ادوات مختلف می‌باید، چون زمین که تخم در وی اندازند و آسمان که از آن آب و آفتاب می‌آید برای پرورش تخم و هوا که سبب اعتدال گردد میان سردی زمین و گرمی آفتاب و دیگر آلات و اسباب و آهن و چوب و سیمان که آلت حوادث است و درودگر و رسن تاب که این آلات راست کنند.

مفهوم: و همان‌طور که کشت بذر دنیایی برای رسیدن به کمال و نتیجه به این همه اسباب و آلات و ادوات نیاز دارد، مثل زمین که بذر در آن کاشته می‌شود و آسمان که آب و آفتاب از آن می‌آید برای پرورش بذر و هوا که میان سردی زمین و گرمی آفتاب اعتدال ایجاد می‌کند و دیگر آلات و اسباب و آهن و چوب و ریسمان که ابزارهای کشاورزی‌اند و نجار و آهنگر و طناب‌باف که این ابزار را درست می‌کنند.

کلمه مثال ۱: در عبارت «و چنان‌که از بهر مزارعت تخم دنیاوی تا به کمال ثمرگی خود رسد چندین اسباب و آلات و ادوات مختلف می‌باید»

کلمه‌ی «چندین» در چه معنایی به کار رفته است؟

(۴) پس

(۳) این همه

(۲) چرا

(۱) چگونه

پاسخ: گزینه «۳» چندین به معنای این همه به کار رفته است.

۳- و دیگرباره این اشخاص را خلق بسیار باید که بر کار باشند تا این‌ها به کار خود مشغول شوند چون: نانوا و قصاب و بقال و مطبخی و ریسندگان و بافندگان و شویندگان و دوزندگان و این‌ها را خلقی باید که بر کار باشند تا این‌ها به کار خویش مشغول شوند، چون: آسیابان و جلاب و راعی و بازرگان و ستوران و ستوربانان و علی‌هذا هر طایفه‌ای را صنفی دیگر خلق باید تا به مصالح او قیام نماید.

مفهوم: و دیگرباره برای این اشخاص عده‌ای دیگری (عده‌ی زیادی) لازم‌اند تا بتوانند به کار خود مشغول باشند، مثل: نانوا، قصاب، بقال، آشپز، ریسندگان، بافندگان، شویندگان و دوزندگان و برای این افراد عده‌ی دیگری باید مشغول به کار باشند تا اینان بتوانند کار کنند، مثل: آسیابان، چوب‌دار، چوپان، بازرگان، ستوران و ستوربانان و به این ترتیب برای هر طایفه‌ای صنف دیگری لازم است تا مفید باشد و در راستای نیازهای او اقدام کند.

کلمه مثال ۲: «چوبداری کردن ستوران را برای فروش از شهری به شهری می‌برد» به کدام شغل اشاره دارد؟

(۴) چوب‌دار

(۳) ستوربان

(۲) جلاب

(۱) راعی

پاسخ: گزینه «۲» جلاب صحیح است.



فصل سوم

«احتیاج به انبیاء در پرورش انسان»

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدِيهِمْ أُفْتَدِهِ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: ایشان کسانی‌اند که الله راه نمود ایشان را به راه راست. راه ایشان پی برو و پس روی گیر.

کلمه مثال ۱: کدام یک از آیات زیر به ضرورت انبیاء برای هدایت انسان اشاره دارد؟

- (۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدِيهِمْ أُفْتَدِهِ.
 (۲) وَمَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ.
 (۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَاسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى
 (۴) گزینه‌ی ۲ و ۳

پاسخ: گزینه «۱» آیه‌ی شماره‌ی ۱ به ضرورت هدایت انبیاء اشاره دارد.

۱- بدانک خداوند تعالی، چون طلسم مُلک و ملکوت بر یکدیگر بست، به واسطه‌ی ازدواج روح و قالب انسان، این طلسم را چنان محکم نهاد و بندها سخت کرد از هر نوع که هیچ آدمی و ملک به تصرف نظر خویش هر چند بکوشد، آن را باز نتواند گشود و اگر باز شایستی گشود و روح هرگز در زندان سرای دنیا قرار نگرفتی.

مفهوم: بدانک خداوند بلندمرتبه هنگامی که ملک و ملکوت را وابسته به هم آفرید، به واسطه‌ی قرین و جفت کردن روح و جسم انسان، طلسم وابستگی آفرینش را محکم کرد و آن قدر به آن استحکام بخشید که هیچ آدم و فرشته‌ای نتواند، هر چند بکوشد، این طلسم را با قدرت نظرش باز کند و اگر هم که شایسته‌ی آن شد که این بندها گشوده شود، روح هرگز در زندان دنیا قرار نمی‌گرفت (رهایی روح از کالبد).

۲- پس خداوند تعالی، چون خواست که نسل آدمی در جهان باشد، اول آدمی را از خاک بیافرید بی‌مادر و پدر، آنگاه حوّا را از پدر بی‌مادر بیافرید اظهار قدرت را، آنگهی در آفریدن نسل آدمی، به نیابت خویش آدم و حوّا را بر کار کرد تا جفت شدند، آنگه از ایشان فرزندان پدید آورد.

مفهوم: پس خداوند بلندمرتبه، زمانی که خواست نسل آدمی را در جهان قرار دهد، ابتدا حضرت آدم را از جنس خاک آفرید بی‌آنکه پدر و مادری داشته باشد. آنگاه حوّا را از پدری بی‌مادر آفرید. ظهور قدرت خداوند آنگاه بود که آدم و حوّا را خلیفه‌ی خود آفرید تا جفت شدند و آنگاه از آنان فرزندان پدید آورد.

۳- همچنین چون خواست که طلسم اعظم موجودات گشاید و روح انسانی را از قید حبس قالب خلاص دهد و به عالم قرب بازرساند، با فوائد بسیار که در این سفر حاصل کرده باشد، در هر قرن و عصر یکی را از جمله‌ی خلائق برگزید و از همه‌ی بندگان برکشید و به نظر عنایت مخصوص گردانید:

نظری کردی روزی به من سوخته‌دل هرچه من یافته‌ام جمله از آن یافته‌ام

مفهوم: همچنین وقتی اراده کرد که طلسم اعظم موجودات را بگشاید و روح انسانی را از زندان جسم برهاند و به عالم قرب برگرداند، با منافع بسیاری که او در سفر دنیا به دست می‌آورد، در هر زمانه و روزگاری یک نفر را از میان همه‌ی آفریده‌ها انتخاب کرد و از میان همه‌ی بندگان برگزید و با توجه ویژه او را خاص گردانید:

مفهوم شعر: روزی نظر عنایتی به من دل سوخته انداخت که من هرچه به دست آورده‌ام، از آن توجه و عنایت به دست آورده‌ام.



فصل چهارم

«نسخ ادیان و ختم نبوت به محمد (ص)»

«و ما کانَ مُحَمَّدًا اَبَا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ و لٰكِن رَّسُوْلُ اللّٰهِ و خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: محمد پدر هیچ کس نیست از مردان شما، لکن رسول خداست و خاتم پیامبران.

۱- اگر شهبازی بر دست پادشاهی پر باز کند و در طلب صیدی پرواز کند، در میانه، ساعتی از بهر استراحتی بر کنار دیوار پیرزنی نشیند، باز پادشاه بدان سبب ملک پیرزن نگردهد. هرچند دیر بماند، چون آواز طبل یا صفیر بشنود، پروازکنان به دست شاه باز آید:

با شمع رخت دمی چو دمساز شوم پروانه مستمند جانباز شوم
و آن روز که این قفس ببايد پرداخت چون شهبازی به دست شه باز شوم

مفهوم: اگر باز پادشاهی از روی شانه‌ی پادشاه برای به دست آوردن شکار پرواز کند، چون در میان راه مدتی برای استراحت کنار دیوار خانه‌ی پیرزنی بنشیند، باز متعلق به پیرزن نمی‌شود؛ هرچند مدت زیادی بماند اما وقتی که صدای طبل پادشاه (صدای بازگشت) را بشنود، پروازکنان به سوی دست شاه برمی‌گردد.
مفهوم شعر: شاید چند صباحی در این دنیا عاشق و شیفته‌ی رخسار تو شوم و پروانه‌وار طالب و خواستار باختن جان برای شمع روی تو باشم، اما آنگاه که وقت کوچ از این دنیای قفس‌گون فرارسد، مثل باز به جایگاه و مقام اصلی خودم که همانا دست پادشاه است، بازمی‌گردم (عشق تو ابدی نیست و حقیقت آن است که من پرورده و از آن خداوندم و به عشق او بازمی‌گردم).

۲- خواجه می‌گفت: من از کجا و دنیا از کجا؟ من آنم که در مقام سیدره هرچه در خزانه‌ی غیب جواهر و نفایس ملک و ملکوت بود، جمله بر من عرضه کردند، به گوشه‌ی چشمی به هیچ چیز بازنگریستم، بلکه نقد وجود نیز در آن قمارخانه کم زدم و پروازکنان از دروازه‌ی عدم به آشیان اصلی «اُوْ اَدْنٰی» باز شدم:

بازی بودم پریده از عالم ناز تا بوک برم ز شیب صیدی به فراز
اینجا بر نیافتم کسی محرم راز زان در که در آمدم به در رفتم باز

مفهوم: خواجه می‌گفت: «من کجا و دنیا کجا؟ من آن کسی هستم که در سدره المنتهی هرچه که در خزانه‌ی غیب از جواهر و اشیای نفیس ملک و ملکوت وجود داشت، بر من عرضه کردند؛ به هیچ کدام توجهی نکردم و نقد وجود خود را باختم و پروازکنان از دروازه‌ی نیستی به منزل اصلی «اُوْ اَدْنٰی» بازگشتم.
مفهوم شعر: بازی بودم در ناز و نعمت. به امید شکاری از شیب به بالا رفتم. وقتی در اینجا کسی را محرم راز نیافتم، از همان راهی که آمده بودم، بازگشتم.

۳- آنکه شنیده‌ای که خواجه را سایه نبود راست است، زیرا که خواجه آفتاب بود و آفتاب را سایه نباشد، از وجهی دیگر خواجه را سایه نبود. السَّلْطٰنُ ظِلُّ اللّٰهِ. چون سروکار او با خلق بودی، آفتاب نوربخش بودی و چون با حضرت عزت افتادی، سایه‌ی آن حضرت بودی تا هر که خواستی که در حق گریزد در پناه دولت او گریختی و هر وقت که با خود افتادی از خود بگریختی و در سایه‌ی حق گریختی:

چون سایه دویدم ز لبش روزی چند در سایه‌ی او به سایه‌ی او خرسند
امروز چو آفتاب معلوم شود که سایه برین کار نخواهد افکند

مفهوم: اینکه شنیده‌ای پیامبر اکرم (ص) سایه نداشت، درست است؛ زیرا در یک دیدگاه خواجه خود آفتاب است و آفتاب سایه ندارد و از دیدگاه دیگر خواجه سایه ندارد؛ چون خودش سایه است. سلطان سایه‌ی خداست. وقتی با مردم سروکار دارد، مثل آفتاب نوربخش است و زمانی که با درگاه الهی سروکار دارد سایه‌ی حضرت حق بود تا هر کس که می‌خواهد به سوی حق پناه ببرد، در پناه دولت خواجه خلاصی می‌یابد و هر وقت از نیت خودش سرباز زد و خود را مانع رسیدن به حق یافت و خواست برگردد، در سایه‌ی لطف خدا رهایی می‌یابد:

مفهوم شعر: مثل سایه دنبال او مدتی دویدم و خرسند بودم از اینکه سایه به سایه‌ی او هستم و امروز که آفتاب حقیقت بر من نمایان شد، دانستم که او خود نور و آفتاب است و سایه‌ای در کار نیست (سایه‌ای بر این کار نیفتکنده است).



فصل پنجم

«ترتیب قالب انسان بر قانون شریعت»

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: پاک و منزه شد و پیروز آمد او که چیزی داد از بهر الله از مال خویش و نام خداوند خویش برد به پاکی و یگانگی و با آن نماز کرد.

۱- بدانکه حق تعالی از ملکوت ارواح راهی به دل بنده گشاده است و از دل راهی به نفس نهاده و از نفس راهی به صورت قالب کرده تا هر مدد فیض که از عالم غیب به روح رسد، از روح به دل رسد و از دل نصیبی به نفس رسد و از نفس اثری به قالب رسد، بر قالب عملی مناسب آن پدید آید. مفهوم: آگاه باش که خداوند بلندمرتبه از عالم ارواح راهی به دل بنده‌اش باز کرده و از دل راهی به نفس قرار داده و از نفس راهی به جسم گشاده است تا هر امداد و کمک که از عالم غیب به روح او عطا می‌شود، از روح به دل و از دل به نفس برسد و از نفس به جسم منتقل شود که جسم متناسب با آن عملی شایسته انجام دهد.

۲- و اگر بر صورت قالب عملی ظلمانی نفسانی پدید آید، اثر آن ظلمت به نفس رسد و از نفس کدورتی به دل رسد و از دل غشاوتی به روح رسد و نورانیت روح را در حجاب کند، همچون هاله‌ها که گرد ماه درآیند و به قدر آن حجاب راه روح به عالم غیب بسته شود تا از مطالعه‌ی آن عالم باز ماند و مدد فیض بدو کمتر رسد.

مفهوم: و اگر جسم به واسطه‌ی نفس، عمل زشتی انجام دهد، اثر آن تاریکی و تباهی به نفس می‌رسد و از نفس، تاریکی به دل و از دل، تاریکی به روح می‌رسد و روشنایی روح را می‌پوشاند، مثل هاله‌هایی که دور ماه قرار می‌گیرند و به اندازه‌ی آن هاله‌ها (موانع) راه روح به عالم غیب بسته می‌شود تا از دیدن آن عالم بازماند و امدادهای غیبی به او کمتر رسد.

کلمه مثال ۱: در عبارت «و از دل غشاوتی به روح رسد»، واژه‌ی «غشاوت» به چه معنا نیامده است؟

- (۱) تاریکی چشم (۲) پرده (۳) پوشش (۴) قساوت و تنگ‌نظری
- پاسخ: گزینه «۴» گزینه‌های ۱، ۲ و ۳ هم‌معنی‌اند.

۳- خلاق دو نوع آمدند: انبیاء را اول به کلید طریقت در طلسمات باطنی بگشادند از راه عالم غیب و امداد فیضان فضل الهی به روح ایشان رسید که قابل آن بودند و آن طلسمات گشاده شد و اثر آن فیض به دل رسید پس به نفس رسید، پس به صورت قالب رسید، صورت شریعت بر صورت قالب ظاهر گشت.

مفهوم: انسان‌ها دو گونه آفریده شده‌اند: پیامبران و امت آن‌ها. ابتدا انبیاء را با کلید طریقت به عالم باطن راه دادند و از راه عالم غیب، مددهای فضل الهی به روح کسانی وارد شد که شایسته‌ی آن بودند و آن طلسمات گشاده شد و اثر آن فیض الهی به دل و بعد از آن به نفس و بعد از آن به جسم رسید و ظاهر و شکل دین در جسم پدیدار شد.

۴- اما امت را از در عالم صورت درآوردند. اول به کلید صورت شرع طلسم قالبی ایشان بگشایند، آنگاه که کلید طریقت طلسمات باطنی ایشان بگشایند، همچنین تا به عالم غیب راه یابند.

مفهوم: اما امت را در عالم جسمانی آفریدند. اول با کلیدی به شکل دین، طلسم جسمانی‌شان را گشودند، آنگاه با کلید طریقت، طلسمات باطنی آن‌ها را باز کنند تا به‌همین ترتیب به عالم غیب راه پیدا کنند.



فصل ششم

«تزکیت نفس و معرفت آن»

«و نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: و قسم به نفس و آنکه او را نیکو بیافرید و به او شر و خیر را الهام کرد.

۱- بدان که نفس دشمنی است دوست‌روی و حیل و مکر او را نهایت نیست و دفع شر او کردن و او را مقهور گردانیدن مهم‌ترین کارهاست؛ زیرا که او دشمن‌ترین جمله‌ی دشمنان است از شیاطین و دنیا و کفار.

مفهوم: آگاه باش که نفس دشمنی به ظاهر دوست است و برای حیل و مکر او نهایی وجود ندارد و دفع شر نفس و مسلط شدن بر آن از مهم‌ترین اعمال است؛ چرا که او بدترین دشمن است از میان شیاطین و دنیا و کفار.

۲- پس تربیت نفس کردن و او را به صلاح باز آوردن و از صفت امارگی او را به مرتبه‌ی مطمئنگی رسانیدن کاری معظم است و کمال سعادت آدمی در تزکیت نفس است و کمال شقاوت او در فرو گذاشتن نفس است بر مقتضای طبع.

مفهوم: پس تربیت نمودن نفس و آن را به آرامش رسانیدن و از صفت نفس امارگی به مرتبه‌ی مطمئنگی رسانیدن کار بسیار بزرگی است. کمال سعادت انسان در تزکیه‌ی نفس است و کمال بدبختی او این است که نفس را بر آنچه طبع می‌خواهد، رها کند.

کج مثال ۱: منظور از «فرو گذاشتن نفس» در کدام گزینه آمده است؟

(۱) نفس را به حال خود گذاشتن (۲) نفس را مهار کردن (۳) نفس را در مسیر حق راندن (۴) هیچ‌کدام

پاسخ: گزینه «۱» معنای آن رها کردن نفس است.

۳- و نفس را دو صفت ذاتی است که مادر آورد است و باقی صفات ذمیمه که او را صفات فعل است از این دو اصل تولد می‌کند.

مفهوم: نفس دو صفت ذاتی دارد که مادرزادی است و باقی صفات زشت نفس که انجام می‌دهد، از این دو اصل متولد می‌شود.

۴- اما آن دو صفت که ذاتی اوست هوا و غضب است و این هر دو از خاصیت عناصر اربعه است که مادر نفس بود. هوا میل و قصد به سوی سفلی و میل و قصد کردن به سفلی از خاصیت آب و خاک است و غضب ترقع و تکبر و تغلب است و آن صفت باد و آتش است؛ پس این دو صفت ذاتی نفس را مادر آورد است.

مفهوم: اما آن دو صفت که در ذات نفس است، هوا و غضب است و هر دوی این‌ها از خواص عناصر اربعه است که سرمنشأ نفس است. هوا میل و رغبتش به سوی خواهش نفس و به سمت پستی است که به علت خاصیت آب و خاک است و غضب بالایی جویی و بزرگی نمودن و غلبه کردن است و آن صفت باد و آتش است؛ پس این دو صفت ذاتی نفس مادرزاد است.

۵- و این دو صفت هوا و غضب به ضرورت در نفس می‌بایست تا به صفت هوا جذب منافع خویش کند و به صفت غضب دفع مضرآت از خویش کند تا در عالم کون و فساد وجود او باقی ماند و پرورش یابد.

مفهوم: و این دو صفت هوا و غضب باید که در نفس وجود داشته باشد تا با صفت هوا، منافعش را به دست آورد و با صفت غضب، بدی‌ها و ضررها را از خود دور کند تا وجود او در دنیای جسمانی زنده بماند و رشد کند.

۶- اما این دو صفت را به حد اعتدال نگه می‌باید داشت که نقصان این دو سبب نقصان نفس و بدن است و زیادتی این دو سبب نقصان عقل و ایمان و تزکیت و تربیت نفس به اعتدال باز آوردن این دو صفت هوا و غضب است.

مفهوم: اما در این دو صفت باید حد اعتدال را رعایت کرد که کمبود این دو باعث مشکلاتی در جسم و تن می‌شود و زیاد بودن آن باعث مشکلاتی در عقل و ایمان. تزکیه و تربیت نفس ایجاد اعتدال در دو صفت هوا و غضب است.



فصل هفتم

«تصفیه دل بر قانون طریقت»

«إِنَّ فِي ذَلِكَ تَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (قرآن کریم)

ترجمه آیه: در این سخن پند است آن کس را که او را دلی زنده است (در این سخن برای کسی که اهل درک است، پندهایی نهفته است).

کمال مثال: مفهوم آیه «إِنَّ فِي ذَلِكَ يَا تَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» کدام گزینه است؟

- (۱) در این سخن برای اهل درک، پندهایی نهفته است.
 (۲) در این سخن برای رؤوفان، پندهایی نهفته است.
 (۳) از کسانی یاد آورید که قلبی مطهر دارند.
 (۴) از کسانی یاد آورید که درک بالایی دارند.

پاسخ: گزینه «۱» در این سخن برای اهل درک، پندهایی نهفته است.

۱- بدانکه دل در تن آدمی به مثابت عرش است جهان را و چنانکه عرش محل ظهور استوای صفت رحمانیت است، در عالم کبری دل محل ظهور استوای روحانیت در عالم صغری.

مفهوم: بدان که دل در تن انسان مانند عرش در جهان است؛ همان طور که عرش جایگاه ظهور قرار گرفتن خداوند رحمان در عالم کبری است، دل محل ظهور استقرار روحانیت است در عالم صغری (انسان).

۲- بدان که دل را صورتی است. گوشت پاره‌ای که جمله‌ی خلاق را هست و حیوانات را هست، گوشت پاره‌ای صنوبری در جانب پهلوی چپ از زیر سینه و آن گوشت پاره را جانی است روحانی که دل حیوانات را نیست، دل آدمی راست. ولیکن جان دل را در مقام صفا از نور محبت دلی دیگر هست که آن دل هر آدمی را نیست؛ دل حقیقی می‌خواهد که ما آن را دل جان دل می‌خوانیم:

سرنشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فروچکید، نامش دل شد

مفهوم: آگاه باش که ظاهر دل تکه‌ای گوشت است که همه‌ی خلاق و حیوانات آن را دارند، پاره‌ای گوشت شبیه به صنوبر در سمت چپ پهلوی، در زیر قفسه‌ی سینه. این تکه گوشت جانی دارد که در دل حیوانات نیست و این جان تنها در دل انسان است؛ اما صفایی که از نور محبت حاصل می‌شود، فقط در دل بعضی از انسان‌ها وجود دارد و ما آن را که دل حقیقی است، دل جان دل می‌نامیم:

مفهوم شعر: اشاره به خلقت انسان دارد که دلش را با عشق آفریدند (تیغی از نوع عشق بر رگ روح زدند و آن قطره‌ی خونی که از روح چکید و عصاره‌ی وجود روح بود، دل نامیده شد).

۳- و دل را صلاحی و فسادی هست: صلاح دل در صفای اوست و فساد او در کدورت او و صفای دل در سلامت حواس اوست و کدورت او در بیماری و خلل حواس او. پس تصفیه‌ی دل در سلامت حواس اوست و تربیت دل در توجه او به حضرت الوهیت و تبرا از ماسوای حق:

ای دل به هوای دوست جان را در باز جان را چه محل، هر دو جهان را در باز
 بسیار نگویم که فلان را در باز با هر چه تو را خوش است آن را در باز

مفهوم: دل آبادی و خرابی‌هایی دارد: آبادی دل صفا و خلوص آن است و ویرانی‌اش تیرگی دل. روشنی دل در گرو سلامتی حواس آدمی است و تیرگی دل در مرضی و خلل حواس پنج‌گانه؛ بنابراین پاکیزه کردن دل با سلامت بدن همراه است و تربیت دل تنها در توجه به خدای واحد و دوری از آنچه غیرحق است، میسر می‌شود:

مفهوم شعر: ای دل، در راه جانان جانت را فدا کن. جان که ارزشی ندارد، هر دو جهان را فدا کن.
 من زیاده‌گویی نمی‌کنم که از چه چیزی بگذر. خودت آنچه برایت بسیار عزیز است، در راه دوست بده.



فصل هشتم

«تحلیلی روح بر قانون حقیقت»

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: می‌پرسند تو را از جان (که چیست و چون) بگویی جان از امر خداوند من است (وقتی که از تو در مورد جان سؤال می‌کنند به آنان پاسخ بده که آن از فرمان پروردگار است).

۱- کمال مرتبه‌ی روح در تحلیلی روح آمده است به صفات ربوبیت تا خلافت آن حضرت را شاید و در این معنی مذاهب مختلف است. روندگان را طایفه‌ای برآیند که: تا تزکیه‌ی نفس حاصل نیاید تحلیلی روح میسر نشود و طایفه‌ای گفته‌اند: بی‌تحلیلی روح تزکیه‌ی نفس میسر نگردد.

مفهوم: کمال مرتبه‌ی روح آراستن روح است به صفات خداوندی تا شایسته‌ی جانشینی حق تعالی شود و در این باره نظرها متفاوت است. عده‌ای از سالکان معتقدند تا زمانی که تصفیه‌ی روح انجام نپذیرد، روح آراسته نمی‌شود و عده‌ای گفته‌اند: بی‌آرایش روح، تزکیه‌ی نفس ممکن نیست.

۲- ولیکن در بدایت حال، روح طفل صفت است. او را تربیتی باید تا مستحق تحلیلی گردد، زیرا که روح تا در اماکن روحانی بود، هنوز به جسم انسانی تعلق ناگرفته، بر مثال طفلی بود در رحم مادر که آنجا غذایی مناسب آن مکان باید و او را علمی و شناختی باشد لایق آن مقام، ولیکن از غذاهای متنوع و علوم و معارف مختلف که بعد از ولادت تواند یافت محروم و بی‌خبر باشد.

مفهوم: اما اول کار روح مثل طفل است. باید آن را تربیت کرد تا شایسته‌ی آراستگی گردد؛ چون تا وقتی روح در عالم روحانی بود و هنوز به جسم تعلق نداشت، مثل طفلی در رحم مادر بود که غذایش مناسب حال و مکانش بود و او به علم و معرفتی در شأن مقامش احتیاج داشت و اما از غذاهای متنوع و علوم و معارف مختلف که پس از تولد می‌توانست از آن‌ها بهره‌مند گردد، محروم و بی‌اطلاع بود.

۳- همچنین روح را در عالم ارواح از حضرت جَلَّتْ غَیْبَتُهَا که مدد حیات او کند می‌بود، مناسب حوصله و همت روح در آن مقام و بر کلیات علوم و معارف اطلاعی روحانی داشت، ولیکن از غذاهای گوناگون محروم بود و در آن وقت که به قالب پیوست چون طفلی بود که از رحم به مهد آید، اگر پرورش به وجه خویش نیابد، زود هلاک شود. پس مادر مهربان او را در گهواره نهد و دست و پای او بر بندد تا حرکات طبیعی نکند که دست و پای خود بشکند یا کژ کند.

مفهوم: همچنین روح در عالم ارواح از خداوند بلندمرتبه، غذایی که به کمک آن زندگی کند، دریافت می‌کرد مناسب تحمل و خواسته‌ی روح. در آن جایگاه بود و در عالم روحانی بر همه‌ی علوم و معارف اطلاع داشت؛ اما از غذاهای گوناگون بی‌نصیب بود و آن زمان که به جسم پیوست، مانند جنینی بود که از رحم مادر به گهواره می‌آید؛ اگر درست تربیت نشود، نابود می‌گردد. پس مادر مهربان او را در گهواره می‌گذارد و دست و پای او را می‌بندد تا بر اثر حرکات بی‌اراده‌اش دست و پایش نشکند یا آسیبی به آن‌ها نرسد.

۴- و آنگاه او را از غذاهای این عالم که او هنوز غریب آن است، نگاه دارد که هنوز معده‌ی او قوت هضم غذای این عالم را ندارد. او را هم به غذایی پروراند از آن عالم که نه ماه در او بوده است و با غذاهای آنجایی خو کرده و آن شیر است.

مفهوم: و آنگاه به او از غذاهای این عالم می‌خورانند که برایش ناآشناست و هنوز معده‌اش توانایی هضم این غذاها را ندارد. او را با غذایی پرورش می‌دهند که نه ماه در رحم مادر با آن آشنا بوده است و با غذاهای آن عالم انس گرفته و آن شیر است.

۵- تا چون مدتی برآید و با هوای این عالم خوگر شود، به تدریج او را به غذاهای این عالم پرورش دادن گیرد تا معده‌ی او بدین غذاها قوت یابد.

مفهوم: تا اینکه مدتی بگذرد و به حال و هوای این عالم عادت کند. آنگاه کم‌کم طفل را با غذاهای این عالم آشنا می‌کنند تا معده‌ی او با این غذاها قدرتمند شود.



فصل نهم

«احتیاج به شیخ در تربیت انسان و سلوک راه»

«هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: آیا اگر من تبعیت و خدمت تو کنم از علم لدنی خود مرا خواهی آموخت؟

۱- بدان که در سلوک راه دین و وصول به عالم یقین، از شیخی کامل راهبر راه‌شناس صاحب ولایت تصرف گزیر نباشد.

مفهوم: آگاه باش که در راه دین و رسیدن به یقین، به شیخی کامل راهبر شناسنده‌ی راه نیاز است.

۲- بدان که احتیاج مرید سالک به شیخ و اصل کامل از وجوهات بسیارست:

وجه اول: آنکه راه ظاهر به کعبه‌ی صورت بی‌دلیلی راه‌شناس نمی‌توان برد. با آنکه رونده‌ی آن راه هم دیده‌ی راه‌بین دارد، هم قوت قدم، هم راه ظاهر

است و هم مسافت معین و مبتدی سالک در این راه، اول نه نظر دارد نه قدم، بیابانی چنین بی‌پایان یقین باشد که بی‌دلیلی دیده‌بخش نتوان رفت.

مفهوم: آگاه باش که مرید سالک از جهات بسیاری به شیخ کامل نیازمند است:

وجه اول آنکه بدون کمک راهبر نمی‌توان به کعبه‌ی ظاهری (کعبه‌ی واقع در مکه) راه پیدا کرد. با آن که رونده‌ی آن راه هم چشمی بینا دارد و هم راه معلوم

است و هم فاصله معین، ولی رونده‌ی تازه‌کار در این مسیر، در ابتدا نه راه را می‌شناسد و نه توان عبور پیاده از آن را دارد. قطعاً پیمودن بیابانی چنین وسیع

را بدون راهنمایی که راه را مقابل چشمان رهرو بگشاید، نمی‌توان طی کرد.

۳- وجه دوم: همچنان که در راه صورت سُرّاق و قطاع الطریق بسیارند که بی‌درفه نتوان رفت، در راه حقیقت زخارف دنیای و نفس و هوی و اخوان

السوء و شیاطین جمله راهزنانند، بی‌درفه‌ی صاحب ولایتی نتوان رفت.

مفهوم: وجه دوم، همان‌طور که در راه ظاهری دزدان و راهزنان زیادی وجود دارد که بدون همراه عبور نامیسر است، در راه حقیقت خواسته‌های دنیایی،

نفس، هوی، برادران نابردار و شیاطین همگی راهزنانند؛ بنابراین بدون همراهی راهبر نمی‌توان مسیر را پیمود.

کج مثال ۱: مفهوم عبارت «راه ظاهر به کعبه‌ی صورت بی‌دلیلی راه‌شناس نمی‌توان برد» کدام است؟

۱) بی‌سبب نمی‌توان به صورت ظاهر کعبه راه یافت.

۲) برای رسیدن به خانه‌ی کعبه هم به راه‌شناسی ماهر احتیاج است.

۳) نمی‌توان دلیلی برای رسیدن به ظاهر کعبه پیدا کرد.

۴) هیچ راه‌شناسی وجود ندارد که راه ظاهر به کعبه‌ی صورت را یافته باشد.

پاسخ: گزینه «۲» مفهوم عبارت در ضرورت احتیاج به پیر و مرشد در طی طریق است و معنای آن این است که حتی برای رسیدن به خانه‌ی کعبه

هم به راهبر و پیری احتیاج هست تا خود چه رسد به رسیدن به سر منزل الهی.

۴- وجه سوم: آنکه در این راه مزلات و آفات و شبهات بسیار است و عقبات گوناگون بی‌شمار تا فلاسفه به تنها روی در چندین ورطه‌ی هایل شبهات

افتادند و دین و ایمان به باد دادند.

مفهوم: وجه سوم آن است که در این راه بلاها، آسیب‌ها و شبهات بسیاری وجود دارد و گردنه‌های مختلف بسیار؛ زیرا فلاسفه به خاطر بهره نگرفتن از پیر

راه در شبهات افتادند و دین و ایمانشان نابود شد.



فصل دهم

«مقام شیخی و شرایط و صفات آن»

«عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتِينَاهُ مِّنْ عِنْدِنَا» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: یافتند بنده‌ای از بندگان ما که او را دانشی دادیم از نزد خود.

۱- چون مرید صادق جمال شیخی در آینه‌ی دل مشاهده کرد، در حال بر جمال او عاشق شود و قرار و آرام از او برخیزد. منشأ جمله‌ی سعادات این عاشقی است و تا مرید بر جمال ولایت عاشق نشود، از تصرف ارادت و اختیار خویش بیرون نتواند آمد و در تصرف ارادت شیخ نتواند رفت. عبارت از مرید آن است که مرید مراد شیخ بود نه مرید مراد خویش.

مفهوم: وقتی که سالک راست‌کردار زیبایی شیخی را در آینه‌ی دلش ببیند (دل به آینه تشبیه شده است)، فوراً عاشق زیبایی او می‌شود و آرام و قرار از دلش خواهد رفت. عاشقی سبب همه‌ی این سعادت‌مندی‌هاست و تا زمانی که سالک عاشق زیبایی مریدی شیخ نباشد، از خود بی‌خود نخواهد شد (اختیارش به دست خودش است) و در اختیار محض شیخ نخواهد رفت. مرید یعنی اینکه مرید خواسته شیخ باشد نه مرید خواسته خود.

۲- عبارت از مرید آن است که مرید مراد شیخ بود، نه مرید مراد خویش. پس وظیفه‌ی او این بیت شود:

ای دل، اگر تر رضای دلبر بایند
 ای دل، اگر تر رضای دلبر بایند
 گر گوید خون‌گری مگو کز چه سبب
 گر گوید جان بده مگو کی بایند؟

مفهوم: مفهوم مرید بودن آن است که از خواست شیخ پیروی کند، نه خواست خود. پس وظیفه‌ی مرید این بیت می‌شود:

مفهوم شعر: ای دل، اگر خواهان خشنودی دلبر هستی، باید آن کار را بکنی و آن را بگویی که او می‌فرماید.

اگر می‌گوید خون‌گریه کن، نباید بگویی «چرا؟» و اگر بگوید جانت را فدا کن، نافرمانی نکن.

۳- چون مرید صادق عاشق جمال ولایت شیخ گشت، شایستگی قبول تصرف ولایت شیخ در او پدید آمد. در این حال مرید بر مثال بیضه‌ای بود در بیضگی انسانیت و بشریت خویش بند شده و از مرتبه‌ی مرغی بازمانده، چون توفیق تسلیم تصرف ولایت شیخش کرامت کردند، بیضه‌صفت شیخ او را در تصرف پر و بال ولایت خویش گیرد و همت عالی خویش بر او گمارد و مراقب حال او گردد تا به تدریج تصرف کیمیای شیخ وجود بیضه‌صفت مرید را مبدل کند به وجود مرغی.

مفهوم: وقتی که سالک راست‌کردار مجذوب رهبری شیخ شد، شایسته‌ی پذیرش دستبرد ولایت شیخ می‌شود. در این حالت مرید مانند تخمی است که در تخمدان انسانیت و بشریت قرار داده شده و هنوز به مرغ تبدیل نشده است؛ آنگاه که توفیق تسلیم در برابر دستبرد ولایت شیخ نصیبش شود، شیخ او را به بال و پر می‌گیرد (مراقبت می‌کند) و با همت بلندش از او محافظت می‌کند و مواظب حال او می‌شود تا اینکه دستبرد ولایت کیمیای شیخ کم‌کم او را از تخم به مرغی بدل می‌کند.

۴- همچنین مرید صادق چون داد تسلیم ولایت شیخ به کمال بداد و از بیضه‌ی وجود خلاص یافت، دیگر باره در مقام مرغی تسلیم تصرفات احکام قضا و قدر حق باید بود و مدتی بار تحکیمات احکام شنیدن و هستی مرغی خود را بذل تصرفات حکمت قدیم داشتن و وجود خود را فدای احکام ازلی ساختن تا در ازل از وجود او چه خواسته‌اند، از خود همان خواستن.

مفهوم: همچنین وقتی که مرید صادق تسلیم محض ولایت شیخ شد و از تخم وجود رها شد، در این مقام باید تسلیم و گوش به فرمان خواست خدا باشد و مدتی تمام فرمان‌های خداوند را اجرا کند و هستی خود را با پذیرش دستبرد حکمت قدیم و احکام ازلی فدا کند و آن کاری را کند که روز ازل به او فرمان داده‌اند.



فصل یازدهم

«شرایط و صفات مریدی و آداب آن»

«فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: (خضر گفت): اگر می‌خواهی مرا و بر پی من روی، نگر از من هیچ‌چیز نپرسی (اگر می‌خواهی که به دنبال من بیایی، نباید در مورد چیزی از من سؤال کنی).

۱- بدان‌که ارادت دولتی بزرگ است و تخم جمله‌ی سعادت‌هاست و ارادت نه از صفات انسانیت، بلکه پرتو انوار صفت مریدی حق است، چنان‌که شیخ ابوالحسن خرقانی می‌گوید: «او را خواست که ما را خواست».

مفهوم: آگاه باش که مرید شیخی شدن سعادت‌ی عظیم است و بذر همه‌ی خوشبختی‌هاست و ارادت از صفات انسانی نیست، بلکه پرتوی از صفات مریدی خدا بودن است، همان‌طور که شیخ حسن خرقانی می‌فرماید: «او چون خود را خواست خواهان ما شد».

۲- مریدی صفت ذات حق است و تا حق تعالی بدین صفت بر روح بنده تجلی نکند، عکس نور ارادت در دل بنده پدید نیاید و مرید نشود.

مفهوم: ارادت صفت خداوندی است و تا خداوند بلندمرتبه به روح انسان تجلی نکند و تصویر نور خداوند بر آینه‌ی دل انسان نیفتد، مرید نخواهد شد.

۳- چون این تخم سعادت در زمین دل به موهبت الهی افتاد، باید که آن مهمان غیبی را ضایع فرونگذارد که ابتدا آن نور چون شرر آتش بود که در خرقه افتد. اگر آن را به کبریتی برنگیرند و به هیزم‌های خشک مدد نکنند، دیگر باره روی در تعزز نهد و با مکمن غیب رود.

مفهوم: حال که این تخم سعادت در زمین دل به لطف خدا کاشته شد، نباید آن مهمان غیبی را به حال خود گذاشت؛ زیرا در آغاز آن نور الهی مثل زبانه‌ی آتشی است که در سوخته‌ی چخماق می‌زند. اگر این شعله را مشتعل‌تر نکنند و هیزم‌های خشک دورش نگذارند، آتش پنهان می‌شود و وجودی ظاهری نخواهد داشت.

کمال مثال: ۱) واژه‌ی «خرقه» به چه معنا آمده است؟

۴) هیچ‌کدام

۳) سوخته چخماق

۲) هیزم

۱) چخماق

پاسخ: گزینه «۳» به معنای سوخته چخماق است.

۴- و اگر کسی خواهد که پرورش خود به نظر علم و عقل خویش دهد، علم این صنعت از استادان به شاگردی ناگرفته، هرگز بدین مراد نرسد و خطر آن باشد که در ورطه‌ی هلاکت و وادی مزلات افتد و خوف زوال ایمان باشد که به غرور پندار و عشوه‌ی نفس و تسویل شیطان خود را در سوادی و مهالک این راه بی‌پایان اندازد.

مفهوم: اگر کسی خواستار پرورش خود از دید علم و عقل باشد، باید که این هنر را از استادکار آن آموزش ببیند و آلا هرگز به آن هدف نمی‌رسد و خطر گرفتار شدن در ورطه‌ی هلاکت و آسیب خواهد بود و ترس از نابودی ایمان می‌آورد و ممکن است بر اثر غرور و خودنمایی نفس و وسوسه‌ی شیطان خود را در این راه طولانی به هلاکت اندازد.

۵- و اگر کسی را نفس و شیطان غرور دهد که: «دلیل این راه پیغامبر و لطف حق تعالی پس است و قرآن و علم شریعت جمله بیان راه خداست، به شیخ و مرتبی و دلیل چه حاجت؟»

مفهوم: و اگر نفس و شیطان کسی را فریب دهد که: «در راه رسیدن به حق، پیامبر و لطف خداوند تعالی به تنهایی کافی است و قرآن و علم دین همگی بیان‌کننده‌ی راه خدا هستند، چه نیازی به شیخ و تربیت‌کننده است؟»



فصل دوازدهم

«احتیاج به ذکر و اختصاص ذکر لا اله الا الله»

«فَاذْكُرُونِي يَا فَاذْكُرْكُمْ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: مرا یاد کنید تا من شما را یاد کنم.

«افضلُ الذِّكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: بهترین ذکرها لا اله الا الله است.

کلمه مثال ۱: با توجه به متن، بهترین ذکرها کدام است؟

(۱) سبحان الله

(۲) الحمد لله

(۳) لا اله الا الله

(۴) اعوذ بالله

پاسخ: گزینه «۳» افضلُ الذِّكْرِها لا اله الا الله.

۱- بدان که حُجْب رونندگان نتیجه‌ی نسیان است و نسیان بدان سبب بود که در بدایت فطرت چون وجود روح پدید آمد، عین وجود او دوگانگی ثابت کرد میان او و حضرت. تا اگرچه روح حق را در آن مقام به یگانگی دانست، اما به یگانگی نشناخت، زیرا که شناخت از شهود خیزد و شهود از وجود درست نیاید.

مفهوم: آگاه باش که پرده‌ها و موانع سالکان حاصل فراموشی آنان است و فراموشی در آغاز خلقت روح ایجاد شد و مانعی میان روح و خداوند گردید. روح خداوند را یگانه می‌دانست، اما در باطن او را یگانه نشناخته بود. چون شناخت ناشی از شهود است و شهود از کسی که وجود دارد، ممکن نیست.

۲- پس چون حجب از نسیان پدید آمد، لاجرم در مقام معالجه از شفاخانه‌ی قرآن این شربت می‌فرماید که «أذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» تا باشد که از حجب نسیان و مرض آن خلاص یابند.

مفهوم: پس چون موانع و پرده‌ها حاصل فراموشی‌اند، باری با مراجعه به شفاخانه‌ی قرآن شربت «خدا را بسیار یاد کنید» به دست می‌آید تا از حجاب فراموشی و بیماری آن رهایی یابد.

۳- اما اختصاص به ذکر «لا اله الا الله» آن است که این کلمه را به حضرت عزت راه تواند بود، زیرا که در این کلمه نفی و اثبات است و مرض نسیان را به شربت نفی و اثبات دفع توان کرد. زیرا که نسیان مرکب است از نفی و اثبات: نفی ذکر حق و اثبات ذکر اغیار. پس شربت سکنجبین‌وار از سرکه‌ی نفی و شکر اثبات می‌یابد تا ماده‌ی صفرای نسیان را قطع کند. به «لا اله» نفی ماسوای حق می‌کند و به «آلا الله» اثبات حضرت عزت می‌کند.

مفهوم: اما لزوم بیان ذکر «لا اله الا الله» آن است که از این جمله می‌توان به بارگاه عزت راه یافت؛ چون در این جمله نفی و اثبات وجود دارد و بیماری فراموشی را با شربتی از نفی و اثبات می‌توان درمان کرد؛ چون خود فراموشی هم آمیخته‌ای از نفی و اثبات است؛ نفی ذکر حق و اثبات ذکر دیگران. پس شربت سکنجبین از ترشی سرکه‌ی نفی و شیرینی شکر اثبات باید درست شود تا ضرر زبان فراموشی را از بین ببرد. با «لا اله» هرچه غیرخدا را نفی می‌کند و با «آلا الله» خدا را ثابت می‌کند.

۴- و معلوم شود که بنای مسلمانی چرا بر کلمات دیگر نیست آلا بر کلمه‌ی «لا اله الا الله» از بهر آنکه چون خلاص از شرک معنوی جز به تصرف معنی این کلمه حاصل نمی‌آید، پس شرک صورتی هم جز به صورت این کلمه منتفی نگردد.

چنان که عزیزی می‌گوید:

تا جهان صافی شود سلطان «آلا الله» را

آفرینش را همه پی کن به تیغ «لا اله»



فصل سیزدهم

«کیفیت ذکر گفتن و شرایط و آداب آن»

«و اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَ خِیْفَةً» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: خداوند خویش را یاد کن در دل خویش، به زاری و بیم.

۱- بدانک ذکر بی‌آداب و شرایط گفتن زیاده‌تی مفید نبود. اول به ترتیب و آداب و شرایط قیام باید نمود و مرید صادق را چون درد طلب و داعیه‌ی سلوک این راه پدید آید. نشانش آن است که با ذکر انس گیرد و از خلق وحشت تا از همه روی بگرداند و در پناه ذکر گریزد و چون بر ذکر مواظبت خواهد نمود، باید که اساس بر توبه‌ی نصح نهاد از جمله‌ی معاصی.

مفهوم: آگاه باش که ذکر گفتن بدون آداب و شرایط آن فایده‌ی چندانی ندارد. در ابتدا، باید آداب و ترتیب آن را رعایت کرد. نشانه‌ی درد طلب و ادعای سلوک این است که سالک با ذکر خو بگیرد و از مردم بگریزد. تا آنجا که از همه روگردان شود و به کنج ذکر پناه ببرد و آنگاه که دائم‌الذکر شد، باید توبه‌ای برگشت‌ناپذیر از همه‌ی گناهان بکند.

۲- و به وقت ذکر گفتن اگر تواند غسل کند. و آلاً وضویی تمام کند و جامه‌ای پاک پوشد بر سنت و خانه‌ای خالی و تاریک و نظیف راست کند و اگر قدری بوی خوش بسوزد، اولی‌تر و روی به قبله نشیند مُرَبَّع و مرتب نشستن در جمله‌ی اوقات منهی است، آلاً در وقت ذکر گفتن.

مفهوم: و در هنگام ذکر گفتن در صورت توان غسل کند و گر نه وضو بگیرد و لباسی پاکیزه بپوشد؛ همان‌طور که در سنت است و خانه‌ای خالی و تاریک و پاکیزه آماده کند و اگر (با عطر یا عود) فضا را کمی خوشبو کند، بهتر است و چهارزانو رو به قبله نشیند و چهارزانو نشستن در همه‌ی زمان‌ها نهی شده است، مگر در زمان ذکر گفتن.

کج مثال ۱: «مربع نشستن» به چه معنایی آمده است؟

(۴) چهارزانو نشستن

(۳) رو به قبله

(۲) دور تا دور اتاق

(۱) روبه‌رو

پاسخ: گزینه «۴» به معنای چهارزانو نشستن است.

۳- و در وقت ذکر گفتن دست‌ها بر روی ران نهاده و دل حاضر کند و چشم بر هم نهد و به تعظیم تمام شروع کند در کلمه‌ی «لا اله الا الله» گفتن به قوت تمام؛ چنانکه «لا اله» از بن ناف بر آورد و «الا الله» به دل فرو برد بر وجهی که اثر ذکر و قوت آن به جمله‌ی اعضا برسد. ولیکن آواز بلند نکنند و تا تواند در اخفا و خفض صوت کوشد و بر این وجه ذکر سخت و دُمادُم می‌گوید و در دل، معنی ذکر می‌اندیشد.

مفهوم: در هنگام ذکر گفتن دست‌هایش را روی ران بگذارد و چشم‌ها را ببندد و با تواضع فراوان و با تمام وجود آغاز به ذکر «لا اله الا الله» کند. چنان‌که با دم، «لا اله» و با بازدم، «الا الله» بگوید. طوری که همه‌ی اعضای بدنش این ذکر را حس کنند، اما با صدای بلند نگوید و تا آنجا که می‌شود با صدایی آهسته و آرام بگوید.

۴- و بدانک دل خلوت‌گاه خاص حق است و تا زحمت اغیار در بارگاه دل یافته می‌شود غیرت و عزت اقتضای تَعَزُّز کند از غیرت؛ ولیکن چون چاووش «لا اله» بارگاه دل از زحمت اغیار خالی کرد، منتظر قدم سلطان «الا الله» باید بود.

مفهوم: و بدان‌که دل خلوت‌گاه مخصوص خداست و تا دل از هیاهوی بیگانگان خالی نشود، در دل غیرت و عزت جای نخواهد گرفت؛ اما وقتی پیشرو کاروان با ذکر «لا اله» دل را خالی از غیر کرد، باید منتظر قدم‌های سلطان «الا الله» شد.

۵- مرید صادق را چو درد طلب و داعیه‌ی سلوک این راه پدید آید نشانش آن است که با ذکر انس گیرد.

مفهوم: وقتی برای مرید راستین درد طلب و انگیزه سلوک در این راه پدید آید، نشانش این است که با ذکر حق انس بگیرد.



فصل چهاردهم

«احتیاج مرید به تلقین ذکر از شیخ و خاصیت آن»

«اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: از خشم و عذاب خدا بترسید و همیشه به حق و درستی سخن بگویید.

۱- بدان که ذکر تقلیدی دیگر است و ذکر تحقیقی دیگر. آنچه از راه افواه عوام یا پدر و مادر به سمع صورتی درآید، آن ذکر تقلیدی باشد، چندان بر دل کارگر نیاید. همچنان که تخم ناپرونده‌ی نارسیده که در زمین اندازند، نروید و ذکر تحقیقی آن است که به تصرف تلقین صاحب ولایت در زمین مستعد دل مرید افتد.

مفهوم: آگاه باش که ذکر گاهی از روی تقلید است و گاهی از روی تحقیق. اگر به تقلید از دهان مردم عامی یا پدر و مادر گفته شود، آن ذکر تقلیدی است و تأثیرگذار نخواهد بود. همان طور که تخم نارسیده و نابالغ که روی زمین افتاده، نمی‌روید و ذکر حقیقی آن است که صاحب ولایتی با تلقین در دل مستعد مرید بکارد.

۲- و شرط تلقین آن است که مرید به وصیت شیخ سه روز روزه دارد و در این سه روز در آن کوشد تا پیوسته بر وضو باشد و مدام ذاکر بود و اگر چه آمد و شد کند با خود ذکر می‌گوید و با مردم کم اختلاط کند و سخن به قدر ضرورت گوید و به وقت افطار طعام بسیار نخورد و شب‌ها بیشتر به ذکر بیدار دارد.

مفهوم: و شرط تلقین ذکر آن است که مرید به سفارش شیخ سه روز روزه‌داری کند و در این سه روز دائم‌الوضو باشد و مدام ذکر بگوید و اگر چه رفت و آمد (در اجتماع) کند، اما زیاد با مردم گرم نگیرد و کم حرف بزند و در هنگام افطار کم غذا بخورد و شب‌زنده‌داری کند.

۳- بعد از سه روز به فرمان شیخ غسل کند و نیت غسل اسلام آرد، چنانکه ابتدا هر کس که در دین خواستی آمد اول غسل اسلام بکردی. آنگه از خواجه (ع) تلقین کلمه یافتی. اینجا بر آن سنت غسل اسلام حقیقی کند و در وقت آب فرو کردن بگوید: «خداوندا، من تن را که به دست من بود به آب پاک کردم. تو خداوند دل را که به امر توست به نظر عنایت و نور معرفت پاک کن».

مفهوم: بعد از سه روز به دستور شیخ به نیت تسلیم محض، غسل اسلام کند؛ همان طور که هر تازه‌مسلمانی در ابتدای پذیرش اسلام، غسل اسلام می‌کرد و پیامبر به او تلقین ذکر می‌کرد و در اینجا بر اساس سنت غسل اسلام، وقتی آب می‌ریزد، بگوید: «خدا یا، من بدنم را که در اختیار دارم با آب پاک کردم (شست‌وشوی ظاهری)، تو دلم را که در اختیار توست با عنایت و معرفت خودت پاک و روشن کن (شست‌وشوی باطنی)».

کلمه مثال: در عبارت «بعد از سه روز به فرمان شیخ غسل کند و نیت غسل اسلام آرد» منظور از غسل اسلام چیست؟

(۱) غسل بقای سلامتی (۲) غسل تسلیم در برابر خدا (۳) غسل ورود به دین (۴) غسل نیت

پاسخ: گزینه «۳» غسل ورود به دین

۴- و چون غسل تمام کرد بعد از نماز خفتن به خدمت شیخ آید و شیخ او را روی به قبله بنشاند و شیخ پشت به قبله باز دهد. و در خدمت شیخ به دو زانو بنشیند و دست‌ها بر روی ران نهد و دل حاضر کند و شیخ وصیتی که شرط باشد بگوید و مرید دل را از همه‌ی چیزها باز ستاند و در مقابله‌ی دل شیخ بدارد و به نیاز تمام مراقب شود تا شیخ یک بار بگوید «لا اله الا الله» به آواز و قوت تمام.

مفهوم: پس از غسل و ادای نماز عشا نزد شیخ رود و شیخ او را روبه‌روی قبله بنشاند و شیخ روبه‌رویش بنشیند و مرید دست به روی ران‌ها بگذارد و حضور قلب پیدا کند. شیخ سفارش‌های لازم را بکند و دل مرید را از همه‌ی خواسته‌ها برگیرد و دلش را به دل او پیوند بزند و با عجز تمام آماده شود تا شیخ یکبار با تمام وجود و صدای بلند بگوید: «لا اله الا الله».



فصل پانزدهم

«احتیاج به خلوت و شرایط و آداب آن»

«و اِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: و ساختیم و هنگام نهادیم موسی را چهل شب.

کج مثال ۱: آیه‌ی بالا به کدام یک از آداب عبادت اشاره دارد؟

(۴) چله‌نشینی

(۳) شمارش نعمت‌ها

(۲) مستحبات

(۱) واجبات

پاسخ: گزینه «۴» منظور از چهل شب همان چله‌داری یا چله‌نشینی است.



۱- بدانک بنای سلوک راه دین و وصول به مقامات یقین بر خلوت و عزلت است و انقطاع از خلق و جملگی انبیاء و اولیاء در بدایت حال داد خلوت داده‌اند تا به مقصود رسیده‌اند.

مفهوم: آگاه باش که بنای پیمودن راه دین و رسیدن به مرتبه‌ی یقین، گوشه‌نشینی و خلوت کردن است و همه‌ی انبیاء و اولیاء در آغاز کار خلوت‌گزینی پیشه کردند تا به هدف رسیدند.

۲- و نشستن اربعینات را شرایط و آداب بسی است، اما آنچه مهم‌تر است، هشت شرط است که اگر یک شرط از این شرایط به خلل باشد، مقصود کلی از خلوت به حصول دشوار پیوندد.

مفهوم: چله‌نشینی آداب و شرایط بسیاری دارد، اما از همه مهم‌تر هشت شرط است که اگر یکی از این شرایط کامل نباشد، هدف نهایی از خلوت‌نشینی سخت‌تر به‌دست می‌آید.

۳- اول شرط تنها در خانه خالی نشستن است، روی به قبله آورده مربع، دست‌ها بر ران نهاده، غسل کرده و به نیت غسل مرده و خلوت‌خانه را لحد خویش شمرده و از آنجا جز به وضو و حاجت و نماز بیرون نیاید و خانه باید که تاریک بود و کوچک و پرده بر روی فروکرده تا هیچ روشنی و آواز درنیاید.

مفهوم: شرط اول خلوت کردن است. چهارزانو روبه‌روی قبله نشسته، دست‌ها را بر روی ران گذاشته، غسل میّت کرده و خانه‌ی خلوت را همچون قبر خویش بینگارد و از آنجا به جز برای وضو گرفتن و دست‌شویی و نماز خواندن بیرون نیاید. همچنین خانه باید تاریک و کوچک باشد و پرده‌ها آویخته شود تا هیچ نور و صدایی بیرون نیاید.

۴- دوم پیوسته بر وضو بودن است تا مسلح باشد و شیطان بر او ظفر نیابد.

مفهوم: دوم دائم‌الوضو بودن است که وضو همچون سلاحی در مقابل شیطان است تا شیطان بر او پیروز نشود.

۵- سوم مداومت نمودن بر ذکر «لا اله الا الله» است.

مفهوم: سوم تداوم بر ذکر «لا اله الا الله» است.

۶- چهارم ملازمت نفی خاطر است؛ باید که هر خاطر که آید از نیک و بد، جمله به «لا اله» نفی می‌کند. بدان معنی که گوید هیچ چیز نمی‌خواهم الا خدای.

مفهوم: چهارم دور کردن هر چیزی است که از دل می‌گذرد. شایسته است که هر خوبی و بدی که به ذهن می‌رسد، همه را با «لا اله» دور کند؛ یعنی بگوید هیچ چیزی جز خدا نمی‌خواهم.



فصل شانزدهم

«وقایع غیبی و فرق میان خواب و واقعه»

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه را. ایشان را دیدم در حالی که بر من سجده می‌کردند.

۱- بدانک چون سالک در مجاهدت و ریاضت نفس و تصفیه‌ی دل شروع کند، او را بر ملک و ملکوت عبور و سلوک پدید آید. در هر مقام مناسب حال او وقایع کشف افتد. گاه بود که در صورت خوابی صالح باشد و گاه بود که واقعه‌ای غیبی بود.

مفهوم: آگاه باش وقتی سالک در مسیر مجاهدت و ریاضت نفس و تصفیه‌ی دل گام بردارد، بر ملک و ملکوت، تا اندازه‌ای راه پیدا می‌کند و در هر جایگاهی، متناسب با وضعیتش، شاهد کشف و شهودی خواهد بود که گاهی به صورت رؤیای صادقه است و گاهی شبیه به یک واقعه‌ی غیبی.

۲- و خواب آن باشد که حواس به کل از کار بیفتاده بود و خیال بر کار آمده، در غلَبات خواب چیزی در نظر آید.

و آن بر دو نوع بود: یکی اضغاث احلام است و آن خوابی بود که نفس به واسطه‌ی آلت خیال ادراک کند، از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی که القای نفس و شیطان باشد و خیال آن را نقش‌بندی مناسب بکند، آن را تعبیری نباشد، خواب‌های آشفته و پریشان بود، از آن استعادت واجب بود و با کس حکایت نتوان کرد.

مفهوم: خواب آن است که حواس به کلی از کار بیفتد و خیال در خواب به چشم بیاید و آن دو نوع است:

یکی اضغاث احلام است و آن خوابی است که نفس با ابزار خیال آن را ادراک می‌کند و از وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی است که نفس و شیطان آن را نقش می‌دهند و خیال آن را به تصویر می‌کشد؛ تعبیری ندارد و خواب‌های آشفته و پریشان است، باید از آن به خدا پناه برد و نباید برای کسی تعریفش کرد.

کج مثال ۱: در کدام مرتبه‌ی خواب نفس به واسطه‌ی آلت خیال ادراک می‌کند؟

۱) خواب نیک (۲) رؤیای صالحه (۳) اضغاث احلام (۴) خواب‌های بی‌اساس

پاسخ: گزینه «۳» اضغاث احلام خوابی است که نفس به واسطه‌ی آلت خیال آن را ادراک می‌کند.

۳- دوم خواب نیک است و آن را رؤیای صالح گویند.

و خواب صالح بر سه نوع است: یکی آنکه هرچند بیند به تأویل و تعبیر حاجت نیفتد؛ همچنان بعینه ظاهر شود. دوم آنکه بعضی به تأویل محتاج بود و بعضی همچنان بازخواند و سوم آنکه محتاج به تأویل باشد بتمام.

مفهوم: دوم خواب نیکوست و آن رویای صالحه نام دارد و خواب صالح سه نوع است: یکی آنکه هرچند بیند، نیازی به تأویل و تعبیر ندارد. انگار با چشم می‌بیند (شبیه بودن خواب به زندگی واقعی). دوم آنکه بعضی به تفسیر و تشریح نیاز دارد و بعضی مانند آن ظاهر می‌شود و سوم آن است که نیاز به تعبیر کامل دارد.

کج مثال ۲: معنای «و بعضی همچنان بازخواند و سوم آنکه محتاج به تأویل باشد بتمام» در کدام گزینه به درستی آمده است؟

۱) بعضی از خواب‌ها مطابقت می‌کنند با واقعیت و سوم گروهی‌اند که به تفسیر کامل نیاز دارند.

۲) بعضی از خواب‌ها مطابقت می‌کنند با واقعیت و سوم گروهی‌اند که به تمامی باطل هستند.

۳) بعضی از خواب‌ها به تفسیر نیاز دارند و سوم گروهی‌اند که به تمامی باطل هستند.

۴) بعضی از خواب‌ها به تفسیر نیاز دارند و سوم گروهی‌اند که به تفسیر نیازی ندارند.

پاسخ: گزینه «۱»



فصل هفدهم

«مشاهدات انوار و مراتب آن»

«ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَفَتُمَارُونَهُ عَلِيَّ مَا يَرِي» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: ... قلب (دل) آنچه را دید، دروغ نگفت، آیا با او (پیامبر) در آنچه دیده است جدال می‌کنید؟

۱- بدان که چون آینه‌ی دل به تدریج از تصرف مَصْنَعَل «لا اله الا الله» صقالت یابد و زنگار طبیعت و ظلمات صفات بشریت از او محو شود، پذیرای انوار غیبی گردد و سالک به حسب صقالت دل و ظهور انوار مشاهدات آن انوار شود.

مفهوم: آگاه باش که وقتی آینه‌ی دل کم‌کم به واسطه‌ی مصقل «لا اله الا الله» باصفا و شفاف شد و تیرگی‌های طبیعت و تاریکی صفات بشری از او پاک شد، پذیرای انوار الهی می‌شود و سالک به دلیل پاکی دل و جلوه‌ی انوار بینا می‌شود (چشم بصیرت پیدا می‌کند).

۲- و در بدایت، حال انوار بیشتر بر مثال بروق و لوامع و لوابح پدید آید و چندان که صقالت زیادت می‌شود، انوار به قوت‌تر و زیادت‌تر می‌گردد.

مفهوم: در آغاز انوار درخشنده و آشکار ظاهر می‌شود و هرچه زودگی بیشتر می‌شود، انوار قوی‌تر و بیشتر می‌گردد.

۳- بدان که هرچه در صورت بروق و لوامع آید، بیشتر از منشأ ذکر و وضو و نماز خیزد و گاه بود که از غلبات انوار روح حُجُب صفات بشری مُنْخَرِق شود بر مثال ابر و پرتوی از روحانیت در صورت برق مشاهده افتد.

مفهوم: آگاه باش که ذکر، وضو و نماز باعث روشنی و درخشندگی ظاهری می‌شوند. گاهی وفور انوار روحانیت حجاب صفات بشری را مانند ابر پاره می‌کند و پرتوی نورانی از روحانیت به صورت برق مشاهده می‌شود.

کلمه مثال ۱: معنای کلمات «منخرق - لوامع - لوابح» به ترتیب کدام است؟

(۱) پاره‌شونده - جمع لامع (درخشنده) - جمع لایح (هویدا)

(۲) پاره‌شونده - جمع لامع (هویدا) - جمع لایح (درخشنده)

(۳) عجب - جمع لامع (درخشنده) - جمع لایح (هویدا)

(۴) عجب - جمع لامع (هویدا) - جمع لایح (درخشنده)

پاسخ: گزینه «۱» کلمات به ترتیب به معنای پاره‌شونده، درخشنده و هویدا آمده است.

۴- و گاه بود که صفای دل به کمال رسد و حجب شفاف شود. اگر در خود نگر، همه حق را ببیند، «انا الحق» از او برآید و اگر در موجودات نگر، در هر ذره‌ای حق را ببیند.

مفهوم: گاهی آن‌قدر دل شفاف می‌شود که اگر در خود نگر، فقط حق را می‌بیند، «انا الحق» از این حال گفته می‌شود و در همه چیز حق را می‌بیند.

۵- و اما الوان انوار، در هر مقام آن انوار که مشاهده افتد، رنگی دیگر دارد به حسب آن مقام. چنانک در مقام لوامگی نفس نوری ازرق پدید آید و آن از امتزاج نور روح بود یا نور ذکر با ظلمت نفس. از ضیای روح و ظلمت نفس نوری ازرق تولد کند.

مفهوم: در هر مرتبه‌ای، انوار الهی مناسب آن مرتبه به شخص می‌رسد. برای مثال از نفس در مرتبه‌ی لوامگی نوری کبود ایجاد می‌شود و آن از در آمیختگی نور روح یا نور ذکر با تاریکی نفس است؛ از روشنی روح و تاریکی نفس نوری کبود به وجود می‌آید.

۶- و چون ظلمت نفس کمتر شود و نور روح زیادت گردد، نوری سرخ مشاهده شود. و چون نور روح غلبه گیرد نوری زرد پدید آید و چون ظلمت نفس نماند، نوری سپید پدید آید و چون نور روح با صفای دل امتزاج گیرد، نوری سبز پدید آید و چون دل تمام صافی شود، نوری چون نور خورشید با شعاع پدید آید:

تو را چنان که تویی، دیده در نمی‌یابد

طراز پیرهن از تو خبر نمی‌یابد

بصر ز نور تو، بر تو ظفر نمی‌یابد

ز تو چگونه خبر شد دل مرا که ز لطف



فصل هجدهم

«مکاشفات و انواع آن»

«فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: باز بردیم و برکشیدیم از تو پرده‌ی گمان تو.

- ۱- بدان که حقیقت کشف از حجاب بیرون آمدن چیزی است بر وجهی که صاحب کشف ادراک آن چیز کند به صفتی که پیش از آن ادراک نکرده باشد. مفهوم: آگاه باش که کشف بیرون آمدن حقیقی از پشت پرده‌هاست، به طوری که صاحب کشف و شهود آن را با صفتی که قبل از آن درک نکرده است، ادراک می‌کند.
- ۲- و حجاب عبارت از موانعی است که دیده‌ی بنده بدان از مشاهده‌ی جمال حضرت جَلَّتْ مَحْجُوبٌ وَ مَمْنُوعٌ است و آن جملگی عوالم مختلف دنیا و آخرت است که به روایتی هجده هزار عالم گویند و به روایتی هفتاد هزار عالم و به روایتی سیصد و شصت هزار. آنچه مناسب‌تر است، هفتاد هزار است. مفهوم: و حجاب موانعی است که جلوی چشمان بنده را از دیدن زیبایی شکوه حق می‌گیرد و آن همه‌ی عوالم مختلف دنیا و آخرت است که در یک روایت هجده هزار عالم و به روایتی دیگر هفتاد هزار و باز به روایتی دیگر سیصد و شصت هزار عالم است که از همه مناسب‌تر هفتاد هزار است.
- ۳- و این هفتاد هزار عالم در دو عالم مُنْدَرَج است که از آن عبارت نور و ظلمت کرد، یعنی ملک و ملکوت و نیز غیب و شهادت گویند و جسمانی و روحانی خوانند و دنیا و آخرت هم گویند. جمله یکی است، عبارات و اسامی مختلف می‌شود. مفهوم: و این هفتاد هزار عالم در دو عالم که عبارت از نور و ظلمت است، گنجانده شده که همان ملک و ملکوت است یا به عبارتی دیگر، عالم غیب و شهادت که به آن جسمانی و روحانی می‌گویند و دنیا و آخرت هم گفته می‌شود که همه‌ی آن‌ها یکی است؛ ولی با نام‌های مختلف خوانده می‌شوند.
- ۴- و انسان عبارت از مجموعه‌ی این دو عالم است که قدرت لایزالی جمع بین الضدین کرده است و هفتاد هزار دیده که ادراک هفتاد هزار عالم کند، در مُدْرَکات دو عالم انسان مندرج گردانیده. چون حواس پنج‌گانه که به جسمانیت انسان تعلق دارد و جملگی عوالم جسمانیت بدان پنج حس ادراک کند و چون مدرکات باطنی پنج‌گانه که به روحانیت انسان تعلق دارد و جملگی عوالم روحانیت بدان ادراک کند و آن را عقل و دل و سر و روح و خفی خوانند.

مفهوم: و انسان حاصل مجموعه‌ی این دو عالم به واسطه‌ی قدرت لایتناهی خداوند است و مجموعه‌ی دو ضد است و در انسان هفتاد هزار چشم برای دیدن هفتاد هزار عالم در ادراکات دو عالم انسان قرار داده است، مثل حواس پنج‌گانه که متعلق به جسمانیت انسان است و همه‌ی عوالم جسمانیت با آن پنج حس قابل درک است، همان‌طور که ادراکات باطنی پنج‌گانه‌ی روح به نام‌های عقل، دل، سر، روح و خفی ادراکات روحانی را دریافت می‌کنند.

کج مثال ۱: و عبارت از مجموعه‌ی این دو عالم است که قدرت لایزالی جمع بین الضدین کرده است.

(۱) انسان (۲) فرشته (۳) ملکوت (۴) عزرائیل

پاسخ: گزینه «۱» انسان است که مجموعه دو عالم است و به واسطه قدرت لایتناهی خدا مجموعه‌ی دو ضد است.

۵- اما در اصطلاح اهل سلوک مکاشفات اطلاق بر معانیی کنند که مدرکات پنج‌گانه‌ی باطنی ادراک کند، نه آنچه حواس پنج‌گانه‌ی ظاهری ادراک کند یا قوای بشری که تبع حواس است.

مفهوم: اما در اصطلاح سالکان به چیزی مکاشفات می‌گویند که ادراکات پنج‌گانه‌ی باطنی آن را ادراک کرده باشند، نه حواس پنج‌گانه‌ی ظاهری یا قوای بشری که پیرو حواس‌اند.



فصل نوزدهم

«تجلی ذات و صفات خداوندی»

«فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: پس آنگاه که خداوند خود را در کوه (طور) بر موسی نمایان کرد، کوه خرد شد و موسی مدهوش بر زمین افتاد.

۱- بدان که تجلی عبارت از ظهور ذات و صفات الوهیت است.

روح را نیز تجلی باشد و در این معنی سالکان را غلط بسیار افتد. گاه بود که صفات روح یا ذات روح تجلی کند، سالک را ذوق تجلی حق نماید و بسی روندگان که در این مقام مغرور شوند و پندارند که تجلی حق یافتند و اگر شیخی کامل صاحب تصرف نباشد، از این ورطه خلاص دشوار توان یافت.

مفهوم: آگاه باش که تجلی، ظهور ذات و صفات خداوندی است و روح هم تجلی دارد و مورد تجلی روح، سالکان اشتباهات زیادی کرده‌اند. گاهی اتفاق می‌افتد که صفات روح یا ذات روح تجلی پیدا می‌کند و سالک آن را می‌فهمد و به آن مغرور می‌شود و فکر می‌کند که تجلی حق است و اگر شیخ کاملی برای سالک نباشد، سالک گمراه می‌شود.

۲- ولیکن نه هر که را دولت صیقل و صفا دست داد، سعادت تجلی مساعدت نماید، اما بدین سعادت هم دل‌های صافی مُستسعد شود. چنان که شیخ عبدالله انصاری فرمود: «تجلی حق ناگاه آید، اما بر دل آگاه آید». نه هر که دوید گور گرفت اما گور آن گرفت که دوید.

مفهوم: اما این‌طور نیست که وجود هر کس که صاف و زلال شد، نیکبختی تجلی خدا نصیب می‌شود اما با همین خوشبختی هم دل‌های زلال سعادت‌مند خواهند شد، چنان که شیخ عبدالله انصاری فرمود: «ظهور حق ناگهان بر دل می‌نشیند، اما به دل آماده و مطلع می‌آید». این‌طور نیست که هر کس بدود گور می‌گیرد اما کسی گور می‌گیرد که بدود. یعنی هر رفتنی رسیدن نیست؛ اما برای رسیدن چاره‌ای جز رفتن نیست.

کلمه مثال ۱: واژه‌ی «مُستسعد» به چه معناست؟

(۱) آن که طالب یاری است (۲) سعادت‌مند (۳) مستعد (۴) صیقلی

پاسخ: گزینه «۲» مستسعد به معنای سعادت‌مند آمده است.

۳- اما فرق میان تجلی روحانی و ربّانی: اول آن است که تجلی روحانی وَصْمَت حدوث دارد، آن را قوتِ افنا نباشد. اگر چه در وقت ظهور ازالت صفات بشری کند، اما افنا نتواند کرد.

مفهوم: اما فرق بین تجلی روحانی و تجلی ربّانی: یکی آن است که تجلی روحانی عیب گذرا بودن را دارد و نمی‌تواند صفات بشری را از بین ببرد. اگر چه در ابتدا صفات بشری را پاک می‌کند، اما نمی‌تواند آنها را نابود کند.

۴- دیگر آن که از تجلی روحانی غرور پندار پدید آید و عجب و هستی بیفزاید و درد طلب نقصان پذیرد و خوف و نیاز کم شود و بسط و گستاخی آرد و از تجلی حق این جمله برخیزد و هستی به نیستی مبدل شود و درد طلب بیفزاید و تشنگی زیادت شود، چنان که عزیزی می‌گوید:

وین تشنگی از آب زلالش ننشست
وز سر هوس عشق و جمالش ننشست

سوز دل خسته از وصالش ننشست
بیرنگ وجود و نقش هستی برخاست



فصل بیستم

«وصول به حضرت خداوندی»

«وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى»: (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: و بازگشت هرکس به سوی اوست.

- ۱- بدانک وصول به حضرت خداوندی نه از قبیل وصول جسم است به جسم یا عَرَض به جسم یا علم به معقول یا شیء به شیء و دیگر آنکه وصول بدان حضرت نه از طرف بنده است، بلکه از عنایت بی‌علت و تصرف جذبات الوهیت است.
- مفهوم: آگاه باش که وصال خداوندی از جنس وصال انسانی و بیماری و یا چیزی بی‌ارزش و ناپایدار نیست و همچنین وصول به خدا از طرف بنده نیست، بلکه از توفیق و کارکرد جذبه‌های خداوندی است.
- ۲- اما خواجه را چون از راه حضرت بردند، از «قاب قوسین» درگذرانیدند و به مقام «و ادنی» رسانیدند و هرچه لباس هستی محمدی بود از سر وجود او برکشیدند و خلعت صفت رحمت در او پوشانیدند و آن صورت رحمت را به خلق فرستادند. چون می‌رفت محمد بود و چون می‌آمد رحمت بود.
- مفهوم: اما چون حضرت محمد (ص) از راهش وارد شد، او را از «قاب قوسین» گذرانیدند و به مقام «و ادنی» رسانیدند و مادیات را از وی گرفتند و لباس رحمت را بر تنش کردند و آن منبع رحمت را به سوی مردم فرستادند. او وقتی می‌رفت آدمی بود به نام محمد و وقتی برمی‌گشت، وجودی سراسر رحمت بود.
- ۳- لاجرم در کمال وصول و رفع اثنبیت و اثبات وحدت این بشارت به پاشکستان امت و ضعفای ملت رسانیدند که: اگر بُراق همت هرکس از سُدّه‌ی آستانه‌ی بشریت به سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى روحانیت نتواند برآمد تا از وصول به حضرت خداوندی ما برخوردار شود، هم آنجا سر بر عتبه‌ی خواجه نهد و کمر مطاوعت او بر میان جان بندد که آنجا دوگانگی برخاسته است و یگانگی بنشسته. هر که او را یافت، ما را یافت «بیگانگی نیست، تو مایی، ما تو».
- مفهوم: باری در کمال وصال و رفع چندگانگی و اثبات وحدت، به مردم ضعیف و ناتوان این مژده را دادند که: هرکس که نمی‌تواند سوار بر براق از درگاه خانه‌ی جسم یا به طبقه‌ی هفتم فلک گذارد تا به وصل الهی بپیوندد، همان‌جا روی به درگاه محمد (ص) آورد و از او متابعت کند؛ زیرا معنای یگانگی را نزد او خواهد یافت. هر که محمد (ص) را یافت، ما را یافته است. «بیگانگی وجود ندارد، ما همه آشنای همیم، تو از مایی و ما هم از وجود تو!»

کج مثال ۱: واژه‌ی «سُدّه» به چه معناست؟

- ۱) درگاه خانه ۲) ایوان خانه ۳) راهروی خانه ۴) بام خانه

پاسخ: گزینه «۱» به معنای درگاه خانه است.

- ۴- پس هر صاحب سعادت را که در نهایت کار مرجع و منتهی حضرت خداوندی خواهد بود، در مبدأ اولی در تجرّع جام الست ذوقی به کام جان ایشان رسانیده‌اند که در اثر آن هرگز از کام جان ایشان بیرون نشود. زندگی آن قوم بدان ذوق است و قصد آن همیشه به مرکز و معدن خویش است و با این عالم هیچ الفت نگیرد و یک دم به ترک آن شرب و مشرب نگوید:

عشاق تو از الست مست آمده‌اند سرمست ز باده‌ی الست آمده‌اند
می‌می‌نوشتند و پند می‌نویشتند کایشان ز الست، می‌پرست آمده‌اند

مفهوم: پس هر سعادت‌مندی که پایان کارش وصال به حضرت حق است، حتماً در آغاز کار و روز الست در کام جانش لذت وصول را ریخته‌اند (مزه‌ی وصل را چشاده‌اند) که اثر آن هیچ‌گاه از وجودش بیرون نخواهد رفت. این افراد به عشق همان لذت زندگی می‌کنند و هدف زندگی آن‌ها رسیدن به اصلشان است. به این دنیا هیچ‌گونه انسی ندارند و یک لحظه هم از ترک آن غافل نمی‌شوند.

مفهوم شعر: عاشقان تو از روز اول عاشق آفریده شده‌اند و از می‌الست مست و بیخود شده‌اند. می‌می‌نوشتند و پند هیچ‌کس را نمی‌شنوند که این‌ها از آغاز عاشق و شیدا آفریده شده‌اند.

باب چہارم
در معاد نفوس
سعدا و اشقیاء



مدرسای شریف

«مقدمه»

- ۱- بدان که حقیقت معاد بازگشتن نفوس انسانی است با حضرت خداوندی یا به اختیار چنان که نفوس سعاداً یا به اضطرار، چنان که نفوس اشقیاء و بازگشت همه با آن حضرت است.
- مفهوم:** آگاه باش که حقیقت و معنی معاد بازگشت انسان به سوی خداوند است یا مثل سعادتمندان به خواست و اختیار خود و یا مثل بدبختان به اجبار و زور و بازگشت همه به حضور خداست.
- ۲- بعضی گفته‌اند که: به تربیت ترقی یابد و بعضی گفته‌اند: چون به مقام معلوم خویش باز رسید، بماند و به مقامی دیگر که استعداد آن نداشته است، نتواند رسید؛ اما هر یک در مقام خویش چون تربیت یابد به کمال مرتبه‌ی خویش رسد و اگر در تربیت تقصیر رود، نقصان یابد.
- مفهوم:** عده‌ای گفته‌اند که: با تربیت امکان ترقی وجود دارد و بعضی دیگر گفته‌اند که: وقتی که به جایگاه تعیین شده‌شان برسند، همان جا توقف می‌کنند و نمی‌توانند به مقام دیگری که استعداد آن را ندارند، برسند، اما هر کدام وقتی تربیت شوند، در مقام خود به کمال مرتبه می‌رسند و اگر در تربیت کوتاهی شود، آسیب می‌بینند.
- ۳- اما آنچه نظر این ضعیف اقتضا می‌کند، آن است که: بعضی نفوس از مقام اولین خویش به تربیت ترقی یابند و به مقامی دیگر رسند و بعضی اگرچه تربیت یابند، اما به مقامی دیگر نرسند.
- مفهوم:** اما نظر نویسنده آن است که بعضی نفوس با تربیت از مقام اولین خود ترقی می‌کنند و به مقام بالاتری می‌رسند و بعضی دیگر اگرچه تربیت شوند، پیشرفتی نمی‌کنند.
- ۴- و آن چنان که در بدایت فطرت صفوف ارواح چهار آمد: صف اول، ارواح انبیاء و ارواح خواص اولیاء بود، در مقام بی‌واسطگی. صف دوم، ارواح عوام اولیاء و خواص مؤمنان بود. صف سوم، ارواح عوام مؤمنان و خواص عاصیان بود. صف چهارم، ارواح عوام عاصیان بود و ارواح منافقان و کافران.
- مفهوم:** و همین‌طور است که در آغاز آفرینش فطرت، ارواح چهار صف داشتند: صف اول، ارواح انبیاء و ارواح خواص اولیاء که بی‌واسطه با حق در ارتباط بودند. صف دوم، ارواح عوام، اولیاء و مؤمنان خاص. صف سوم، ارواح عموم مؤمنان و عده‌ای از عاصیان گران و صف چهارم، ارواح همه‌ی عاصیان گران، منافقان و کافران.
- کلمه مثال ۱:** کدام گزینه بیانگر مقام صف سوم است؟
- ۱) ارواح خواص اولیاء ۲) عوام اولیاء ۳) عوام مؤمنان ۴) عاصیان گران و منافقان و کافران
- پاسخ: گزینه «۳» صف عوام مؤمنان بیانگر مقام صف سوم است.
-
- ۵- پس اهل صف چهارم به مقام سوم نرسند و اهل صف سوم به مقام دوم نرسند و اهل صف دوم به مقام اول نرسند.
- مفهوم:** پس کسانی که در صف چهارم قرار دارند، نمی‌توانند پا به صف سوم بگذارند و کسانی که در صف سوم هستند، به صف دوم راهی ندارند و اهل صف دوم به جایگاه صف اول نمی‌رسند.
- ۶- اما اهل صف اول که در مقام بی‌واسطگی افتاده‌اند و در تابش انوار صفات حضرت الوهیت پرورش یافته، مستحق جذبات الوهیت‌اند تا از مقام روحانیت به عالم صفات خداوندی برسند. چون خرقه که از تصرفی که از پرورش آتش یافته است، در نهاد او قبول شرر آتش تعبیه افتاده است. تا اگر برقی بجهد یا سنگی بر آهنی زند یا شعله‌ی آتش تاختن آورد، اگر هزار نوع امتعه و اقمشه‌ی شریف و جواهر لطیف حاضر باشد، در هیچ نگیرد، آلا در آن سوخته:
- باری دگر آتش زده‌ای در دل من در سوخته آتش زدن آسان باشد



فصل اول

«معاد نفس ظالم و آن نفس لوامه است»

«الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: اینان که برگزیدیم از بندگان، ایشان ظالم به نفس خویشانند و از ایشان عده‌ای راه میانه رفتند.

۱- بدان که ظالم اهل صف سوم است در عالم ارواح و در این عالم هم در مرتبه‌ی سوم افتاده است از مراتب نفوس، زیرا که صاحب نفس لوامه است

که چون از مطمئن و ملهمه فرو آیی در سیم درجه‌ی لوامه باشد و آن نفس عوام مؤمنان و خواص عاصیان است.

مفهوم: آگاه باش که ستمگر در عالم ارواح جز صف سوم است و در این عالم جسمانی هم در جایگاه سوم قرار گرفته است. چون دارای نفس لوامه است که اگر از مطمئن و ملهمه پایین بیایی، رده‌ی سوم درجه‌ی لوامگی است و آن نفس بیشتر مؤمنان و تعدادی از عصیان‌گران است.

۲- و نام ظالمی بر وی از آن افتاد که با نور ایمان که در دل دارد به صورت، معامله‌ی اهل کفر می‌کند، پس ظالم آمد. دیگر آن که نور ایمان را به ظلمت

ظلم معصیت می‌پوشاند، لاجرم ظالم خواندش. دیگر آن که ظالم نفس خویش آمد که گناه بیش از طاعت می‌کند و چون در قیامت کفّهی معصیت

او بر کفّهی طاعت او بچربد، استحقاق دوزخ یابد.

مفهوم: به این دلیل نام او را ظالم نهادند که با وجود نور ایمان در دل او ظاهر اعمال او مثل کفار است. دیگر اینکه روی نور ایمان او را تاریکی ظلم پوشانده است. از همین رو او را ظالم می‌نامند و دیگر آنکه با انجام گناه بیشتر از بندگی خدا به نفس خودش ظلم می‌کند و چون در روز قیامت کفّهی گناهانش سنگین‌تر از کفّهی اطاعتش باشد، مستحق دوزخ است.

۳- و اگر فضل ربّانی و تأیید آسمانی او را دریابد و پیش از مرگ اگر خود همه به یک نفس باشد، نسیم نفاتح الطاف خود به مشام جان او رساند تا از

دل شکسته و جان خسته‌ی او این نفس برآید و از سر درد این دو بیت بسراید:

وان عشق کهن ناشده‌ی ما نو کرد

باد آمد و بوی زلف جانان آورد

زنهار، به گرد هیچ بیگانه مگرد!

ای باد، تو بوی آشنایی داری

مفهوم: و اگر امداد و کمک خداوندی نصیب او گردد و پیش از اینکه بمیرد حتی برای یک لحظه، نسیم لطف خدا به مشام جان او برسد تا با جان خسته و دل سوخته بگوید:

مفهوم شعر: نسیم بوی معشوق را به ما رساند و داغ عشق کهنه‌ی قلبم (که فراموش شده بود) تازه گشت.

ای باد، تو بوی آشنای مرا آورده‌ای. ای جان، هوشیار باش که جز معشوق به هیچ چیز نیندیشی و نپردازی.

۴- و نفس لوامه اگرچه در صف سوم افتاده بود در عالم ارواح، اما از آثار شراب ظهور فیضان فضل حق که جام‌های مالامال به دوستگان در مجلس

انس به ارواح انبیاء و خواص اولیاء می‌داد در صف اول و ایشان بر مشاهده‌ی جمال صمدی نوش می‌کردند، جرعه‌ای از آن بر ارواح اهل صف دوم

می‌ریختند و بویی از آن جرعه به اهل صف سیم می‌رسید.

مفهوم: اگرچه افرادی که اهل نفس لوامه‌اند در عالم ارواح در صف سوم ایستاده بودند، اما بویی از شراب پاک فضل خداوند که جام‌های لبریز آن را به خاطر

دوستی در مجلس انس به ارواح پیامبران و اولیاء خاص در صف اول می‌داد و آنها همراه با مشاهده جمال خداوند بی‌نیاز نوش می‌کردند، جرعه‌ای بر ارواح

اهل صف دوم می‌ریختند و بویی از این جرعه به اهل صف سوم می‌رسید.



فصل دوم

«معاد نفس مقتصد (نفس ملهمه)»

«كُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: شما نطفه‌های مرده بودید؛ پس شما را زنده کرد آنکه بمیراند، پس زنده می‌گرداند شما را، آنکه فانی خواهد گردانید.

- ۱- بدانک نفس ملهمه آن است که مشرف گشته باشد به شرف الهامات حق و نام مقتصدی بر وی از آن وجه افتاد که او متوسط دو عالم است. نه یک جهت عالم سابقان است که در صف اول بودند و نه یک جهت عالم ظالمان که در صف سوم بودند و او نفس عوام اولیاء و خواص مؤمنان است. مفهوم: آگاه باش که نفس ملهمه آن است که الهامات حق در او نفوذ کرده باشد و به این دلیل نام مقصد را به او دادند که او میان دو عالم قرار گرفته، نه جزو سابقان است که در صف اول بودند و نه جزء ظالمان که در صف سوم بودند. این نفس اولیای عام و مؤمنان خاص هستند.
- ۲- و او شرف الهام حق بدان استعداد یافته است که عالم ارواح میان او و حضرت عزت واسطه‌ی ارواح انبیاء و خواص اولیاء بود امداد فیض ربانی که به ارواح اهل صف اول می‌رسید، پرتو آن به اهل صف دوم می‌رسید.
- مفهوم: و به این دلیل عزت الهام گرفتن از حق به او داده شد که عالم ارواح بین او و خداوند واسطه‌ی ارواح انبیاء و اولیای خاص بود، امداد فیض الهی که به اهالی صف اول می‌رسید، پرتوی از آن نصیب صف دوم می‌شد.
- ۳- پس با اثر آن شوق که در تخم روحانیت باقی بود، دل بر جهان فانی ننهادند و از اسفل سافلین طبیعت روی به ذروه‌ی اعلی علیین عبودیت آوردند و در تزکیه‌ی نفس کوشیدند.
- مفهوم: پس به دنبال آن اشتیاق که در وجود روحانی او نهاده بودند، دل را به جهان فانی نسپردند و از پست‌ترین منزل طبیعت رو به بالاترین مرحله‌ی بندگی آوردند و در تزکیه‌ی نفس تلاش کردند.
- ۴- چون قدری از بند و حجاب خویش رهایی یافت و از زندان وجود دانگی دریچه‌ای بر فضای هوای عبودیت و مقام شجرگیش گشاده شد، خود را در حبس وجود دانه بودن ملامت کرد و گفت: «چون می‌توانی که به تربیت و تزکیت از این حبس خلاص و فلاح یابی، چرا توقف روا داری؟ و کمر جسد و اجتهاد بر میان نبندی و چون لثیمان بدین حسیض و اسفل راضی باشی؟» او را در این مقام نفس لوامه خوانند که به ملامت خویش برخاست.
- مفهوم: وقتی که تا حدی از اسارت وجود خود بیرون آمد و دریچه‌ای از زندان وجودش به روی بندگی خداوند و مقام درخت بودن باز شد، از اینکه در وجود دانه‌ای حبس شده است، شرمگین شد و گفت: «تو که توانایی خلاصی و رستگاری از این زندان را به واسطه‌ی تربیت و تزکیه‌ی نفس داری، پس چرا کاری نمی‌کنی؟ و مصمم نمی‌شوی؟ و مثل فرومایگان به این جایگاه پست دلخوش کرده‌ای؟» در این جایگاه بود که خود را ملامت و سرزنش کرد و نفس او را نفس لوامه، یعنی ملامت‌کننده خوانند.

کدام مثال ۱: واژه‌ها در کدام گزینه مترادف نیستند؟

- (۱) حسیض و صعود (۲) مقاط و رسناشتر (۳) عرس و مهمانی (۴) تواجه و رویارویی
- پاسخ: گزینه «۱» حسیض به معنای اسفل و پست است.

۵- اما اکنون که از رحم شجره بزاد و در قیماط لطیف شکوفه پیچیدندش، طفل نوعهد است، به اندک آسیبی باطل شود.

مفهوم: اما اکنون که از تاریکی درون درخت بیرون آمده و در قنطاق لطیف شکوفه پیچیده شده، کودک ظریفی است که به کمترین آسیبی نابود می‌شود.



فصل سوم

«معاد نفس سابق و آن نفس مطمئنه است»

«یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: ای نفس مطمئنه، بازگرد به سوی خداوند خویش تا تو و خداوند از هم راضی و خشنود باشید.

۱- بدان که نفس مطمئنه نفس انبیاء و خواص اولیاست که در عالم ارواح در صف اول بوده‌اند و به حقیقت بدان که از مقام امارگی نفس به مقام مطمئنگی نتوان رسید، جز به تصرف جذبات حق و اکسیر شرع و ابتدا جمله‌ی نفوس به صف امارگی موصوف باشند، اگر نفس نبی باشد و اگر نفس ولی، تا به تربیت شریعت به مقام اطمینان رسد که نهایت استعداد جوهر انسانی است، آنگاه مستحق خطاب «ارجعی» گردد. مفهوم: آگاه باش که نفس مطمئنه مخصوص انبیاء و بندگان خاص خداست که در عالم ارواح در صف اول ایستاده بودند و بدان که قطعاً از مقام امارگی به مقام مطمئنگی نمی‌توان رسید مگر به واسطه‌ی جذبه‌های الهی و معجون جان‌پرور دین و در ابتدا همه‌ی نفس‌ها در صف امارگی قرار داشتند؛ حتی اگر نفس نبی و ولی باشد، زمانی که به تربیت دینی و مقام اطمینان که کمال وجود انسانی است برسد، مستحق شنیدن خطاب «ارجعی» می‌شود.

کلمه مثال ۱: پیام آیه‌ی: «یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» در کدام گزینه آمده است؟

۱) انسان در مقام لوامگی از خداوند راضی و خشنود خواهد بود و خداوند هم از او.

۲) مقام مطمئنگی جایگاه رضایت خدا از بنده و بنده از خداست.

۳) رضایت خدا از بنده در گرو رضایت بنده از خداست.

۴) هیچ کدام

پاسخ: گزینه «۲» یعنی مقام مطمئنگی جایگاه رضایت خدا از بنده و بنده از خداست.

۲- اما تا ذوق خطاب «ارجعی» باز نیابد، مُحال باشد که در وی نور ایمان پدید آید تا به عمل صالح درآویزد.

از آن وقت که نفس به تصرف خطاب «ارجعی» روی از اسفل طبیعت امارگی می‌گرداند، در مراجعت است با معاد خویش تا آنگه که به کمال مرتبه‌ی معاد خاص رسد.

مفهوم: اما تا زمانی که خطاب «ارجعی» به آنان نرسد، مُحال است که نور ایمان در این‌ها پدید بیاید و مشغول به عمل صالح شوند. از زمانی که نفس این خطاب را شنید، روی از پست‌ترین مقام امارگی برمی‌گرداند و به معاد خود بازمی‌گردد تا آن زمان که به کمال مرتبه‌ی معاد خاص برسد (مرگ).

۳- و اسم امارگی بر نفس بدان معنی است که امیر قالب او باشد و اماره لفظ مبالغت است از امیر و آمر، یعنی به غایت فرماینده و فرمانرواست. موافقات طبع خویش و مخالقات شرع حق و فرمانرواست بر جملگی جوارح و اعضاء تا بر وفق طبع و فرمان او کار کنند.

مفهوم: اسم امارگی نفس به آن معنی است که فرمانده جسم است و لفظ اماره اسم مبالغه است از امیر و آمر، یعنی به غایت فرماینده و فرمانرواست؛ فرماینده است به امور موافق با طبیعت جسم و به امور مخالف با شریعت خدا و فرمانرواست بر همه اعضاء درونی و بیرونی تا طبق فرمان این نفس کار کنند.

۴- و تا نفس سر بر خط فرمان حق ننهد و منقاد شرع نشود، از صفت امارگی خلاص نیابد که این دو صفت یکدیگرند.

مفهوم: و تا نفس فرمانبردار نشود و دیندار نگردد، از صفت امارگی خلاصی نمی‌یابد؛ چراکه فرمانبرداری و امارگی متضاد همدیگرند.

۵- و هر که را نور شرع که صورت جذبه‌ی حق است و سر رحمت حق از ورطه‌ی امارگی خلاص ندهد، هیچ چیز نتواند داد.

مفهوم: و اگر کسی به واسطه‌ی نور شرع که کششی از جانب خداوند و سر رحمت اوست از کمین‌گاه امارگی خلاصی نیابد، هیچ چیز دیگر قادر به نجات او نخواهد بود.

۶- و نفس را در این حالت که به تصرف جذبه‌ی «ارجعی» به مرجع و معاد خویش خواهند رسانید، بر جملگی عوالم مختلف که ابتدا گذر کرده است و آمده، گذر باید کرد و بازگشتن.

مفهوم: و نفس با ندای «ارجعی» باید به جایگاه اولیه و اصلی‌اش برگردد و از همه‌ی عوالم مختلف باید رد شود و برگردد.



فصل چهارم

«معاد نفس اشقی و آن نفس اماره است»

«لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: نسوزد به آن [آتش] مگر آن بدبخت که دروغ‌زن گرفت و برگشت.

۱- بدانک روندگان راه معاد دو طایفه‌اند: سَعْدَا و اشقیا و هر طایفه‌ای را قدمی است که بدان قدم می‌روند و جاده‌ای است که بر آن جاده سیر می‌کنند و هریک را معادی است که بدان قدم بر آن جاده بدان معاد می‌رسند.
مفهوم: آگاه باش که سالکان راه معاد دو دسته‌اند: سعادتمندان و بدبختان و هرگروه گامی برای راه رفتن و جاده‌ای برای سیر و سلوک و معادی دارند که به آنجا قدم بگذارند.

۲- فَا مَا سَعْدَا دُو طَایفَه‌اند: خواص و عوام.

عوام به قدم مخالفت نفس و هوا و ترک شهوات و لذات بر جاده‌ی طاعت و فرمان شریعت و متابعت سنت، به معاد بهشت و درجات آن می‌رسند و خواص به قدم «يُحِبُّهُمْ» بر جاده‌ی «يُحِبُّونَهُ» به معاد می‌رسند.
مفهوم: اما سعادتمندان دو گروه‌اند: خواص و عوام.

عوام با مخالفت با نفس، هوا و هوس، ترک شهوات و لذات دنیایی، پا بر جاده‌ی اطاعت و فرمانبرداری دین و پیروی از سنت، به بهشت و درجات آن پا می‌گذارند و خواص با پای «يُحِبُّهُمْ» از جاده‌ی «يُحِبُّونَهُ» به معاد می‌رسند.

۳- و اما اشقی صفت کافر و منافق است که به کلی روی به طلب دنیا و تمتعات آن آورده است و چون بهیمه همگی همت بر استیفای لذات و شهوات و تمتعات نفسانی و حیوانی مصروف گردانیده و پشت بر دین و کار دین و آخرت کرده و نعیم باقی را در تنعم فانی باخته، دنیا تمام به دست نیامده و از آخرت برآمده.

مفهوم: و اما کافر و منافق بدبخت است؛ زیرا به طور کلی به طلب دنیا و خواسته‌های دنیوی روی آورده است و چون چهارپایان همه‌ی تلاشش بهره‌گیری از لذات، شهوات، خواسته‌های نفسانی و حیوانی است، به دین و قوانین آن پشت کرده (اعمال دینی را انجام نمی‌دهد)، نعمت‌های جاودان و آخرت را فدای نعمت‌های فانی دنیوی کرده، دنیا را به تمامی به دست نیاورده و از آخرت هم محروم شده است.

کلمه مثال ۱: در عبارت «نعیم باقی را در تنعم فانی باخته، دنیا تمام به دست نیامده و از آخرت برآمده» منظور از «برآمده از آخرت» کدام گزینه است؟

۲) هنوز مزه‌ی تلخ جهنم را نچشیده است.

۱) هنوز آخرت را تجربه نکرده است.

۴) از آخرت هم محروم مانده است.

۳) هنوز به عاقبتش امیدوار است.

پاسخ: گزینه «۴» یعنی از آخرت هم محروم مانده است.

۴- فرق میان اشقی و اشقی آن است که اشقی را اگرچه نفس او به شقاوت عصیان حق و مخالفت فرمان گرفتار است، دلش به سعادت قبول ایمان و تسلیم فرمان حق بر کار است:

هرگز ز کوی تو درنگ‌دشتم!

گرچه بر سر کوی تو برنگ‌دشتم

دولت اقرار زبان و تصدیق جنان بعضی اوقات حاصل دارد، اگرچه معامله عمل ارکان به جای نیاورد.

مفهوم: فرق میان بدبخت و بدبخت‌تر آن است که نفس اشقی اگرچه بر اثر عصیان به حق و مخالفت با فرمان او گرفتار شده است، دلش ایمان را قبول کرده و تسلیم فرمان اوست و از این جهت سعادتمند است.

باب پنجم

در بیان سلوک

طوائف مختلف



فصل اول

«سلوک ملوک و ارباب فرمان»

«یا داوُد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: ای داود، ما تو را خلیفه‌ی خویش کردیم، پس در زمین داوری کن میان مردمان به راستی ...

۱- بدانک چون حق تعالی، سرّی از اسرار لطف خویش در همای که مرغی ضعیف است ودیعت نهاد، بنگر چه اثر ظاهر شد و چه خاصیت پدید آمد تا اگر سایه‌ی همای بر سر شخصی می‌افتد، آن شخص عزت سلطنت و دولت می‌یابد.

مفهوم: آگاه باش که وقتی خداوند سرّی از اسرار لطفش را در همای که مرغ ضعیفی است قرار داد، ببین که چه فایده‌ای دارد و دارای چه خاصیتی است که اگر سایه‌ی همای بر سر شخصی بیفتد، آن شخص عزت پادشاهی و اقبال پیدا می‌کند.

۲- اما ملوک دو طایفه‌اند: ملوک دنیا و ملوک دین.

آن‌ها که ملوک دنیا‌اند صورت صفات لطف و قهر خداوندی‌اند، ولیکن در صورت خویش بندند و از شناخت صفات خویش محروم‌اند. صفات لطف و قهر خداوندی از ایشان آشکار می‌شود، اما بر ایشان آشکارا نمی‌شود، همچون ماهروبی که از جمال خویش بی‌خبر باشد، برخوردار از جمال او دیگران را بود که نظر نظارگی دارند:

خوش باشد عشق خوبرویی کز خوبی خود خبر ندارد!

مفهوم: اما ملوک دو گروه هستند: ملوک دنیا و ملوک دین

آنان که ملوک دنیا هستند عیان‌کننده‌ی صفات لطف و قهر خداوندی هستند، ولی گرفتار ظاهر خودشان هستند و قادر به شناخت صفات خویش نیستند. صفات خدا به واسطه‌ی آنان ظاهر و نمایان می‌گردد، ولی خودشان نمی‌توانند ظاهر آن صفات را ببینند، مثل زیبارویی که از دیدن زیبایی خود محروم است، دیگران از زیبایی او لذت می‌برند چون چشمی بینا دارند:

مفهوم شعر: چه خوب است عاشق زیبارویی باشی که خودش خبر از زیبایی خود ندارد!

۳- و آن‌ها که ملوک دین‌اند، ایشان مظهر و مظهر صفات لطف و قهر خداوندی‌اند، طلسم اعظم صورت را از کلید شریعت به دستکاری طریقت بگشوده‌اند و خزائن و دفائن احوال و صفات را که مخزون و مکنون بنیاد نهاد ایشان بود، به چشم حقیقت مطالعه کرده‌اند.

مفهوم: کسانی که ملوک دین هستند، نشانه و نشان‌دهنده‌ی صفات لطف و قهر خداوند هستند. طلسم اعظم صورت را با کلید شریعت و با کمک طریقت گشوده‌اند و گنجینه‌ها و گنج‌های احوال و صفات که در بنیادشان پنهان بوده است، با چشم حقیقت بین دیده‌اند.

کلمه مثال ۱: بیت زیر اشاره به کدام گروه است؟

«خوش باشد عشق خوبرویی کز خوبی خود خبر ندارد!»

(۴) فرشتگان

(۳) رسولان

(۲) ملوک دین

(۱) ملوک دنیا

پاسخ: گزینه «۱»

۴- ولیکن سعادت عظمی و دولت کبری در آن است که صاحب همتی را سلطنت مملکت دین و دنیا کرامت کنند، چنان که داود را این مرتبه ارزانی داشتند که: «یا داوُد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ ...»

مفهوم: ولیکن سعادت و اقبال عظیم آن است که پادشاهی مملکت دین و دنیا را به صاحبان همت کرامت کنند، همان‌طور که این مرتبه را به داود ارزانی کردند که: «ای داود، تو را جانشین در زمین قرار دادیم ...».



فصل دوم

«حال ملوک و سیرت ایشان با هر طایفه از رعایا»

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: همانا خداوند امر کرد به (برقراری) عدل و احسان.

کمال مثال ۱: از آیه‌ی زیر کدام مطلب دریافت نمی‌شود؟

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»

(۲) امر خداوند به برقراری احسان

(۱) امر خداوند به برقراری عدل

(۴) اهمیت مقام پادشاه در مملکت

(۳) اهمیت عدالت‌گستری در جامعه

پاسخ: گزینه «۴» این آیه به برپایی عدل و احسان تکیه دارد.



- ۱- بدانکه پادشاه را سه حالت است: اول حالت او با نفس خویش، دو حالت او با رعایا، سیم حالت او با خدای خویش و او در هر حالتی مأمور است از حضرت عزت به سه چیز: مأمور است به عدل و احسان و ایفاء ذی‌القربی، منهی است از فحشا و منکر و بغی. مفهوم: آگاه باش که پادشاه سه حالت دارد: در اولین حالت، پادشاه با نفس خودش است، دومین حالت پادشاه با رعایاست و سومین حالت او با خدای خویش است. پادشاه در هر حالتی از سوی خداوند به سه چیز مأمور است: عدل و احسان، بخشش به نزدیکان و نهی از عمل زشت و ظلم.
- ۲- اما حالت اول که پادشاه را با نفس خویش است: عدل، به حاصل کردن توحید است نفس خویش را و احسان، از عهده‌ی فرائض بیرون آمدن است و ایفاء ذی‌القربی، رعایت حقوق جوارح و اعضاست و معانده‌ی نفس و مراقبه‌ی دل و محافظت حواس ظاهر و حواس باطن. مفهوم: اما حالت اول، که حالت پادشاه است با نفس خود: عدل برای دستیابی به توحید است در نفس و احسان با موفقیت فرایض دینی را اجرا کردن است و ایفاء ذی‌القربی رعایت کردن حقوق اندامها و اعضای بدن است و دشمنی نفس و مراقبه‌ی دل و محافظت از حواس ظاهری و حواس باطنی است.
- ۳- اما حالت دوم که میان پادشاه و رعیت است، اینجا عدل، راستی کردن است با خلق خدای و انصاف گسترده است و جور ناکردن و سوئیت میان رعایا نگاه داشتن تا قوی بر ضعیف ستم نکند و محتشم بر درویش بار نهد. مفهوم: اما حالت دوم، که میان پادشاه و رعیت است، در اینجا عدل، درست رفتار کردن با مردم و گستراندن عدالت است و ستم نکردن و برقراری تساوی میان مردم، تا هیچ قدرتمندی بر ضعیفی ستم روا ندارد و ثروتمند بر فقیر ظلم نکند.
- ۴- و احسان آثار کرم و مروت خویش بر رعایا رسانیدن است: چنانکه تقویت ضعفها کردن و با اقویا مدارا نمودن و درویشان و عیالمدان را به صدقات و نفقات دستگیری کردن و صادر و وارد کردن را تعهد فرمودن. مفهوم: و احسان رساندن آثار کرم و مروت بر مردم است؛ مثل تقویت ضعیفان و مدارا کردن با قدرتمندان و دستگیری فقیران و عیالمدان با صدقات و نفقات و برقراری امنیت ورود و خروج.
- ۵- و همچنین سادات را محترم داشتن واجب است و حق ایشان بدیشان رسانیدن از خمس غنیمت فرض عین است و اگرچه صدقات بدیشان نتوان داد، ولیکن صلّه و هبه و ادرار و معیشت و هدیه باید داد. مفهوم: همچنین احترام به سادات واجب است و اینکه حق آنها را با خمس مال ادا کردن عین فریضه است و اگرچه نمی‌توان به آنها صدقات بخشید، ولی هدیه، بخشش، مستمری و وجه معاش را باید داد.



فصل سوم

«سلوک وزرا و اصحاب قلم و نواب»

«وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ اَهْلِي» (قرآن کریم)

ترجمه آیة: وزیري از خانواده‌ی خودم براي قرار بده.

کلمه مثال ۱: آیة «وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ اَهْلِي» بيانگر کدام مطلب است؟

۲) سلوک علما از مفتیان و مذاکران

۱) سلوک وزرا و اصحاب قلم

۴) سلوک رعیت

۳) سلوک پادشاهان

پاسخ: گزینه «۱» این آیة بیانگر سلوک وزرا و اصحاب قلم است.

۱- بدانک وزارت تلو سلطنت است و رکن اعظم مملکت و هیچ پادشاه را از وزیر صاحب‌رأی مشفق کافی داهی عالم عادل عامل چاره نیست و چون در مملکت وزیري کامل محترم نباشد، مملکت را شکوه و زیب نباشد.

مفهوم: آگاه باش که وزارت پایه و اساس پادشاهی است و رکن اصلی مملکت و هیچ پادشاهی از وزیر نیکوکار، اندیشمند، دلسوز، کفایت‌کننده، باهوش، دانا، عادل و فعال بی‌نیاز نیست.

۲- مملکت بر مثال خیمه‌ای است: ستون آن خیمه وزیر صاحب‌رأی صاحب‌همت است و طناب‌های آن امراند خرد و بزرگ و دیگر اجناد، آن طناب‌های خرد که در دامن خیمه بود حلقه کرده و نواب و عمال و دیگر اصحاب چون آن طناب‌ها که در شرجه‌ی خیمه بود.

مفهوم: مملکت مثل چادری است که ستون آن خیمه وزیر بلندهمت است و طناب‌های چادر، سرداران کوچک و بزرگانند و طناب‌های باریک که در پایین چادر گره خورده‌اند، سربازان هستند و کارکنان دیگر مثل طناب‌های کناری آن هستند.

۳- و چون وزیر به مثبت ستون است خیمه‌ی مملکت را، چندانک با رفعت تر و عالی قدر تر بود، خیمه‌ی مملکت از او باشکوه تر و بازیب تر باشد و وزیر باید که چون ستون چهار خصلت در او باشد: راستی و بلندی و ثبات و تحمل.

مفهوم: وزیر همچون ستونی در چادر مملکت است؛ هرچه رفیع تر و بلندمرتبه تر باشد، چادر مملکت با وجود او باشکوه تر و زیباتر می‌شود و وزیر باید مثل چهارستون چادر، چهار ویژگی داشته باشد: راستی، بلندی، ثبات و تحمل.

۴- و وزیر را سه حالت است: اول حالت میان او و خدای، دوم حالت میان او و پادشاه، سیم حالت میان او و اجناد و رعیت.

در هر سه حالت باید که آن چهار خصلت را کار بندد، در هر حالتی آن خصلت‌ها به معنی‌ای مناسب آن حالت باشد.

مفهوم: و وزیر سه نوع رابطه دارد: اول رابطه‌ی او با خدایش، دوم رابطه‌ی میان او و پادشاه و سوم رابطه‌ی او با سربازان و مردم و در هر سه رابطه موظف است که آن چهار ویژگی را به کار برد و در هر حالتی آن چهار خصلت به نوعی مناسب با آن حالت است.

۵- چنانک در حالت اول، که میان او و خدای است، «راستی» پیشه کند و پیوسته در هر کار که باشد جانب خدای نگاه دارد و از آن احتراز کند که کار به صورت با خلق راست کند و جانب خدای مهممل فروگذارد که سر همه‌ی کژی‌ها این است ولیکن با خدای کار راست دارد. اگر جانب خلق کژی گردد، از آن غم نخورد.

مفهوم: چنانک در رابطه‌ی اول، که میان او و خداست، باید «راستی» به کار بندد و مدام در هر کاری به یاد خدا باشد و از این خیال که کارش به واسطه‌ی مردم راه می‌افتد، دوری کند و در راه خدا سستی نکند؛ زیرا آغاز همه‌ی ناراستی‌ها همین است. رابطه‌اش را با خدا به درستی حفظ کند و اگر در این حالت جانب مردم را رعایت نکند، ناراحت نشود.



فصل چهارم

«سلوک علما از مفتیان و مُذکّران و قضات»

- ۱- بدانک علم شریف‌ترین وسیلتی است قربت حق را و صفت حق است و به وسیلت علم به درجات اعلی می‌توان رسید. ولیکن بدان شرط که با علم خوف و خشیت قرین بود، زیراک سر همه‌ی علم‌ها خدای‌ترسی است.
- مفهوم: آگاه باش که علم شرافتمندترین وسیله برای رسیدن به قرب الهی؛ صفت حق است. به کمک علم می‌توان به درجات رفیع رسید، اما به این شرط که با دانش ترس و خشوع همراه شود، زیرا سرآغاز هر علمی خداترسی است.
- ۲- اما علم ظاهر، آن علم نافع است که صحابه از قول و فعل خواجه (ص) گرفته‌اند و تابعین و ائمه‌ی سلف تتبع آن کرده و خوانده و آموخته و بدان عمل کرده، از علم کتاب و سنت تفسیر و اخبار و آثار و فقه و آنچه از توابع این‌هاست.
- مفهوم: اما علم ظاهری آن علم سودمندی است که یاران او از سخنان و کردار پیامبر (ص) یاد گرفته‌اند و پیروان و امامان گذشته از آن پیروی کرده و آن را خوانده و یاد گرفته و به آن عمل کرده‌اند و شامل علم کتاب سنت، تفسیر، اخبار، آثار و فقه و دیگر چیزهاست.
- ۳- و علم باطن، معرفت احوال و علم آن معانی است که بی‌واسطه‌ی جبرئیل از غیب‌الغیب زَقَّه‌ی جان خواجه می‌کردند.
- مفهوم: و علم باطن شناخت حالات و آگاهی از معانی‌ای است که بی‌واسطه‌ی جبرئیل از عالم غیب آن علم را غذای جان پیامبر (ص) می‌کردند.
- ۴- و علما سه طایفه‌اند: یکی آنکه علم ظاهر داند، دوم آنکه علم باطن داند، سیم آنکه هم علم ظاهر و هم علم باطن داند و این نادره بود در هر عصر اگر پنج کس در جمله‌ی جهان باشند، بسیار بود. بلکه برکت یکی از ایشان شرق و غرب عالم را فرا رسد. اما علمای ظاهر هم سه طایفه‌اند: مفتیان و مُذکّران و قضات.
- مفهوم: و علما سه دسته‌اند: یکی دارندگان علم ظاهری، دوم عالم علم باطنی، سوم آن که علم ظاهر و باطن، هر دو را دارد و این دسته کمیاب است. در هر عصری اگر پنج نفر از میان همه این‌گونه باشند باز هم زیاد است؛ زیرا برکت وجود یکی از این افراد به شرق و غرب عالم می‌رسد. اما علمای ظاهر هم سه دسته‌اند: مفتیان و مُذکّران و قضات.
- ۵- مفتیان اهل دراست و نظر و فتوی‌اند و این‌ها دو طایفه‌اند: یکی آنکه عالم دل و عالم زبان‌اند. در دل ایشان خوف و خَشِیت است، با علم عمل دارند و با فتوی تقوی ورزند و تحصیل علم و نشر آن برای نجات و درجات کنند و نظر از جاه و مال دنیا منقطع دارند و بر سر گنج قناعت نشسته‌اند.
- مفهوم: مفتیان اندیشمند صاحب رأی و فتوا هستند و این‌ها دو گروه هستند: یکی آنان که دل آگاه و سخن‌دان‌اند. در دلشان ترس و خشوع وجود دارد و عالم عمل‌کننده‌اند و در فتوا پرهیزگاری دارند و دانش و انتشار آن را برای رهایی و کسب درجات به دست می‌آورند و از دنیا، مقام و مال نمی‌خواهند و قانع‌اند.
- ۶- دوم آنکه عالم زبان جاهل دل‌اند. در دل ایشان از خدای خوف و حیا نبود و این نشان مردگی دل است و در علم آموختن و نشر کردن، نیت تحصیل ثواب آخرت و قربت حق نبود. به غرض تحصیل جاه و مال و قبول خلق و یافت مناصب، تتبّع علم کنند.
- مفهوم: دوم آنکه سخندان نادان هستند. در دل آنان ترسی از خدا و حیا وجود ندارد و دل‌مرده‌اند. نیتشان از کار نیک، آخرت و نزدیکی به خدا نیست و به قصد دستیابی به جاه و مال و مورد قبول واقع شدن نزد مردم و گرفتن منصب‌ها و مقام‌ها، علم را دنبال می‌کنند.
- ۷- لاجرم هوا بر ایشان غالب شود و علم ایشان مُتابع هوا گردد و کار به هوا کنند و به علم عمل نکنند و بر علمای متقی و دیندار حسد برند و در پوستین ایشان افتند و بر ایشان افتراها کنند.
- مفهوم: باری اسیر هوا و هوس می‌شوند و علمشان پیرو خواسته‌هایشان می‌گردد و آنچه می‌کنند از روی هوا خواهد بود و عالم بی‌عمل می‌شوند و به عالمان پرهیزگار و دیندار حسادت می‌ورزند و به غیبت آنان می‌پردازند و تهمت‌ها به آنان می‌زنند.



فصل پنجم

«سلوک ارباب نعم و اصحاب اموال»

«و ابْتِغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: و بجوی در اینکه خداوند به تو عطا کرد (از این جهان) سرای آن جهانی و بهره‌ی خود از این جهان را فراموش نکن.

۱- بدانک مال و نعمت و جاه و دولت دنیا بر مثال نردبان است که بدان بر علو توان رفت و هم بدان به سفلی فرو توان رفت. پس مال و جاه را هم وسیلت درجات بهشت و قربت حق می‌توان ساخت و هم وسیلت درکات دوزخ و بُعد حضرت می‌توان کرد.

مفهوم: آگاه باش که مال، نعمت، جاه و اقبال دنیایی مثل نردبانی است که با آن هم به بالاترین جایگاه می‌توان رسید و هم به پایین‌ترین درجه. پس مال و جاه را هم می‌توان برای رسیدن به مراتب بهشت و نزدیکی حق ساخت و هم وسیله‌ای برای سقوط در طبقات جهنم و دور شدن از پروردگار.

۲- اما صفات ذمیمه و آفات که در مال و جاه دنیا حاصل است، ده است:

اول طغیان است و طغیان غفلت و بُعد است از حق.

دوم بغی است و بغی فساد و ظلم است بر بلاد و عباد.

مفهوم: اما صفات زشت و آفت‌هایی که در مال و مقام‌های دنیوی وجود دارد، ده عدد است:

اول طغیان است و طغیان شناختن خدا و دوری از پروردگار است.

دوم بغی است و بغی تباهی و ستم بر سرزمین‌ها و بندگان است.

۳- سیم اعراض است و اعراض روی از خدای گردانیدن است و به هوا مشغول شدن و کفران نعمت کردن.

مفهوم: سوم اعراض است و اعراض روی بر گرداندن از خداست و مشغول هوا و هوس شدن و هدر دادن نعمت‌هاست.

۴- چهارم کبر و عُجب است، چنانکه فرعون را بود به واسطه‌ی مال و جاه.

مفهوم: چهارم کبر و عُجب است، همان‌طور که فرعون این صفات را به خاطر مال و مقام داشت.

۵- پنجم تفاخر است و تفاخر فخر است بر همسران و تکبر و ترفع جستن است بر یاران.

مفهوم: پنجم تفاخر است و تفاخر فخرفروشی به هم‌مقامان و کبر و خودبرتربینی نسبت به دوستان است.

کلمه مثال ۱: «ترفع جستن بر دیگران» یعنی چه؟

(۱) پیش‌جویی از دیگران (۲) خود را از دیگران برتر دانستن (۳) مشغول شدن به دیگران (۴) فراموشی دیگران

پاسخ: گزینه «۲» خود را از دیگران برتر دانستن

۶- ششم تکاثر است و تکاثر مباحات نمودن و لاف زدن است به بسیاری مال و از خدای غافل شدن.

مفهوم: ششم تکاثر است و تکاثر لاف زدن به زیادی مال و غافل شدن از خداست.

۷- هفتم مشغولی است و مشغولی تضييع عمر است در جمع و حفظ مال و صرف و خرج آن، در تحصیل مرادات دنیای و مستلذات نفسانی و تمتعات حیوانی.

مفهوم: هفتم مشغولی است و مشغولی هدر دادن عمر است در جمع‌آوری و نگهداری مال و خرج کردن مال در راه خواسته‌های دنیوی و لذات نفسانی و تمنای حیوانی.



فصل ششم

«سلوک دهاقین و رؤسا و مزارعان»

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: هر که محصول آن جهان را می‌خواهد، ما خود بر محصول او اضافه می‌کنیم.

۱- بدانک دهقنت و زراعت بازرگانی است با خدای و بهترین جمله‌ی صنایع و مکاسب است و به حقیقت خلافت حق است در صفت رزاقی.

مفهوم: آگاه باش که دهقانی و کشاورزی معامله با خداست و بهترین شغل‌ها و کاسبی‌هاست و در حقیقت جانشینی حق است در صفت روزی‌ده بودن خدا.

۲- و این‌ها سه طایفه‌اند: یکی رؤسا و مقدّمان، دوم دهاقین، سیم مزارعان.

مفهوم: و اینان سه گروه‌اند: یکی رؤسا و مقدّمان، دوم دهاقین و سوم زارعان (کشاورزان).

۳- طایفه‌ی اول رؤسا و مقدّمان‌اند. رأس القوم یعنی سر قوم و کار سر، نظر کردن و گوش داشتن و زبان دادن است.

مفهوم: گروه اول رؤسا و مقدّمان هستند. رأس القوم یعنی سر قوم و کار سر بدن، نظارت، گوش کردن و صحبت کردن است.

۴- اما نظر کردن، باید که پیوسته به احوال رعیت نظر می‌کند تا بر یکدیگر حیفی و جوری نکنند و سویت میان وضع و شریف و قوی و ضعیف نگاه می‌دارد و اگر از کسی در رعیت فضولی و فسادی بیند، او را به حدّ او تأدیب کند و توبه دهد.

مفهوم: اما نظر کردن باید که مدام به احوال مردم نظارت داشته باشد تا بر یکدیگر ظلم و ستمی روا ندارند و تساوی را میان ضعیف و قدرتمند رعایت کند و اگر کسی در مورد مردم یاوه‌گویی کند و در حقشان ظلمی کند، او را به اندازه‌ی جرمش تنبیه و وادار به توبه کند.

کلمه مثال ۱: «فضولی» در لغت به چه معناست؟

۱) یاوه‌گویی ۲) دخالت در امور غیر ۳) شریک شدن در امور مردم ۴) بیکاری

پاسخ: گزینه «۱» فضولی به معنای یاوه‌گویی و کار بی‌پوده است.

۵- اما گوش داشتن، رعیت را به همه نوع گوش می‌دارد و بدانچه می‌تواند مدد می‌کند و یقین داند که هرچ از نیک و بد و صلاح و فساد امروز بر رعیت و با رعیت رود فردا همه از رؤسا و مقدّمان پرسند.

مفهوم: اما گوش دادن، به احوال مردم به هر شکل ممکن گوش کند و هر طور که می‌تواند کمکشان کند و مطمئن باشد که امروز هر اتفاقی که برای مردم می‌افتد، از خوب و بد روزگار تا آبادی و ویرانی کار، قیامت از رئیس‌ان و کسانی که بنای آن را نهاده‌اند، درباره‌ی آن سؤال خواهد شد.

۶- و اما زبان دادن، باید که رعیت را به زبان خویش همیشه استمالت می‌نماید و وعده‌های خوب می‌دهد و بر نیکی ایشان ثنا می‌گوید و از بدی منع و زجر می‌کند.

مفهوم: و اما زبان دادن، باید که همیشه از رعیت با زبانی نرم دلجویی کند و وعده‌های نیکو به آن‌ها دهد و اگر کار خوبی می‌کنند، از ایشان تمجید کند و از بدی دورشان بدارد.



فصل هفتم

«سلوک اهل تجارت»

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: مردانی که مشغول ندارد ایشان را بازرگانی و نه ستد و دادی از یاد خدا ۵

۱- بدان که تجارت دو نوع است: تجارت دنیاوی، تجارت اخروی و تجارت دنیاوی هم بر دو نوع است: یکی آنکه از بهر نفع دنیاوی است و بس. دوم آنکه از بهر نفع آخرتی است و نفع دنیا خود تَبَع بود.

مفهوم: آگاه باش که تجارت دو گونه است: تجارت دنیایی و تجارت اخروی. تجارت دنیایی هم دو نوع دارد: یکی آنکه به خاطر نفع دنیایی باشد و بس و دوم آن است که به خاطر نفع اخروی است و نفع دنیوی به دنبال آن به دست بیاید.

۲- اما آن تجارت که از برای نفع دنیاوی است و بس به غایت مذموم است و حاصلش بی حاصلی و وزر و وبال و حساب و حسرت و ندامت. رنج آن همه خُسران است و زیادتش همه نقصان و سودش همه زیان.

مفهوم: اما آن تجارتی که فقط به خاطر منافع دنیایی است، ناپسندیده و حاصل آن بی ثمری، گناه، حساب، عذاب آخرت، حسرت و پشیمانی و عاقبت آن همه رنج است؛ زیرا زیادی آن نقصان و سودش سراسر زیان است.

۳- و اما آن تجارت که از بهر نفع آخرت است، آن است که مردانی اند که اگرچه تجارت و بیع و شری بر صورت ایشان رود، ولیکن دل ایشان از ذکر خدای بازمانند و از نماز کردن و زکات دادن بازمانند.

مفهوم: و اما آن تجارت که به خاطر منفعت اخروی است، آن است که در این تجارت، تاجران مردانی هستند که ظاهراً مشغول به تجارت، خرید، فروش، هستند؛ اما قلب آن‌ها از ذکر خدا غافل نمی‌شود و دائم به نماز خواندن و پرداخت زکات مشغول‌اند.

۴- دیگر، باید که از امانت و دیانت هیچ دقیقه فرو نگذارند و در خرید و فروخت انصاف نگاه دارند، با دانا و نادان به مساهله خردند و فروشند.

مفهوم: کار دیگر این است که در امانت‌داری و دینداری حتی از یک نکته هم غافل نشوند و در خرید و فروش منصف باشند و با دانا و نادان به آسانی خرید و فروش کنند.

کج مثال ۱: معنای واژه‌ی «مساهله» چیست؟

(۴) مناقصه

(۳) آسان

(۲) نقد

(۱) اقساط

پاسخ: گزینه «۳» مساهله به معنای آسان است.

۵- و تاجر باید چنان زندگانی کند که چون وقت سفر آخرت درآید، جمله‌ی مال خویش از پیش به آخرت فرستاده باشد تا از پس مال خویش تواند رفتن همچون بازرگانی که به سفری خواهد رفت، مال را از پیش بفرستد، او را در حضر قرار و آرام نماند تا هرچه زودتر از پس مال برود و آن ساعت که وقت رحیل کاروان باشد، او را از آن وقت خوش تر نباشد.

در حدیث می‌آید از خواجه (ع) که روز قیامت آن حسرت که بر چهار کس باشد اول: بر عالمی که خلق را به علم خویش نصیحت کرده باشد و عظم گفته و تعلیم داده، خلق به علم او کار کنند و او به علم خویش کار نکرده باشد.

مفهوم: و بازرگان باید طوری زندگی کند که هنگام مرگ، همه‌ی اموالش را از پیش به آخرت فرستاده باشد تا بتواند به سراغ مالش برود، مثل بازرگانی که وقتی می‌خواهد به سفری برود، مالش را پیشاپیش به آنجا بفرستد، او در تمام ساعات اتراق و اقامت کردن، آرام و قرار ندارد که هرچه زودتر به مالش برسد و هیچ زمانی برای او خوشایندتر از رسیدن به زمان سفر نیست.



فصل هشتم

«سلوک محترقه و اهل صنایع»

«یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَنْفِقُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا کَسَبْتُمْ» (قرآن کریم)

ترجمه‌ی آیه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید مالتان را از آنچه کسب کرده‌اید، با انفاق، پاک و طاهر کنید.

کج مثال ۱: آیه‌ی مبارکه‌ی «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَنْفِقُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا کَسَبْتُمْ» به کدام گروه اجتماعی اشاره دارد؟

(۴) گزینه‌ی ۲ و ۳

(۳) صنعتگران

(۲) کاسبان

(۱) عالمان

پاسخ: گزینه «۴» آیه به کاسبان و صنعتگران اشاره دارد.

۱- بدانکه حرفت و صنعت نتیجه‌ی علم و قدرت روح است که تا این غایت در وی به قوت بوده است. اکنون به واسطه‌ی استعمال آلات و ادوات جسمانی به کارفرمایی عقل که وزیر روح است و نایب او، از قوت به فعل می‌آید.

مفهوم: آگاه باش که حرفه‌ها و شغل‌ها حاصل علم و قدرت روح هستند که تا این اندازه در آن نقش دارد و حال به کمک استفاده از ابزار و وسایل جسمانی با فرمانبرداری از عقل، که وزیر و نایب روح است، از بالقوه بودن به فعلیت می‌رسد.

۲- عاقل صاحب بصیرت بدین دریچه به صنع و صناعی تواند نگریست تا همچنان که ذات روح خویش را بدین صفات موصوف شناخت و اثر این صفات در قالب خویش مشاهده کرد و از نتیجه‌ی این صفات قالب خود را متحرک و متصرف دید تا چندین حرفت‌های لطیف و صنعت‌های ظریف از وی در وجود می‌آید.

مفهوم: عاقل از این دید به شغل و حرفه نگاه می‌کند که همان‌طور که ذات روح خود را با این صفت‌ها شناخت و اثر این صفات را در جسم خود مشاهده کرد، از نتیجه‌ی این صفات جسم خود را به حرکت وامی‌دارد تا کارها و حرفه‌های لطیف و صنعت‌های ظریف به وجود آورد.

۳- پس محقق گشت که چون محترقه و اهل صنایع را دیده‌ی بصیرت گشاده شود، به دریچه‌ی صنع و صناعی خویش بیرون نگرند، جمال صنع و صناعی حق بر نظر ایشان تجلی کند و دیده‌ی بصیرت ایشان آنگه گشاده شود که دیده‌ی هوای نفس از مطالعه‌ی مزخرفات دنیاوی و مستلذات نفسانی و شهوات حیوانی بربندند.

مفهوم: پس معلوم شد که وقتی صاحبان حرفه و صنعت‌گران با چشم بینا نگاه کنند و از روزنه‌ی خلق و خلقت بنگرند، زیبایی آفرینش و خلقت بر آنان جلوه‌گری خواهد کرد و آنگاه چشم بصیرتشان گشوده خواهد شد که چشم بر هوای نفس و دیدن ظواهر دنیاوی و لذات نفسانی و شهوات حیوانی ببندند.

۴- و به حقیقت بدانند که جهان بر مثال خانقاهی است و حضرت خداوندی در وی به مثابت شیخ و خواجه (ع) به مثابت خادم و باقی خلائق بر دو نوع‌اند: یا خدمتکاران یا مخدومان.

مفهوم: و در حقیقت بفهمند که جهان مثل خانقاهی است و خداوند در آن مثل شیخ و حضرت محمد (ص) مثل خادم و بقیه خلائق دو نوع‌اند: یا از خدمتکاران یا از مخدومان هستند.

**تاریخ جهانگشای
جوینی**



فصل اول

«دیباچه»

مقدمه

از مهم‌ترین و معتبرترین منابع تاریخ ایران در زمان حمله‌ی مغولان به ایران، تاریخ جهانگشا‌ی جوینی است که اعتبار آن به علت شرایط خاص زندگی نویسنده‌ی آن، چندین برابر شده است. علاءالدین عطاملک جوینی از بزرگان دولت مغول است و سال‌های دراز در ممالک مغول سفر کرده و اکثر وقایع را یا خود مشاهده کرده یا بدون واسطه از روایان مطمئن شنیده است؛ علاوه بر آن همه آبا و اجداد او از ملازمان دولت خوارزمشاهی و مغول بودند. به دلایل فوق، تاریخ «جهانگشا» از همان زمان تألیف، شهرت بسیاری یافت و با اقبال عمومی مواجه شد و یکی از منابع معتبری شد که اکثر مورخان معاصر عطاملک جوینی و حتی مورخان بعد از او، از مطالب آن استفاده کرده‌اند و آن را یکی از منابع و مأخذ معتبر خود دانسته‌اند. کتاب جهانگشا مشتمل بر سه جلد است و دیباچه‌ای بلند و حائز اهمیت در آغاز جلد اول دارد.

گزیده‌ی عبارات مهم

۱- سپاس و ثنا معبودی راست که واجب الوجود است، مسجودی که وجود او واهب انوار عقل و جودست، آفریدگاری که اثبات وحدانیت او در هر ذره‌ای از ذرات مکنونات موجودست، پروردگاری که به اختلاف لغات و صفات شکر روایع بدایع صنایع او مقصودست، رزّاقی که از راه ربوبیت بر مائده‌ی کرمش موّحد و ملجّد یکسانست، خلّاقی که معلومات مبدعات فطرتش از کمال قدرت او یک داستانست، عظیمی که بلبل خوش‌الحنان و نغمت، به ذکر الوان نعمت او هزارداستانست، کریمی که یک قطره از بحار موهبت او باران مدرار نیسانست، غفّاری که نسیم لطفش مادّه‌ی بقاء هر دوستار آمد، قهّاری که جلاد عنفش تیغ آبدار تاتار گشت.

+ دشواری‌ها و نکات: ثنا: ستایش / واجب الوجود: موجودی که در وجود خود محتاج دیگری نباشد / واهب: بخشنده / جود: بخشش / مکنونات: آفریدگان / لغات و صفات: زبان‌ها و خصوصیت‌ها / روایع: جمع رایعه، امر شگفت‌انگیز / بدایع: جمع بدیعه، چیز نو و تازه / رزّاق: روزی‌دهنده / مائده: سفره‌ی آراسته / موّحد و ملجّد: یکتاپرست و کافر / معلومات مبدعات فطرتش: پدیده‌های آشکار آفرینش او (ویژگی سبکی: به شیوه‌ی عربی، صفت و موصوف در شمار از هم تبعیت می‌کنند) / داستان: حکایت، مجازاً به معنی نمونه / نغمت: نغمه / نعمت و نعمت: جناس خط / الوان: جمع لون، رنگ‌ها / هزارداستان: بلبل / بحار: جمع بحر، دریاها / موهبت: بخشش / مدرار: شدید، صفت باران / نیسان: ماه هفتم رومی، برابر با زمان بین وسط فروردین تا وسط اردیبهشت / نسیم لطف: اضافه‌ی تشبیهی / ماده: اصل، مایه / عنف: درشتی و قهر / تاتار: مجازاً همه مغولان (نام طایفه‌ای از مغولان) / ملجّد، موّحد: تضاد دارند.

مفهوم: ستایش مخصوص پروردگاری است که واجب الوجود است، پروردگاری که وجود او عطاکننده‌ی انوار عقل و بخشندگی است، آفریدگاری که هر ذره‌ای از ذرات آفرینش دلیلی بر اثبات یگانگی اوست، پروردگاری که از طریق زبان‌ها و صفات‌های متفاوت شکر هنرمندهای شگرف و تازه او موردنظر است، آفریننده‌ای که پدیده‌های آشکار آفرینش او تنها نمونه‌ای از کمال قدرت اوست. عظیمی که بلبل برای ذکر نعمت‌های رنگارنگ او هزار نغمه می‌پردازد. بخشنده‌ای که باران شدید نیسان تنها قطره‌ای از دریاهای بخشش اوست، آمرزنده‌ای که لطف او مایه‌ی بقای دوست‌دارانش گشت و قهّاری که خشم او خود را به شکل شمشیر برنده‌ی مغول نشان داد (شمشیر مغولان به جلاد قهر پروردگار تشبیه شده است).

کج مثال ۱: کدام‌یک از گزینه‌های زیر به مفهوم عبارت «خلّاقی که معلومات مبدعات فطرتش از کمال قدرت او یک داستانست» نزدیک‌تر است؟

- ۱) خداوندی که معلومات و ابداعات او داستان قدرت او را بیان می‌کند.
 - ۲) آفریننده‌ای که پدیده‌های آشکار آفرینش او تنها نمونه‌ای از قدرت او هستند.
 - ۳) خدایی که همه‌ی دانشمندان با فطرت خود، داستان قدرت او را بیان می‌کنند.
 - ۴) پروردگاری که علم دانشمندان او داستان زیبایی از کمال قدرت اوست.
- پاسخ: گزینه «۲» زیرا «داستان» به معنی حکایت است و مجازاً به معنی «نمونه» است.



فصل دوم

«دشواری‌های برگزیده‌ی جلد اول»

در جلد اول از تاریخ جهانگشای جوینی، آداب و رسوم مغول قدیم و قوانین چنگیزخان که «یاسا» نام دارد، بیان شده است و پس از آن، تاریخ زندگی چنگیزخان، قیام او و فتوحاتش آمده است. مهم‌ترین بخش فصل اول فتوحات چنگیز در ممالک اویغور است که مطالب مهمی درباره تاریخ اقوام اویغور و آداب و رسوم آنها دربردارد. پس از آن به تفصیل از فتوحات قشون چنگیزخان در ماوراءالنهر و ایران، قتل و غارت و تخریب آن سرزمین، برانداختن مملکت خوارزمشاهیان و سایر وقایع تا وفات چنگیزخان سخن می‌رود (سال ۶۲۴-۶۱۵).

پس از آن تاریخ سلطنت اوکتای قاآن پسر چنگیزخان (۶۳۹ - ۶۲۶) آمده است و در آن به طور کامل حکایت‌های مربوط به جود و کرم او شرح داده شده است.

دوره نیابت سلطنت توراکیناختون مادر کیوک خان (۶۴۳ - ۶۳۹) و سلطنت کیوک خان پسر اوکتای قاآن (۶۴۴-۶۴۳) از دیگر مطالب مذکور در جلد اول است. در نهایت، با دو فصل کوتاه درباره توشی (چوچی) و جغتای (دو پسر چنگیزخان) جلد اول به پایان می‌رسد.

۱- همای اقبال چون آشیانه کسی را مأوی خواهد ساخت و صدای ادبار آستانه دیگری را ملازمت نمود، اگرچه میان ایشان درجات نیک متفاوت است، آن یکی در اوج دولت و دیگری در حقیض مذلت؛ امام مُقْبِل را قَلْتْ آلت و ضعف حالت از ادراک به مقصود مانع نیست:

هر آنکو مهیا بود دولتی را / اگر او نجوید بجویدش دولت

و مدبر را کثرت عدت و فرط اُهْبَت از اِمساک موجود نافع نه.

+ **دشواری‌ها و نکات:** همای اقبال: اضافه‌ی تشبیهی تشبیه سعادت به هما، استعاره مکنیه، تشخیص / ادبار: بدبختی / ملازمت: همراهی / ملازمت نمود: همراهی خواهد نمود. / نیک: کاملاً نیک در اینجا صفت نیست و در معنی قیدی به کار رفته است / آن یکی: اشاره به خوشبختی / اوج دولت: اوج خوشبختی / حقیض مذلت: پستی خواری / مُقْبِل: خوشبخت / قَلْتْ آلت: کمبود اسباب / ادراک: رسیدن، نائل شدن / مانع: بازدارنده / مهیا: آماده / مدبر: بخت‌برگشته / کثرت عدت: فراوانی ساز و برگ / فرط اُهْبَت: زیادی اسباب و ساز و برگ / امساک: دوری.

مفهوم: وقتی همای سعادت بخواد در خانه کسی زندگی کند یا بدبختی بخواد در زندگی فرد دیگری همراه باشد، اگرچه تفاوت میان آنها زیاد است، یکی در اوج خوشبختی و دیگری در پستی خواری؛ اما کمبود ساز و برگ و ضعف حال نمی‌تواند مانع رسیدن خوشبخت به مقصود شود.

هر کس آمادگی پذیرش خوشبختی را داشته باشد، حتی اگر او به دنبال خوشبختی نرود، خوشبختی به دنبال او می‌آید. و بسیاری ساز و برگ و فراوانی وسایل نمی‌توانند برای فرد بخت‌برگشته در راه دوری از بدبختی موجود نفعی داشته باشند.

کلمه مثال ۱: در متن زیر کدام آرایه وجود ندارد؟

«همای اقبال چون آشیانه‌ی کسی را مأوی خواهد ساخت و صدای ادبار، آستانه دیگری را ملازمت نمود.»

(۴) استفهام انکاری

(۳) تضاد

(۲) سجع متوازن

(۱) اضافه‌ی تشبیهی

پاسخ: گزینه «۴» همای اقبال و صدای ادبار اضافه‌ی تشبیهی هستند. همای و صدای سجع متوازن دارند و اقبال و ادبار متضاد هستند. ولی (چون) حرف شرط است و به معنی چگونه نیست.

۲- الجِدِّ ما لَمْ يُعِنُّهُ الجَدُّ غَدَارٌ و تدبیر انسان ایشان را دست ردّ بر پیشانی نتواند نهاد و اذا أَقْبَلُ أَقْبَلُ و اذا ادبّر ادبّر و اگر به حیلت و شوکت و مال و نعمت کاری میسر شدی، ملک و دولت از خاندان ملوک گذشته به دیگری انتقال نکردی و چون نوبت زوال دولت ایشان در رسید، نه حیلت و عزایم و آراء، ایشان را دستگیری توانست کرد و نه غلبه‌ی جنود و قوّت، پایمردی نمود.



فصل سوم

«دشواری‌های برگزیده‌ی جلد دوم و سوم»

جلد دوم

در جلد دوم، مؤلف به تاریخ خوارزمشاهیان و آخرین سلاطین این سلسله می‌پردازد و در کنار آن فصل مجزایی آورده است در تاریخ فرمانروایان ترک، معروف به ملوک قراختایی و گورخانیه که نزدیک به یک قرن (۹۵ سال) در ماوراءالنهر و ترکستان شرقی سلطنت کردند. ملوک الطوایف ترک مسلمان آن نواحی معروف به افراسیابیه و خانیه و ایلک خانیه و آل خاقان بودند که مدت دویست سال بعد از سامانیه و قبل از مغول در ماوراءالنهر و ترکستان سلطنت داشتند.

۱- شاه انجم از منازل هبوط و وبال به تدریج به اوج درجات عزت و جلال می‌شتافت و عزیمت مبادرت او با خانه شرف تصمیم می‌یافت.

+ **دشواری‌ها و نکات:** شاه انجم: خورشید / منازل هبوط و وبال: منزل به معنی جای مکث و توقف آفتاب است؛ منزل هبوط: هر سیاره در یکی از برج‌های دوازده‌گانه خانه دارد؛ مکان هبوط خورشید در ۱۹ درجه میزان و مکان شرف (بیت شرف) آن در ۱۹ درجه برج حمل است. مکان وبال هر سیاره شش برج مقابل خانه آن قرار دارد. خانه خورشید برج اسد و مکان وبال آن برج دلو است.

مفهوم: خورشید از جایگاه هبوط و وبال خود در فصل زمستان به تدریج به اوج درجه عزت و شکوه می‌رفت و عزم خانه شرف خود یعنی برج حمل کرده بود (بهار در حال رسیدن بود).

۲- روز به روز آن وحشت از جانبین زیادت می‌گشت و به جایی رسید که سلطان سنجر در محرم سنه‌ی ثلاث و ثلثین و خمسمائه بر قصد او به خوارزم رفت. خوارزمشاه در مقابل لشکر او لشکر بداشت و صف کشید و بی‌ابتدای محاربتی سبب آنک دانست که پای لشکر بسیار ندارد، روی به هزیمت نهاد.

+ **دشواری‌ها و نکات:** وحشت: نگرانی / جانبین: دو طرف / سنه‌ی: سال / ثلاث و ثلثین و خمسمائه: (۵۳۳) / بر قصد او: به قصد از بین بردن او، قصد به تنهایی به معنی سوءقصد است. / لشکر بداشت: لشکر نکه داشت / بی‌ابتدای محاربتی: بدون شروع جنگی / سبب: به سبب / پای: یارای، توان / لشکر بسیار: لشکر انبوه سنجر / هزیمت: فرار، شکست.

مفهوم: روز به روز نگرانی از دو طرف زیادت می‌شد و کار به جایی رسید که سلطان سنجر در محرم سال ۵۳۳ به قصد شکست او به خوارزم رفت. خوارزمشاه در مقابل لشکر انبوه سنجر صف‌آرایی کرد و بدون شروع جنگ، به دلیل آنکه فهمید توان مقابله با لشکر انبوه سنجر را ندارد، فرار کرد.

کلمه مثال ۱: کدام گزینه به مفهوم عبارت زیر نزدیک‌تر است؟

«سلطان سنجر در محرم سنه‌ی ثلاث و ثلثین و خمسمائه بر قصد او به خوارزم رفت.»

۱) در محرم سال (۵۳۳) به دنبال او به خوارزم رفت.

۲) در محرم سال (۵۳۳) برای از بین بردن او به خوارزم رفت.

۳) در محرم سال (۳۳۵) برای از بین بردن او به خوارزم رفت.

۴) در محرم سال (۳۳۵) به دنبال او به خوارزم رفت.

پاسخ: گزینه «۲» قصد به تنهایی به معنای سوءقصد است.

۳- سبب استخلاص آن طایفه بیرون رفت و نزدیک سلطان‌شاه شفیع گشت. سلطان‌شاه مورد او را تعظیم فرمود و ملت‌مس او را در صف جمیل و اغضا بر هفوات و بادرات آن قوم مبذول داشت.

+ **دشواری‌ها و نکات:** سبب: به سبب / استخلاص: نجات / شفیع: شفاعت‌کننده / مورد: محل ورود، مقدم / تعظیم فرمود: بزرگداشت / ملت‌مس: خواسته، اسم مفعول از التماس / صفح: عفو، درگذشتن از گناه / اغضا: چشم‌پوشی / هفوات: لغزش‌ها، جمع هفوه / بادرات: جمع بادره، به معنی کاری که از روی خشم و تندوی صورت می‌گیرد، خطا / مبذول: اسم مفعول از بذل به معنی بخشیدن

مفهوم: برای نجات آن طایفه بیرون رفت و نزد سلطان‌شاه شفاعت کرد. سلطان‌شاه مقدم او را گرامی داشت و خواسته‌ی او را با عفو زیبا و چشم‌پوشی از لغزش‌ها و خطاهای آن قوم به او بخشید.



مدرس‌ان شریف

باب اول

«در سیرت پادشاهان»

حکایت (۱)

«پادشاهی بر اسیری خشم گرفته و حکم مرگ او را صادر کرد. اسیر چون این وضعیت را بدید و دیگر امیدی به زندگی خود نداشت شروع کرد به دشنام دادن پادشاه. پادشاه از وزیر خود که مردی کاردان و شایسته بود پرسید او چه می‌گوید؟ و وزیر پاسخ داد: تقاضای عفو دارد. وزیر دیگر پادشاه که برضد وزیر اول بود، گفت: شایسته افرادی چون ما در این سطح و رده نیست که دروغ بگوییم. این اسیر به پادشاه ناسزا گفت. پادشاه از این امر به خشم آمد و گفت: دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز»

گزیده عبارات مهم

- ۱- پادشاهی را شنیدم که به کشتن اسیری اشارت کرد.
معنی: شنیدم که پادشاهی فرمان به کشتن اسیری داد.
- ۲- بیچاره در آن حالت نومیدی که داشت ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن
معنی: اسیر در آن حالت ناامیدی از زندگی شروع به دشنام دادن پادشاه کرد.
- ۳- اِذَا يَتَسَّسَ الْاِنْسَانُ وَطَالَ لِسَانُهُ كَسْتَوْرٍ مَغْلُوبٍ يَصُولُ عَلٰى الْكَلْبِ
معنی: هرگاه انسانی ناامید شود، زبانش دراز می‌گردد مانند گربه شکست‌خورده که به سگ حمله می‌برد.
- ۴- یکی از وزرای نیک‌محضر گفت: ای خداوند جهان، همی گوید: و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس
معنی: یکی از وزرای نیک‌نهاد گفت: ای خداوند جهان، خداوند در قرآن می‌فرماید: فروخورندگان خشم و بخشاینندگان درگذرندگان از بدی‌های مردمان و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.
- ۵- وزیر دیگر که بر ضد او بود گفت: ابنای جنس ما را نشاید در حضرت پادشاهان جز به راستی سخن گفتن
معنی: وزیر دیگر که مخالف وزیر اول بود، گفت: شایسته هم‌ردگان ما نیست که در محضر پادشاه به جز سخن راست بگویند.
- ۶- که روی آن در مصلحتی بود و بنای آن بر خبثی
معنی: که قصد آن بنا بر مصلحتی بود و پایه و اساس این بر بدنهادی.
- ۷- بر طاق ایوان فریدون نبشته بود.
معنی: بر گنبد کاخ فریدون نوشته بود.

حکایت (۲)

«محمود سبکتگین را پس از مرگش به خواب دیدند که همه اجزای وجودش از بین رفته بود، به جز چشم‌هایش. در تعبیر خواب او گفتند که هنوز نگران است که ملکش با دگران است.»

گزیده عبارات مهم

- ۱- یکی از ملوک خراسان محمود سبکتگین را به خواب چنان دید که جمله وجود او ریخته بود.
معنی: یکی از پادشاهان خراسان محمود سبکتگین را در خواب دید که تمامی اجزای او پوسیده بود.



مدرسان شریف

باب دوم

«در اخلاق درویشان»

حکایت (۱)

«یکی از بزرگان از پارسایی پرسید: در مورد فلان عابد چه می‌گویید که دیگران به بدگویی از او صحبت می‌کنند. گفت: در ظاهرش عیبی نمی‌بینم و باطنش را نمی‌توانم بخوانم.»

گزیده عبارات مهم

۱- در حق او به طعنه سخن‌ها گفته‌اند.

معنی: درباره او بدگویی می‌کنند.

۲- بر ظاهرش عیب نمی‌بینم و در باطنش غیب نمی‌دانم.

معنی: در ظاهرش عیبی نمی‌بینم و باطنش را نمی‌توانم بخوانم.

حکایت (۲)

«درویشی را دیدم که سر بر کعبه نهاده بود و با زاری خدا را می‌خواند و می‌گفت: خدایا تو می‌دانی که ظلوم جهول (انسان) چه اشتباهاتی می‌کند. عابدان پاداش طاعت خود را می‌خواهند و بازرگانان بهای سرمایه خود، من نه هیچ طاعتی دارم و نه مالی و به گدایی آمده‌ام نه به تجارت و تنها با امید به تو به درگاهت رو آورده‌ام.»

گزیده عبارات مهم

۱- عابدان جزای طاعت خواهند و بازرگانان بهای بضاعت.

معنی: عبادت‌کنندگان پاداش عبادت‌های خود را می‌خواهند و بازرگانان بهای سرمایه خود.

۲- به دریوزه آمده‌ام نه به تجارت

معنی: به گدایی آمده‌ام، نه تجارت

حکایت (۳)

«عبدالقادر گیلانی رحمة الله را در کعبه دیدند که روی بر سنگریزه نهاده بود و می‌گفت: خداوندا مرا ببخش، وگرنه در هر حال مستحق عذاب تو خواهم بود و در قیامت مرا نابینا برانگیز تا از روی نیکان تو شرمنده نباشم.»

گزیده عبارات مهم

۱- در حرم کعبه روی بر حصبا نهاده.

معنی: در خانه خدا صورت خود را بر روی سنگریزه نهاده بود.

۲- هر آینه مستوجب عقوبتم.

معنی: در هر صورت سزاوار عذابم.



مدرسان شریف

باب سوم

«در فضیلت قناعت»

حکایت (۱)

«گدایی مغربی در راسته پارچه‌فروشان حلب می‌گفت: ای ثروتمندان اگر شما انصاف داشتید و ما هم قناعت، رسم گدایی از جهان برداشته می‌شد.»

گزیده عبارات مهم

- ۱- خواهنده مغربی در صف بزآزان حلب می‌گفت.
معنی: گدایی مغربی در راسته‌ی پارچه‌فروشان حلب می‌گفت.
- ۲- ای خداوندان نعمت اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت رسم سؤال از جهان برخاستی
معنی: ای ثروتمندان اگر شما انصاف داشتید و ما قناعت، رسم گدایی از جهان برچیده می‌شد.

حکایت (۲)

«دو امیرزاده در مصر بودند: یکی از آن‌ها به دنبال ثروت رفت و دیگری در طلب دانش. در نهایت یکی از آنها فرمانروای مصر شد و دیگری دانشمند. فرمانروا همواره با چشم حقارت در دانشمند می‌نگریست؛ روزی به او گفت: من ثروتمند شدم و تو همچنان در فقر مانده‌ای. دانشمند پاسخ داد: من شکر خدا را باید بیشتر از تو به جا بیاورم که من میراث پیامبران یعنی علم را به ارث بردم و تو میراث هامان و فرعون یعنی ملک را به دست آوردی.»

گزیده عبارات مهم

- ۱- عاقبة الامر این یکی علامه عصر گشت و آن دگر عزیز مصر شد.
معنی: سرانجام یکی از آنها دانشمند متبحر شد و دیگری فرمانروای مصر.
 - ۲- شکر نعمت باری عز اسمه مرا بیشتر می‌باید کرد که میراث پیغمبران یافتم، یعنی و تو میراث فرعون و هامان.
معنی: من باید شکر خداوند را، گرامی است اسمش، به جا بیاورم؛ زیرا من میراث پیامبران یعنی علم را یافتم و تو میراث فرعون و هامان یعنی پادشاهی را به دست آوردی.
- کلمه مثال ۱: در عبارت «شکر نعمت باری عز اسمه مرا بیشتر می‌باید کرد که میراث پیغمبران یافتم، یعنی و تو میراث فرعون و هامان، یعنی» جاهای خالی با کدام گزینه کامل می‌شود؟

- | | |
|-------------------|-----------------------|
| (۱) دین - پادشاهی | (۲) علم - ملک مصر |
| (۳) تقوی - کفر | (۴) نیک‌نامی - بدنامی |

پاسخ: گزینه «۲» من باید بیشتر شکر خداوند را، گرامی است اسمش، به جا بیاورم زیرا من میراث پیامبران یعنی علم را یافتم و تو میراث فرعون و هامان یعنی پادشاهی را به دست آوردی.



مدرسان شریف

باب چهارم

«در فواید خاموشی»

حکایت (۱)

«به یکی از دوستانم گفتم به این علت سکوت اختیار کرده‌ام که در هنگام صحبت، سخن نیک و بد هر دو گفته می‌شود و دشمنان تنها متوجه سخن بد می‌شوند. او گفت: دشمن همان به که بدی بیند.»

گزیده عبارات مهم

- ۱- امتناع سخن گفتنم به علت آن اختیار افتاده است.
معنی: به این دلیل از سخن گفتن خودداری می‌کنم.
- ۲- در سخن نیک و بد اتفاق افتد و دیده دشمنان جز بر بدی نمی‌آید.
معنی: در هنگام سخن گفتن خوب و بد هر دو پیش می‌آید و چشم دشمنان جز بدی را نمی‌بیند.
- ۳- وَأَخُو الْعَدَاوَةِ لَا يُمْرُ بِصَالِحٍ أَلَا وَيَلْمِزُهُ بِكَذَّابٍ أَشْرٍ
معنی: دشمن از کنار شخص صالح و نیکوکار نمی‌گذرد، مگر اینکه بر او عیب گیرد که دروغگویی متکبر است.

حکایت (۲)

«بازرگانی هزار دینار خسارت دید. به پسرش گفت: نباید که این موضوع را با هیچ‌کس در میان بگذاری. پسر گفت: هر چه شما بگویید. اما می‌خواهم ببینم که مصلحت این سکوت در چیست؟ پدر گفت: تا مصیبت دو تا نشود. یکی از دست دادن مال و دیگری سرزنش دشمن»

گزیده عبارات مهم

- ۱- یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه
معنی: یکی کاهش سرمایه و دیگری سرزنش همسایه

حکایت (۳)

«جوانمردی برخوردار از تمام فضایل در هر محفلی که می‌نشست، تنها سکوت اختیار می‌کرد. پدرش گفت: پسر تو نیز آنچه می‌دانی بگو. گفت: می‌ترسم از آنچه نمی‌دانم بپرسند و شرمند شوم.»

گزیده عبارات مهم

- ۱- جوانی خردمند از فنون فضایل حظی وافر داشت.
معنی: جوانی خردمند که از تمام صفت‌ها و ویژگی‌های نیک بهره‌ای تمام داشت.



مدرسان شریف

باب هفتم

«در تأثیر تربیت»

حکایت (۱)

«وزیری پسری کودن داشت، او را پیش یکی از دانشمندان فرستاد و گفت: او را تربیتی کن شاید عاقل شود. دانشمند چندی به تربیت او پرداخت و مؤثر واقع نشد. پس پسر را به پیش پدر فرستاد که او عاقل که نمی‌شود هیچ، مرا هم دیوانه کرد.»

گزیده عبارات مهم

۱- یکی را از وزرا پسری کودن بود.

معنی: یکی از وزرا پسری کم‌خرد داشت.

۲- پیش یکی از دانشمندان فرستاد که مر این را تربیتی می‌کن مگر عاقل شود.

معنی: او را پیش یکی از دانشمندان فرستاد که او را تربیت کند؛ شاید عاقل شود.

۳- روزگاری تعلیم کردش و مؤثر نبود.

معنی: روزگاری به تدریس او مشغول شد؛ ولی مؤثر واقع نشد.

کلمه مثال: عبارت «یکی را از وزرا پسری کودن بود» به معنی آن است که:

(۱) وزیری پسر کم‌خردی داشت.

(۲) یکی از وزرا پسر فرد کم‌خردی بود.

(۳) یکی از وزرا که از زمان کودکی‌اش کم‌خرد بود.

(۴) به یکی از وزرا نسبت بی‌خردی به فرزندش دادند.

پاسخ: گزینه «۱» ترجمه‌ی صحیح عبارت در گزینه «۱» آمده است: وزیری پسر کم‌خردی داشت.

حکایت (۲)

«حکیمی پسرانش را پند می‌داد که جانان پدر هنر آموزید که به پادشاهی و مال و ثروت دنیا اعتباری نیست. چرا که ثروت به هنگام سفر در معرض خطر است و یا دزد آن را می‌برد و یا خواجه اندک می‌خورد؛ اما هنر چون چشمه‌ی زاینده است. اگر هنرمند مال و ثروت خود را از دست بدهد، غمی نیست؛ چرا که هنر به تنهایی ثروت است و هنرمند هر جا که رود به او احترام می‌گذارند و بی‌هنر همیشه سختی بیند و گدایی کند.»

گزیده عبارات مهم

۱- حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید.

معنی: شخصی دانا پسرانش را پند می‌داد که عزیزان پدر هنر بیاموزید؛ زیرا پادشاهی و مال و ثروت دنیا شایسته‌ی اعتماد نیست.

۲- سیم و زر در محل خطر است یا دزد به یک بار ببرد یا خواجه به تفاریق بخورد.

معنی: سیم و زر در معرض خطر است یا دزد یک‌باره آنها را می‌برد و یا صاحب آن، آن‌ها را اندک اندک می‌خورد.

۳- هنر در نفس خود دولت است.

معنی: هنر به تنهایی سعادت است.



مدرسان شریف

باب هشتم

«در آداب صحبت»

- ۱- مال از بهر آسایش عمر است نه عمر بهر گرد کردن مال، عاقلی را پرسیدند نیک‌بخت کیست و بدبختی چیست؟ گفت: نیک‌بخت آن که خورد و کشت و بدبخت آن که مرد و هشت.
- معنی: مال به دست آوردن برای رسیدن به آرامش در زندگی است، نه گذراندن زندگی برای جمع‌آوری مال. از عاقلی پرسیدند: نیک‌بخت کیست و بدبختی چیست؟ گفت: نیک‌بخت کسی است که خورد و کاشت و بدبخت کسی است که مرد و مالش را فرو گذاشت.
- ۲- موسی علیه‌السلام قارون را نصیحت کرد که: «أحسن كما احسن الله اليك» نشنید و عاقبتش شنیدید.
- معنی: موسی علیه‌السلام قارون را نصیحت کرد که نیکی کن آنچنان که خدا به تو نیکی کرد. قارون به این نصیحت عمل نکرد و عاقبتش آن چیزی شد که شنیدید.
- ۳- عرب می‌گوید: جُدْ وَ لَا تَمُنَّنْ لِأَنَّ الْفَائِدَةَ الْيَكَّ عَائِدَةٌ
- معنی: یعنی ببخش و منت نگذار که نفع آن به تو بازمی‌گردد.
- ۴- دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی‌فایده کرد: یکی آن که اندوخت و نخورد و دیگر آن که آموخت و نکرد.
- معنی: دو کس رنج بیهوده بردند و تلاش بی‌فایده کردند: یکی کسی که جمع کرد و نخورد و دیگری کسی که آموخت؛ اما به آن عمل نکرد.
- ۵- علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن.
- معنی: علم برای پرورش دین است (کسب معارف دینی) نه برای کسب مطامع دنیا
- ۶- ملک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزکاران کمال یابد پادشاهان به صحبت خردمندان از آن محتاج‌ترند که خردمندان به قربت پادشاهان.
- معنی: کشور به وسیله خردمندان رونق می‌گیرد و دین به وسیله پرهیزکاران به کمال می‌رسد. پادشاهان به صحبت خردمندان نیازمندترند تا خردمندان به نزدیکی پادشاهان.
- ۷- عالم ناپرهیزکار کور مشعله‌دار است یَهْدِي بِهِ وَ هُوَ لَا يَهْتَدِي
- معنی: عالمی که پرهیزکار نباشد چون کور مشعل به دست است که دیگران به وسیله‌ی او هدایت می‌شوند و او خود هدایت نمی‌شود.
- ۸- سه چیز بی‌سه چیز ناپایدار نماند: مال بی‌تجارت و علم بی‌بحث و ملک بی‌سیاست.
- معنی: سه چیز ناپایدار است: مالی که با آن تجارت نشود، علمی که با آن بحث نشود و کشوری که در آن آیین کشورداری رعایت نشود.
- ۹- رحم آوردن بر بدن ستم است بر نیکان و عفو کردن از ظالمان جور است بر درویشان.
- معنی: رحم کردن به بدن ستم در حق نیکان است و درگذشتن از گناه ظالمان بی‌وفایی در حق درویشان است.
- ۱۰- به دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد و بر آواز خوش کودکان که آن به خیالی مبدل شود و این به خوابی متغیر گردد.
- معنی: به دوستی با پادشاهان نمی‌توان اعتماد کرد همان‌گونه که به صدای خوش کودکان؛ زیرا دوستی با پادشاه با یک خیال باطل از بین می‌رود و دیگری با یک خواب متغیر می‌شود (اشاره دارد به گذراندن سن بلوغ).

مرزبان نامه



باب اول

«در تعریف کتاب و ذکر مواضع و بیان اسباب وضع مرزبان‌نامه»

۱- شروین پنج پسر داشت؛ همه به رجاحت عقل و رزانت رأی و اهلیت مُلک‌داری و استعداد شهریاری آراسته. چون شروین درگذشت، بیعت ملک بر پسر مهترین کردند و دیگر برادران کمر انقیاد او بستند. پس از مدتی دواعی حسد در میانه پدید آمد و مُستدعی طلب ملک شدند.

+ لغات و نکات دستوری و بلاغی: رَجَاحَت: هم‌ریشه و هم‌معنای ترجیح؛ برتری و چیرگی / رَزَانَت: استواری / مهترین: بزرگ‌ترین، صفت عالی است. / انقیاد: گردن نهادن، مطیع شدن، کمر انقیاد: اضافه‌ی اقترانی / کمر بستن: کنایه از پیروی کردن، فرمانبرداری کردن، اطاعت کردن / دواعی: جمع داعی، انگیزه‌ها، اسباب، دواعی حسد: اضافه‌ی تشبیهی / مُستدعی: اسم فاعل از ریشه‌ی «دع و» و از باب استفعال، به‌معنی خواستار

معنی روان: شروین پنج پسر داشت که همگی به برتری عقل، استواری فکر، شایستگی کشورداری و استعداد پادشاهی آراسته بودند. هنگامی که شروین درگذشت، با بزرگ‌ترین پسر وی پیمان پادشاهی بستند و برادران دیگر مطیع و فرمانبردار او شدند. پس از مدتی انگیزه‌های حسادت در میان آنها به وجود آمد و خواستار پادشاهی شدند.

کج مثال ۱: مفهوم جمله «پس از مدتی دواعی حسد در میانه پدید آمد و مستدعی طلب ملک شدند» به کدام‌یک از گزینه‌های زیر نزدیک است؟

۱) به خاطر به وجود آمدن حسادت، هر یک خواستار نزدیک‌تر شدن به پادشاه شدند.

۲) حسد باعث شد که خواستار ملک باشند.

۳) انسان‌های حسود پادشاهی را خواستارند.

۴) حسد و پادشاهی رابطه‌ای مستقیم با هم دارند.

✓ پاسخ: گزینه «۲» در گزینه ۱، کلمه‌ی «مُلک» (پادشاهی) به اشتباه «مَلِک» (پادشاه) معنی شده است. گزینه ۳ امری کلی را بیان می‌کند که مفهوم عبارت پرسش این نیست، گزینه ۴ نیز هیچ ارتباطی با متن ندارد. پس از مدتی به دلیل حسادت، خواستار به دست آوردن پادشاهی شدند.

۲- مرزبان به حکم آنکه از همه‌ی برادران به فضیلت فضل، منفرد بود از حُطام دنیاوی، فِطام یافته، اندیشه کرد که مگر در خیال شاه بگذرد که او نیز در مشرع مخالفت برادران خوضی می‌پیوندد. نخواست که غبار این تهمت بر دامن معاملت او نشیند.

+ لغات و نکات دستوری و بلاغی: به حکم: به خاطر / حُطام: ریزه‌ی کاه، مال اندک که بقایای ندارد / فِطام: از شیر گرفتن کودک، با «فاطمه» هم‌ریشه است. جمله‌ی «از حطام ... فطام یافته» معطوف است به جمله‌ی قبلی «به حکم آنکه ... منفرد بود» / مَشْرَع: اسم مکان از «ش ر ع»، آبشخور، مشرع مخالفت: اضافه‌ی تشبیهی / حَوْض: به آب درآمدن، غوطه‌ور شدن / معامله: از ریشه‌ی «ع م ل» در باب مفاعله، به معنای مشارکت در عمل، رفتار و کردار، دامن معامله: اضافه‌ی استعاری / هر چهار «که» در پاراگراف تأویلی هستند و جملات بعد از خود را به تأویل می‌برند؛ برای مثال در «به حکم آنکه از همه‌ی برادران به فضیلت فضل منفرد بود» جمله بعد از «که» به مصدر «منفرد بودن از برادران به فضیلت فضل» تأویل می‌شود و این مصدر نقش «بدل» می‌گیرد برای «آن».

معنی روان: مرزبان به دلیل آنکه نسبت به همه‌ی برادران از لحاظ برتری دانش، یگانه و بی‌نظیر بود و از مال اندک دنیا دست کشیده بود، اندیشید که نکند شاه خیال کند او نیز در آبشخور مخالفت برادران دستی دارد. نخواست که این تهمت دامن‌گیر او بشود.

۳- روی صواب چنان دید که زمام حرکت به صوب مقصدی معین برتابد و از خطه‌ی مملکت، خود را به گوشه‌ای بیرون افکند و آنجا مسکن سازد تا مورد صفا برادران شوریده نگردد و معاهد الفت واهی نشود و وهنی به قواعد اخوت راه نیابد.



باب دوم

«در ملک نیکبخت و وصایایی که فرزندان را به وقت وفات فرمود»

۱- ملک‌زاده گفت: آورده‌اند که ملکی شش فرزند داشت؛ همه به سماحت طبع و سجاحت خلق و نباهت قدر و نزهت عرض، مذکور؛ لیکن فرزند مهترین که باقعه‌القوم ایشان بود، اسرار فرآیزدی از اساریر جبهت او اشراق کردی و نور نظر الهی از منظر و مخبر او سایه بر آفاق انداختی و سرانگشت ایماء عقل از سیماء او نشان پادشاهی دادی.

+ لغات و نکات دستوری و بلاغی: سماحت: بخشندگی، رادمنشی / سجاحت: نرمی، نیکویی / نباهت: بزرگی، شوکت / نزهت: پاکی / عرض: آبرو / مهترین: بزرگ‌ترین / باقعه‌القوم: برجسته و ممتاز قوم / اساریر: جمع اسرار / جبهت: پیشانی / اشراق: مصدر باب افعال از ریشه‌ی «ش ر ق»، تابیدن، طلوع کردن / منظر: رخسار / مخبر: باطن / ایما: اشاره کردن / سرانگشت ایما: اضافه‌ی تشبیهی.

معنی روان: ملک‌زاده گفت: آورده‌اند که پادشاهی شش فرزند داشت که همگی به بخشندگی و خوش‌اخلاقی و والامقامی و آبرومندی، معروف و مشهور بودند؛ ولی فرزند بزرگ که در میان آن‌ها برجسته و ممتاز بود، فروغ ایزدی از پیشانی او می‌درخشید و فرّه ایزدی از چهره و باطن او بر آفاق سایه انداخته بود و عقل نشان از پادشاهی او می‌داد.

۲- چون ملک را نوبت پادشاهی به سر آمد و این دو فراش زنگی و رومی که سراپرده‌ی کبریای او بر عرش زندگی، فرش عمرش درنوشتند، هنگام آن فراز آمد که از این جهان بگذرد. فرزندان را بخواند و گفت: بدانید امروز که ستاره‌ی بقای من سیاه شده و روز عمر به آفتاب زرد فنا رسید، این رفتن بر من سخت آسان می‌نماید که چون شما فرزندان شایسته و بایسته یادگار می‌گذارم. اکنون از شما می‌خواهم که وصایای من در قضایای امور دنیا نگاه دارید و معلوم کنید که بهترین گلی که در بوستان اخلاق بشکفتد، شکرگزاری است و شکر مجلبه‌ی مزید نعمت و افزونی مواهب ایزد است.

+ لغات و نکات دستوری و بلاغی: ملک را نوبت پادشاهی: «را» فک اضافه است، نوبت پادشاهی ملک / نوبت چیزی به سر رسیدن: کنایه از تمام شدن آن چیز / فراش زنگی و رومی: رفتگر سیاه و سفید، استعاره از روز و شب / سراپرده: خیمه‌ی بزرگ، خرگاه / کبریا: بزرگی و شکوه و جلال / سراپرده‌ی کبریا: اضافه‌ی تشبیهی / فرش عمر: اضافه‌ی تشبیهی / درنوشتن: طی کردن، در هم نوردیدن، پیچیدن / فراز آمد: رسید / ستاره‌ی بقا: اضافه‌ی تشبیهی / روز عمر: اضافه‌ی تشبیهی / آفتاب زرد: غروب / آفتاب زرد فنا: اضافه‌ی تشبیهی / معلوم کنید: بدانید، آگاه باشید / مجلبه: جلب‌کننده / مواهب: جمع موهبه، بخشش

معنی روان: هنگامی که نوبت سلطنت پادشاه تمام شد و روز و شب که سراپرده بزرگی او تا آسمان را بالا برده بودند، حال عمرش را به پایان رساندند، وقت آن رسید که از این دنیا برود. فرزندان را فراخواند و گفت: «امروز که بقای من به پایان رسیده است و عمر من تمام است، این رحلت و رفتن برای من بسیار آسان است؛ چون فرزندان شایسته و بایسته مثل شما دارم. اکنون می‌خواهم که در کارهای زندگی‌تان به وصایای من گوش کنید و به آن‌ها عمل کنید و بدانید که شکرگزاری بهترین گلی است که در بوستان اخلاق می‌شکفتد و باعث زیادی نعمت و بخشش الهی می‌شود (شکر نعمت افزون‌کننده / کفر نعمت از کف بیرون‌کننده).

کج مثال ۱: مفهوم عبارت «بهترین گلی که در بوستان اخلاق بشکفتد، شکرگزاری است» چیست؟

- ۱) اخلاق بهترین گل است.
 ۲) شکرگزاری و اخلاق گل یک بوستان‌اند.
 ۳) اخلاق از شکرگزاری نشئت می‌گیرد.
 ۴) شکرگزاری بهترین اخلاق است.

پاسخ: گزینه «۴» اگر اخلاق را بوستان در نظر بگیریم، بهترین گل آن بوستان شکرگزاری است؛ پس شکرگزاری بهترین اخلاق است.